

مدل چینی توسعه : آموزه ها برای ایران

مجری طرح: محسن شریعتی نیا

دی ماه ۱۳۹۶

فهرست مطالب

۵	فصل اول: گردش به چپ
۶	مقدمه
۷	چین مدرن: بازسازی امپراطوری
۸	انقلاب ۱۹۴۹ پاسخ چپ اندیشانه به چالش مدرنیته
۱۲	۱۹۴۹: گردش به چپ
۱۸	گردش به چپ در عمل
۲۳	فصل دوم: ایده های اصلاح طلبانه
۲۴	مقدمه
۲۷	ایده های اصلاح طلبانه
۳۰	گشودن اذهان و جستجوی حقایق از طریق واقعیت ها
۳۸	اصول اصلاح طلبی با ویژگی های چینی
۴۶	فصل سوم: روابط بخش خصوصی و دولت در دوران اصلاحات
۴۷	مقدمه
۴۸	اقتصاد سیاسی چین در آستانه اصلاحات
۵۰	آزادسازی و خصوصی سازی: تقدم و تاخر
۵۲	شرکت های شهر و روستا: زمینه ساز توسعه بخش خصوصی
۵۶	خصوصی سازی شرکت های دولتی: پیچیده و برگشت پذیر

فصل چهارم: دگرگونی سیاست‌های کلان اقتصادی، صنعتی و تجاری در فرایند اصلاحات: از خودکفایی به	
متن منحنی لبخند	۶۶
مقدمه	۶۷
سیاست تجاری و صنعتی در دوره پیش از اصلاحات	۶۷
دگرگونی سیاست تجاری: تمرکززدایی و آزادسازی	۷۰
الحاق به سازمان تجارت جهانی	۷۸
نقش رهبران چین در روند الحاق به سازمان تجارت جهانی	۸۴
اصلاحات بوروکراتیک و الحاق چین به سازمان جهانی تجارت	۸۶
نقش متغیرهای خارجی در روند الحاق چین	۸۷
به سوی موافقتنامه های تجارت منطقه ای	۸۹
سیاست صنعتی چین	۹۲
فصل پنجم: آموزه های تجربه توسعه چینی	۹۷
مقدمه	۹۷
۱- اصلاح قرارداد اجتماعی	۹۸
۲- تقدم تدریجی گرایی بر شوک درمانی	۱۰۱
۳- اصلاح سیاست خارجی	۱۰۳
۴- اولویت آزادسازی بر خصوصی سازی	۱۰۶
۵- از خودکفایی به متن منحنی لبخند	۱۰۸
۶- اصلاح شرکت های دولتی	۱۱۱
۷- الحاق به سازمان جهانی تجارت	۱۱۳

۱۱۵	۸-سهم کردن بخش خصوصی در قدرت
۱۱۶	۹-فقدان برنامه جامع اصلاحات
۱۱۹	۱۰-معضله توسعه سیاسی
۱۲۱	منابع

فصل اول: گردش به چپ

مقدمه

دغدغه پژوهش حاضر، تبیین روند دگرگونی چین مدرن از منظر اقتصاد سیاسی است. به دیگر سخن، پرسش کلیدی پژوهش آن است که در چین پس از ۱۹۷۸ چه تحولاتی در روابط دولت و بازار رخ داد که در مدتی کوتاه این کشور را به دومین قدرت اقتصادی دنیا مبدل کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، در وهله نخست باید روند دگردیسی در دولت به عنوان مهمترین نهاد در تاریخ سیاسی و اقتصادی چین را مورد بحث قرار داد. به دیگر سخن، اینکه دگردیسی دولت در چین پس از ۱۹۴۹ چه مسیری را طی کرد نقطه عزیمت تبیین تجربه توسعه این کشور در دهه های اخیر است. زیرا بدون تبیین دگردیسی های دولت و تبدیل شدن آن به دولتی توسعه گرا، بحث از تجربه توسعه در چین و شکل نوین رابطه دولت و بازار بحثی بی مبناست. از همین رو در این فصل می کوشیم تا روند دگردیسی دولت به وجود آمده از انقلاب را از منظر اقتصاد سیاسی مورد بحث قرار دهیم تا زمینه های تبیین تغییرات توسعه ای که در فصول آتی مورد بحث قرار می گیرد فراهم آید.

چین مدرن: بازسازی امپراطوری

یکی از شگفتی‌های بی شمار تاریخ چین، شکل‌گیری و تداوم نهاد دولت در این سرزمین است. چین امروزی میراث بر یکی از کهن‌ترین دولت‌های تاریخ است. شگفت آورتر اینکه این نهاد در طول قرون و اعصار تا ابتدای قرن بیستم به حیات خود ادامه داد. در این دوران دراز، نهادهای پیچیده‌ای به اقتصاد سیاسی چین یا به بیان بهتر رابطه دولت و بازار شکل دادند و بدان تداوم بخشیدند.

بر مبنای تحقیقاتی که مورخین اقتصادی صورت داده‌اند، چین تا سال ۱۸۲۰ میلادی همواره از بالاترین تولید ناخالص داخلی، در میان کانون‌های ثروت برخوردار بوده است. بسیاری از اختراعات دوران باستان از چین سرچشمه گرفته و شهرها و بنادر این کشور قرن‌ها از مراکز کلیدی تجاری جهانی بوده‌اند. جاده تاریخی ابریشم که این روزها بار دیگر کوشش‌هایی برای احیای آن صورت می‌گیرد در واقع یکی از نمادهایی است که به خوبی اهمیت پایدار چین به عنوان یک قدرت اقتصادی جهان قدیم را نشان می‌دهد.^۱

نهاد کهنسال دولت چین، در طی قرون و اعصار گذشته به نوعی هژمونی پیچیده در آسیای شرقی تشکیل داد و تداوم بخشید. هژمونی ای که از منابع ساختاری قدرت بهره می‌برد و تجارت در کانون آن بود. به دیگر سخن، قرن‌ها پیش از عینیت یافتن مفهوم همگرایی و وابستگی متقابل در دنیای مدرن، چین سیستمی در آسیای شرقی قدیم با محوریت چین شکل گرفت. این سیستم که در مطالعات آسیاپژوهی به سیستم خراجگذاری معروف شده، در واقع مفهوم بندی هژمونی هزاره‌ای چین در این منطقه است. بنابراین هنگامی که از چین مدرن سخن به میان می‌آید، در واقع از مرحله‌ای از تحول و دگردیسی در یکی از پیچیده‌ترین و کهن‌ترین دولت‌ها که به نحو شگفت آوری تداوم یافته است سخن در میان است. دگردیسی و نوسازی چنین دولتی با کشورهای پسااستعماری تفاوت‌های عمیقی دارد.^۲

انقلاب ۱۹۴۹ پاسخ چپ اندیشانه به چالش مدرنیته

اشاره شد که قدمت نهاد دولت در چین به قدمت تاریخ بشر است. چنین دولتی طبیعتاً در طول هزاره‌ها چالش‌های سترگی را از سرگذرانیده بود. از حملات گاه بیگاه صحرانوردان آسیای مرکزی تا تسخیر به دست مغول‌ها تا چالش‌های داخلی بر سر منابع قدرت را می‌توان به عنوان مشتی نمونه خروار طرح کرد.

اما چالش مدرنیته و جهان مدرن که به تعبیری در ۱۶۴۸ و با معاهده وستفالی آغاز شد، چالشی از جنس دیگر بود و دولتی که در قالب امپراطوری چانگ و از قضا مقارن با همین معاهده در تداوم سنت هزاره‌ای برچین حاکم بود، علی‌رغم تلاش‌های بسیار و در پیش گرفتن اصلاحات نتوانست در برابر فشارهای خردکننده مدرنیته که در قالب جنگ ایده‌ها از یک سو و منطق بی‌رحم استعمار از دیگر سو تجلی می‌یافت تاب آورد و عاقبت در ۱۹۱۱ فروپاشید. مدرنیته علیه دیروز بود و دولت امپراطوری عمیقاً ریشه در دیروز داشت.

به طور تاریخی جنگ‌های تریاک را که در دهه ۱۸۴۰ صورت گرفت، به عنوان نقطه آغاز روند زوال امپراطوری دیرپای چین برمی‌شمارند. زوالی که حدود یک قرن و تا پیروزی انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹ طول کشید. در این دوره نبرد سنت و مدرنیته در چین ژرف‌تر شد و روشنفکران چینی متأثر از ژاپن و بعدها شوروی کوشیدند تا نهاد پیر رو به زوال دولت را در این کشور بازسازی نمایند.

زوال امپراطوری چین با یکی از پیچیده‌ترین و خشونت‌بارترین ادوار تغییرات سیستمیک در نظم بین‌الملل همراه بود. تغییراتی از اواسط قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی به درازا کشید و شرق به معنای وسیع کلمه یا آنچه جهان در حال توسعه امروز نامیده می‌شود را از اساس دگرگون کرد. امپراطوری‌های معظم یکان‌یکان در خاک شدند و پیمان وستفالی که در هنگام انعقاد مورد تمسخر و تحقیر سلطان عثمانی قرار گرفت، جهان شمول شد. در این دوره امپراطوری‌های معظم شرق از ایران، عثمانی و چین به مردان بیمار شرق مبدل شدند و توان ایده‌ای و مادی خود برای بازسازی و همراه شدن با جهان مدرن را از دست دادند.^۳

به دیگر سخن این دوران را با تساهل می‌توان دوران برخورد تمدن‌ها نام نهاد. برخورد تمدن بالنده امپریالیستی غرب با تمدن‌های رو به زوال چینی، هندی و اسلامی. اما این برخورد یکسره ویرانی و خشونت نبود. بلکه از

درون آن اندیشه‌های جدیدی در جوامع رو به زوال شکل گرفت. این اندیشه‌ها به بویژه از مسیر ژاپن به چین نیز سرایت کرد و به تدریج پاسخ‌هایی در برابر برخی پرسش‌های مدرنیته ارائه شد. پاسخ‌هایی که چین کنونی هنوز هم در موضوعاتی چون توسعه سیاسی می‌کوشد آن‌ها را بیابد.

نخستین پاسخ مهم به پرسش مدرنیته از دل آنچه این روزها تئوری‌های متعارف توسعه یا آنچه لیبرال دموکراسی نامیده می‌شود، برآمد. انقلاب ۱۹۱۱ سودای برقراری لیبرال دموکراسی در چین داشت. اما این انقلاب و رهبر آن سون یات سن، در نیل به اهداف چندان توفیقی نیافتند. فروپاشی دولت دیرپای امپراطوری و مقارن شدن آن با دوره استعمار غربی-ژاپنی شرایط را به ضرر سون یات سن و ایده‌هایش دگرگون کرد. کشور به تدریج در جنگ داخلی و استعمار خارجی یا آنچه چینی‌ها به طور سنتی «خطر خارجی و گرفتاری داخلی» می‌نامند فرو رفت. به دیگر سخن خطر خارجی و گرفتاری داخلی چونان دو لبه قیچی تخریب بنیان‌های حیات سیاسی چین در این دوره عمل می‌کردند.

اشاره شد که چین میراث بر یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشری و یکی از کهن‌ترین فرهنگ‌هاست. فرهنگ چینی به عنوان عامل پیوند دهنده یک ملت در طول این تاریخ دراز نقش کلیدی در برساختن چین به عنوان یک دولت-ملت داشت. در تاریخ دراز چین بارها اقوام مهاجم به این کشور حمله ور شدند و در مواقعی آن را تصرف کرده و بر آن حکمرانی کردند اما چینی‌ها به تدریج آن‌ها را در فرهنگ خود مستحیل کردند. به بیان دیگر آنان بربرها را فرهنگیده کردند.

با برآمدن مدرنیته و اوج‌گیری آن سنت چینی مقاومتی دوباره نشان داد. از نخستین مفهوم بندی‌های که در مورد غرب در حال ظهور و رو به گسترش در چین صورت گرفت همان مفهوم بندی قدیمی یعنی تصویر سازی آنان به عنوان بربرها بود. به بیان دیگر سنت چند هزاره‌ای و بسیار قدرتمند به عنوان سدی در برابر شناخت صحیح مدرنیته و مدرنیزاسیون عمل کرد.

در دوره‌هایی از مواجهه چین با مدرنیته چینی‌ها برای عقیده بودند که سنت این کشور به عنوان نقشه راهی برای پیشبرد و پیشرفت آن پاسخ به همه مسائل را در خود دارد بنابراین نیازی به مدرنیته و فرهنگ مدرن وجود ندارد. به علاوه این سنت بزرگ و قدرتمند به سختی اصلاح پذیر شد. به همین دلیل اندیشیدن به اصلاحات و

آغاز اصلاحات در چین با تأخیر بسیار نسبت به کشوری مانند ژاپن آغاز شد. اگر انقلاب میچی را که در ۱۸۵۷ رخ داد به عنوان سرآغاز تطبیق پذیری ژاپنی‌ها با مدرنیته بدانیم در چین این اتفاق در ۱۹۱۱ نخستین بار آغاز شد و به شکست انجامید. در ۱۹۴۹ تلاش دیگری صورت گرفت که باز همانگونه که نشان داده خواهد شد توفیق چندانی به دست نیاورد. نهایتاً در ۱۹۷۸ فرایند تطبیق چین با جهان مدرن به شکلی جدید آغاز شد.^۴

در چنین فضای آشفته‌ای که دولت ضعیف در اعمال زور مشروع و استفاده انحصاری از آن با جنگ سالاران داخلی از یک سو و استعمارگران خارجی از سوی دیگر دست و پنجه نرم می‌کرد، حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ در شانگهای شکل می‌گرفت. حزبی که پاسخی چپ اندیشانه به پرسش مدرنیته در آستین داشت و پنج سال قبل رفقایانش توانسته بودند با همسن پاسخ امپراطوری تزارها را زیر بکشند و بر یکی از استراتژیک ترین سرزمین‌ها مسلط شوند. تشکیل حزب کمونیست در شانگهای را می‌تواند نماد آغاز عصر جدیدی در حیات سیاسی چین دانست. عصری که آنان با حضور خود به تدریج صحنه و مسیر توسعه را دگرگون می‌کنند. رقیب قدرتمند را به کنار می‌زنند، کنترل پرجمعیت‌ترین کشور جهان را با کمک شوروی استالین به دست می‌گیرند و گردش به چپ را آغاز می‌کنند.

از هنگام شکل‌گیری حزب کمونیست در ۱۹۲۱ روند دگردیدی در درون آن، در روابطش با سایر بلوک‌های قدرت در چین و در تعاملات آن با قدرت‌های استعماری آغاز می‌شود، دگردیدی ای که در سال‌های پس از انقلاب ۱۹۴۹ به گونه‌ای عیان تر خود را نشان می‌دهد. یکی از مهم‌ترین ابعاد دگردیدی در درون حزب در سال‌های پیش از انقلاب ۱۹۴۹، شکل‌گیری دو تفکر متفاوت توسعه‌ای است. تفکراتی که در یک سوی آن کمونیست‌های تحصیل کرده و خارج رفته قرار می‌گیرند و در سوی دیگر آن کمونیست‌هایی که در متن فرهنگ چینی زیسته‌اند. نه جهان بیرون را دیدند و نه چندان از تحولات آن آگاهی داشتند. بعدها مائو و چئون لای این دو طیف را نمایندگی می‌کردند. ذکر این نکته ضروری است که کمونیست‌های چینی از توان نظری چندانی در فهم مکتب پیچیده مارکسیسم برخوردار نبودند. آنان بیش از آنکه دلمشغول مبانی نظری مارکسیسم باشند، دلبسته لنینیسم بودند و بیش از آنکه اهل اندیشه باشند اهل مبارزه بودند. این دگردیدی نقش کلیدی در تحولات توسعه‌ای چین در سال‌های پس از ۱۹۴۹ ایفا می‌کرد که به آن خواهیم پرداخت.

دگردیسی دیگری که در دوره پیش از انقلاب ۱۹۴۹ آغاز می‌شود و در سمت و سوی اقتصاد سیاسی چین و مدل توسعه چین نقش مهمی ایفا می‌کند ارتباطات با شوروی است. ارتباطاتی که پیش از ۱۹۲۱ آغاز می‌شود و تا ۱۹۹۱ و فروپاشی شوروی همواره به عنوان متغیری کلیدی در سمت و سوی اقتصادی چین نقش ایفا می‌کند. اهمیت سلبی و ایجابی شوروی در شکل‌گیری، تداوم و پیروزی حزب کمونیست چین به میزانی است که می‌توان آن را کلیدی‌ترین متغیر بین‌المللی در روند تحول این حزب و مدل توسعه آن برشمرد.^۵

۱۹۴۹: گردش به چپ

اول اکتبر ۱۹۴۹ نقطه عطفی در تاریخ مدرن چین محسوب می شود. در این روز حزب کمونیست پس از نزدیک به سه دهه مبارزه خونبار، کنترل پرجمعیت ترین کشور جهان را در دست گرفت. انقلاب کمونیستی چین در زمانه و زمینه ای رخ داد که به گونه ای فزاینده قطبی - اردوگاهی می شد. مقارن با این انقلاب نشانه های اولیه جنگ سرد بروز و گسترش یافت. جنگی که بر مسیر تحولات توسعه ای کشورها از جمله چین تأثیرات تعیین کننده ای گذاشت.

اشاره شد که حزب کمونیست رویکردی چپ اندیشانه به مدرنیته داشت. بدیهی است که چنین موجودیتی با به دست گرفتن قدرت گردش به چپ را آغاز کند. نخستین اقدام استراتژیکی که در این راستا در دستور کار انقلابیون قرار گرفت ایجاد بنیان های نظم آهنین در کشوری بود که حدود صد سال در گیر و دار دولت ضعیف و ناامنی های مزمن گذرانیده بود. این فرآیند به سرعت و با قهر انقلابی به سرانجام رسید. با تثبیت نظام سیاسی و رهبری مائو گردش به چپ آغاز شد. بنیان های گردش به چپ را همانگونه که اشاره شد برداشتی از اندیشه های مارکسیستی تشکیل می داد. برداشتی که به شدت از کمونیست های روس، تجارب مبارزاتی انقلابیون و نگرش آنان به جامعه چین متأثر بود. نماد این برداشت رهبر انقلاب و اندیشه هایش بود. ایده های کلیدی مائو یا به بیان بهتر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را به چند دسته می توان تقسیم کرد، ایده هایی که نقش تعیین کننده ای در شکل دهی به مسیر چین پس از ۱۹۴۹ ایفا کردند.

۱- خودکفایی

خودکفایی را می توان یکی از مفاهیم کلیدی پارادیم چپ توسعه برشمرد. این مفهوم در کوشش های توسعه ای نظام های چپ اندیش و کشورهایی که انقلابی را از سرگذرانیده اند در دوره هایی از اهمیت وافری برخوردار بود. به گونه ای که می توان آن را به عنوان مفهوم غالب توسعه در این کشورها محسوب داشت. چین انقلابی و رهبر چپ اندیش آن نیز از این قاعده جدا نبود. از همین رو خودکفایی و تلاش برای رهایی از وابستگی اقتصادی و فرهنگی به خارج بدل به یکی از اصول اقتصاد سیاسی و سیاست های توسعه ای در چین مائویی شد.

البته باید به این نکته توجه کرد که نقش نهاد دولت در اقتصاد چین همواره کلیدی بوده است. در دوره پسا امپراطوری و در فاصله سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۴۹ نیز به دلایلی چون مناسبات بین المللی استعماری، لزوم تقویت بنیه دفاعی چین در برابر تهدیدات و درگیری کشور در جنگ‌های داخلی و خارجی این نهاد عملاً به تنها بازیگر کلیدی در اقتصادی سیاسی این کشور بدل گشت. در همین سال‌ها مباحث الگوی مطلوب توسعه چین نیز مطرح شد و آنچه دولتمردان آن زمان به آن تأکید کردند آنکه مدل دولت حداقل آنکلو ساکسونی با شرایط چین همخوانی ندارد و مدل‌های ژاپنی و آلمانی که در آن‌ها دولت لوکوموتیو توسعه اقتصادی بود به عنوان الگوهای مطلوب برجسته شد. بنابراین می‌توان مدعی شد مائو میراث بر دولتی حداکثر گرا در اقتصاد سیاسی چین نیز بود و کوشید در قالب مفهوم خودکفایی این نهاد را به تنها بازیگر صحنه اقتصاد سیاسی چین بدل کند. افزون بر برداشت‌های او از مارکسیسم-لنینیسم، رفتار بی رحمانه استعمارگران با چین در یک سده منتهی به انقلاب ۱۹۴۹، گرایش‌های ناسیونالیستی مائو و تلاش او برای احیای عظمت چین نیز در اهمیت یافتن اصل خودکفایی در اقتصاد سیاسی این کشور موثر بود.

در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب کوشش شد براساس الگوی استالینیستی خودکفایی صورت گیرد. شوروی طراحی نخستین برنامه پنج ساله توسعه چین را در دست گرفت و انبوهی از متخصصین و تکنسین‌های شوروی برای صدور مدل توسعه سوسیالیستی این کشور وارد چین شدند و از ارتش آزادی بخش خلق تا صنایع سنگین و بوروکراسی دولتی را بر مبنای مدل شوروی و با تأکید بر نیل به خودکفایی طراحی نمودند.

مائو و پیروانش در درون حزب برای تحقق بخشیدن به خود کفایی برنامه‌های متعددی در پیش گرفتند. نخست تلاش کردند الگوی شوروی را در چین اجرایی نمایند و با اجرای برنامه‌های پنج ساله به سرعت خودکفایی را در این کشور محقق سازند. اما از اواخر دهه ۱۹۵۰ مائو به نوعی از مدل شوروی رویگردان شدن و با در پیش گرفتن برنامه‌هایی چون جهش بزرگ به جلو و انقلاب فرهنگی کوشید خودکفایی را به پیش ببرد. گرچه در دوره‌هایی مائو به تناسب شرایط تغییرات تاکتیکی در جهت گیری‌های خودکفایی گرایانه خود ایجاد می‌کرد، اما تا زمانی که در سپتامبر ۱۹۷۶ درگذشت، همچنان به این اصل در پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و سیاسی وفادار ماند.

تلاش برای تحقق این اصل چند پیامد عمده برای اقتصاد سیاسی چین به همراه آورد. نخست آنکه تعاملات بین المللی به حداقل کاهش یافت و چین در حاشیه اقتصاد بین الملل قرار گرفت. دیگر آنکه دولت به تنها بازیگر تشکیل دهنده بر اقتصاد بدل گشت و بخش خصوصی جنگ زده و نیم بند چین نابود شد. از دیگر سو برخی زیرساخت های صنعتی در این کشور ایجاد شد، زیرساخت هایی که در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز به پیشرفت چین کمک کرد.

۲-تداوم انقلاب

یکی دیگر از اصول کلیدی تفکر مائو که بر روند اقتصاد سیاسی چین و به طور کلی گردش به چپ پس از ۱۹۴۹ تأثیرات عمیقی گذاشت، تأکید بر تداوم انقلاب بود. البته تداوم انقلاب و تأکید بر آن خاص مائو نبود بلکه مفهومی کلیدی و آشنا در ادبیات انقلابیون چپ بود و افرادی چون تروتسکی طلایه دار این مفهوم پردازی ها بودند. تأکید مائو بر تداوم انقلاب همچون سایر انقلابیون چپ دو وجه داخلی و خارجی داشت. در داخل او استدلال می کرد که پیروزی انقلاب در ۱۹۴۹ تازه آغاز راه محسوب می شود، زیرا مبارزه با نیروهای ضد انقلاب و بقایای آنان که تحت عنوان دشمنان طبقاتی نام برده می شدند باید تداوم یابد و این دشمنان طبقاتی در آن هنگام در جامعه عمدتاً روستایی چین زمین داران بزرگ و بورژواها بودند. اینان بخش اعظم نیروهای تولید را در اختیار داشتند.

از منظر مائو این نیروها که دشمن طبقه پرولتاریا و در نتیجه دشمن انقلاب محسوب می شدند می بایستی خلع سلاح شده و توان ضربه زدن به انقلاب از آنان گرفته شود. افزون بر این او به بسیج سیاسی توده ها و حفظ آنها در صحنه برای تداوم بخشیدن به انقلاب و پیشبرد آن تأکید داشت. مائو معتقد بود که حضور متداوم توده ها در صحنه سیاسی توان ضد انقلاب را برای تهدید انقلاب از بین می برد.

لایه دیگری از تداوم انقلاب در گفتمان مائو معطوف به سطح بین الملل بود. او در سطح بین المللی از یک سو جنگ با دنیای سرمایه داری را حداقل در دو دهه نخست دوره حکمرانی خود اجتناب ناپذیر می دانست و از دیگر سو بر اشاعه انقلاب کمونیستی در جهان و استحکام بخشیدن به اردوگاه کمونیسم اصرار می ورزید. از این رو بود که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ در سفری یک ماهه به شوروی رفت و ائتلافی با این کشور

تشکیل داد. ائتلافی که تداوم یک دهه‌ای آن و فروپاشی اش تاثیر تعیین کننده‌ای بر روندهای اقتصاد سیاسی چین گذاشت.

همانگونه که در صفحات پیش اشاره شد، انقلاب چین در متن نظام بین الملل دو قطبی و جنگ سردی که تازه آغاز شده بود پیروز شد. پیروزی انقلاب کمونیستی در چنین فضایی بدان معنا بود که پرجمعیت‌ترین کشور جهان نقشه ژئوپلتیک و ایدئولوژیک سیاست بین الملل در اردوگاه کمونیسم قرار گرفت.

از این رو جهان غرب یا اردوگاه سرمایه داری آن روز بلافاصله واکنش نشان داد. واکنشی که می‌توان برآن مشروعیت زدایی بین المللی از انقلاب کمونیستی چین نام نهاد. آمریکا و کشورهایی که در مدار آن قرار داشتند شناسایی را از کمونیست های تازه به قدرت رسیده دریغ کردند و باقیمانده‌های رژیم سابق را که به جزیره تایوان فرار کرده بودند همچنان به عنوان نماینده ملت چین تلقی کردند. مهم‌تر آنکه کرسی استراتژیک شورای امنیت سازمان ملل که تازه تأسیس شده بود و نقش کلیدی در نبردهای ایدئولوژیک و ژئوپلتیک آن دوران ایفا می کرد را هم چنان در دستان رژیمی که سرزمین اصلی را از دست داده و به جزیره‌ای پناه برده بود نگاه داشتند.

ایالات متحده و هم پیمانانش نه تنها نظام سیاسی کمونیستی را به رسمیت نشناختند، بلکه بلافاصله در داخل و خارج با آن درگیر شدند. در داخل کوشیدند گرایش‌های تجزیه طلبانه را تقویت نمایند و در خارج به ویژه در آسیا به سرعت رویاروی آنچه «چین سرخ» می‌نامیدند، قرار گرفتند. ارتش آزادی چین خلق تلاش‌های خود را برای پاکسازی مخالفین پس از ۱۹۴۹ شدت بخشید و کوشید تایوان را به چین ملحق کند اما ایالات متحده تمام قد در مقابل این تلاش‌ها ایستاد و همین امر به یکی از بحران‌های کلیدی و مزمن در تعاملات طرفین شکل داد.

افزون بر این و مهم‌تر آنکه نظام سیاسی نوپا یک سال پس از استقرار در جنگی خونین که بسیاری آن را نقطه آغاز جنگ سرد می‌دانستند با ایالات متحده و مؤتلفین درگیر شد. این درگیری‌ها در طول دو دهه بعد و تا زمان دیپلماسی پینگ پنگ در نقاط مختلف آسیا و بلکه جهان تداوم یافت.

تأکید مائو و همراهانش بر تداوم انقلاب و کنش انقلابی از یک سو و تلاش آمریکا و مؤتلفینش برای مهار و در صورت امکان فروپاشاندن نظام برآمده از انقلاب ۱۹۴۹ تأثیرات عمیقی بر اقتصاد سیاسی چین گذاشت. ارتباط

نیم بند چین با جهان سرمایه داری تقریباً به تمامی قطع شد و امکان حضور و نقش آفرینی نیروهای بین المللی بازار در اقتصاد این کشور از بین رفت چین امکان حضور، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از نهادهای برتن وودز که در ادوار مختلف پس از جنگ دوم جهانی نقش کلیدی در شکل دهی به روندهای اقتصاد بازار در پهنه های جهانی ایفا می کردند نیافت. به دیگر سخن ارتباطات بخش خصوصی رو به زوال و نیم بند چین با بخش خصوصی بین المللی یا به بیان بهتر بازار بین المللی از میان رفت. افزون بر این امنیتی سازی اقتصاد تثبیت شد و دولت به تنها بازیگر فعال در این حوزه مبدل گشت. امکان رقابت از میان رفت و انحصار رقیب تثبیت شد. در سطح بین المللی نیز تعاملات اقتصادی چین محدود به بلوک کمونیستی و برخی کشورهای پسا استعماری شد. کشورهایی که در آن ها نیز دولت تنها بازیگر مهم اقتصاد سیاسی بود.

قالب گفتمان تداوم انقلاب، مائو استدلال می کرد که وجود دشمن خارجی و و اساساً تنش در روابط بین المللی عاملی کلیدی در شکل گیری و تداوم وحدت ملی در درون چین است. افزون بر این او در برابر نقدهای هم حزبی هایش که این تنش ها را مانعی در برابر گسترش تعاملات با دولت ها می دانستند، استدلال می کرد که چین باید با دولت های دیگر در چارچوب قواعد بین المللی تعامل نماید، اما حزب کمونیست باید رهبری جنبش های کمونیستی و تجدید نظر طلب به ویژه در جهان سوم را در دست داشته باشد و این دو در تعارض با هم قرار ندارند.

در این دوره همان گونه که اشاره شد، چین به کانون حمایت از جنبش های تجدید نظر طلب در طیف وسیعی از کشورها به ویژه در شرق آسیا و در کشورهایی که بعدها در قالب آ سه آن همگرا شدند، مبدل گشت. اقدامات حمایتی چین به حدی بود که یکی از دلایل کلیدی شکل گیری آ سه آن در ۱۹۶۸ مقابله مشترک با چین مائویی بود.

۳-مبارزه طبقاتی

در ابتدای قرن بیستم و در کوران تلاش های روشنفکران چینی جهت یافتن پاسخی مناسب برای تعامل با مدرنیته مهاجم بر سر جریان اصلی یا به عبارتی سه پاسخ کلیدی سربرآورده ناسیونالیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم. این سه پاسخ گرچه در نقاطی یا یکدیگر اشتراک داشتند اما تفاوت سه جهان بینی کلیدی بود.

از میان این سه پاسخ که از ابتدای قرن بیستم تا نیمه آن با یکدیگر و با حاملان مدرنیته استعماری در ستیز بودند نهایتاً مارکسیسم پیروز شد. مارکسیسم به عنوان یکی از پیچیده ترین دستگاه‌های نظری، مجموعه‌ای از مفاهیم کلیدی را در خود دارد و مبارزه طبقاتی در کانون آن قرار می‌گیرد. این دستگاه نظری البته با برداشتی ماثویی از ۱۹۴۹ به نظام سیاسی چین شکل داد.

بر مبنای الزامات مفهومی این دستگاه نظری، مائو مبارزه طبقاتی را به عنوان یکی از اصول کلیدی ساختار سازی در اقتصاد سیاسی چین و نیز حکمرانی مورد توجه قرار داد. مبارزه طبقاتی و به طور کلی نگاه طبقاتی به جامعه و سیاست در نخستین متن قانون اساسی چین که در ۱۹۵۴ مصوب شد در قالب اصل نخست مورد تأکید قرار گرفت. در این اصل آمده بود که جمهوری خلق چین، دولت دموکراتیک مردمی است که به وسیله طبقه کارگر و بر بنیان ائتلاف کارگران و روستائیان اداره می‌شود.

مبارزه طبقاتی به عنوان یکی از اصول کلیدی حکمرانی مائو در دوران ریاست او جلوه‌های مختلفی یافت. نخست اینکه زمین داران و سرمایه داران چین، یا آنچه تحت عنوان بورژواها نامیده می‌شدند به تدریج تصفیه شدند. امواج تصفیه از ابتدای انقلاب و اصلاحات ارضی و بعدها اشتراکی کردن کشاورزی آغاز شد. در جامعه آن روز چین که عمدتاً روستایی بود مبارزه طبقاتی عمدتاً در مبارزه با زمین داران، خلع ید آنان و مجازاتشان تجلی می‌یافت. اما این مبارزه ابعاد دیگری نیز به خود گرفت. روشنفکران چینی که در فضای جنبش صد گل که برخی آزادی‌ها فراهم شده بود، برخی انتقادات نسبت به حزب ابراز کرده بودند، تحت عنوان راست گرایان تصفیه شدند. اما مهم ترین بعد مبارزه طبقاتی را شاید بتوان در تصفیه نخبگان حزبی که با مائو موافقت چندانی نداشتند دانست. این موج از دهه ۱۹۶۰ و با انقلاب فرهنگی آغاز شد و تا ابتدای دهه ۱۹۷۰ کمابیش تداوم یافت. این موج چنان سهمگین بود که لیوشائوچی و دنگ شیائوپینگ نیز تصفیه شدند و تنها چوئن لای از میان رهبرانی که با مائو اختلاف نظر داشتند با محافظه کاری و تبعیت کامل توانست مقام خود را حفظ کند و البته از تصفیه های گسترده تر و حتی فروپاشی کشور ممانعت به عمل آورد.

۴- بسیج توده‌ای

روشن است که بسیج توده‌ای یکی از عوامل کلیدی در شکل‌گیری و تداوم انقلاب‌ها است. انقلاب چین نیز حداقل در سه دهه نخست، از این قاعده مستثنی نبود. مائو به بسیج مردمی و حضور توده‌ها در تحولات و رخدادها تأکید ویژه داشت. بسیج توده‌ای در سه دهه نخست انقلاب در شکل دهی به تحولات نقش کلیدی داشت.

این نقش به ویژه در دو مقطع اهمیت بسیار یافت: جهش بزرگ به جلو و انقلاب فرهنگی. در هردوی این تحولات که نقش کلیدی در شکل‌دهی نظام سیاسی برآمده از انقلاب در سه دهه نخست ایفا کردند، مائو با تأکید بر بسیج مردمی ایده‌های خود را عملیاتی کرد، مخالفین را به عقب راند و اقتصاد سیاسی چین را دگرگون کرد.^۶

گردش به چپ در عمل

اشاره شد که بنیان نظری انقلاب ۱۹۴۹ و جهان بینی انقلابیون چینی را مارکسیسم شکل می‌داد. بنابراین منطقی می‌بود که در دوره پسا انقلاب مارکسیسم به مدل توسعه چین و رابطه دولت با بازار شکل دهد. این مارکسیسم البته با آنچه مارکسیسم اروپایی خوانده می‌شود تفاوت‌های مهمی داشت و به نوعی چینی-مائویی شده بود.

مدل چپ توسعه با آنچه می‌توان آن را گردش به سمت چپ در طیف تئوری توسعه نامید در قالب اندیشه‌هایی که برخی به آن‌ها مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نام نهاده اند به کنش‌گری توسعه‌گرایانه در سه دهه نخست انقلاب شکل داد. به دیگر سخن، این اندیشه‌ها و تفکرات اقتصاد سیاسی چین در دوره مائو را شکل داد. اقتصاد سیاسی ای که مهم‌ترین ویژگی‌های آن را می‌توان به صورت ذیل برشمرد:

۱- الگوی استالینیستی، برنامه‌های پنج ساله و دست مرئی دولت

نخستین و مهم‌ترین جلوه عملیاتی شدن گردش به چپ و تسلط یافتن تفکر مائو بر اقتصاد سیاسی چین، اجرای الگوی استالینیستی توسعه در این کشور بود، الگویی که از دهه ۱۹۲۰ در تئوری آغاز شده بود و هنگامی

که انقلاب ۱۹۴۹ در چین به پیروزی رسید، در عمل وارد دوره طلایی خود شده بود. برخی ویژگی‌های کلیدی مدل استالینیستی همچون صنعتی شدن شتابناک، اشتراکی کردن کشاورزی، کیش شخصیت و برنامه‌های پنج ساله جملگی در اقتصاد سیاسی چین در دوره مائو عملیاتی شدند. افزون بر این ارتش خلق نیز به شیوه شوروی بازسازی شد. به دیگر سخن کانون استالینیسم یا آنچه تحت عنوان راه رشد غیر سرمایه داری خوانده می‌شد در چین مائویی عملیاتی شد.

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت اینکه انقلاب ۱۹۴۹ چین همانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه در متن جامعه روستایی و کشاورزی رخ داد. هسته سخت رهبران اولیه حزب نیز روستایی یا روستازاده بودند. بنابراین تغییر رادیکال وضعیت کشاورزی اولویت یافت و دگرگونی رابطه زمین داران و کشاورزان که در طول هزاران سال در چین شکل گرفته بود اهمیت و اولویت پیدا کرد. اصلاحات بنیادین در بخش کشاورزی به عنوان اساس اقتصاد سیاسی چین در آن دوره در چند مرحله صورت گرفت. نخست در قالب اصلاحات ارضی گسترده، طبقه زمین دار خلع ید شد و به تدریج مضمحل گشت. در مرحله بعد کشاورزان به عنوان صاحبان زمین تلقی شدند و به تدریج اشتراکی کردن کشاورزی و در نهایت تشکیل کمون‌های خلقی در دستور کار قرار گرفت و اجرایی شد. با اجرایی شدن این تغییرات، بخش کشاورزی به عنوان بنیان اقتصاد سیاسی چین و مهمترین جلوه بازار دگرگون شد و شرایط کمونی جدید حدود ۲۵ سال تداوم یافت. با این تغییر در واقع یکی از برنامه‌های اساسی گردش به چپ در این کشور محقق گشت.

۲- اشتراکی کردن کشاورزی

همانگونه که اشاره شد، در چین مائویی زمین و کشاورزی محور اقتصاد روستایی این کشور بود و البته هدف نخست در راستای اجرایی شدن گردش به چپ. تا پیش از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها کشاورزان چینی در قالب نوعی سیستم ارباب-رعیتی به فعالیت مشغول بودند. سیستمی که کمونیست‌ها از اساس با آن مخالف بودند و آن را نوعی استثمار می‌دانستند.

از همین رو نخستین برنامه‌ای که در پیش گرفتند، اشتراکی کردن کشاورزی بود. این برنامه بلافاصله پس از پیروزی انقلاب آغاز و تا ۱۹۵۹ به طور کامل اجرایی شد و چهره بخش کشاورزی چین که در آن هنگام قسمت

اعظم تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می داد، دگرگون کرد. در مرحله نخست این برنامه، ۵ تا ۱۵ خانوار کشاورز در قالب برنامه "کمک تیمی متقابل" تجمیع شدند و به طور مشترک بر روی زمین به فعالیت پرداختند. از ۱۹۵۳ بین ۲۰ تا ۴۰ خانوار به صورت اشتراکی به فعالیت پرداختند و از ۱۹۵۶ در قالب همکاری سطح بالا که همان مرحله نهایی تشکیل کمون های خلقی بود، ۱۰۰ تا ۳۰۰ خانوار گردهم آورده شدند و به طور اشتراکی به فعالیت کشاورزی پرداختند.

سرانجام در ۱۹۵۸ مالکیت خصوصی به طور کامل ملغی گشت و تمامی خانوارهای کشاورز که بخش عمده جمعیت چین را تشکیل می دادند، مجبور به فعالیت در کمون های خلقی شدند. هدف کلیدی برنامه اشتراکی کردن کشاورزی، افزایش بهره وری در این بخش و ایجاد ارزش افزوده بیشتر و بدینوسیله کاهش فقر و نابرابری از یکسو و جهش صادراتی چین از دیگر سو بود، آرمان هایی که جملگی به حسرت بدل شدند و به تدریج در ترکیب با عوامل دیگر به ظهور اصلاحگرایان کمک کردند.

۳- جهش بزرگ به جلو

جهش بزرگ به جلو مهمترین نماد اجرایی شدن برنامه های توسعه ای چپ گرایانه در چین مائویی و با تاکید بر بخش شهری اقتصاد این کشور بود. جهشی که منطق حاکم بر آن را رقابت با غرب در مسیر صنعتی شدن و در بازه زمانی ای کوتاه مدت، از مسیری چپ روانه و دولت محور تشکیل می داد. سرآغاز شکل گیری این برنامه در ۱۹۵۷ و در جشن ۴۰ سالگی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. در این جشن خروشچف از برنامه ای برای رقابت با آمریکا در تولیدات صنعتی سخن گفت، برنامه ای که هدف آن برابری و بلکه پیشی گرفتن تولیدات صنعتی شوروی از آمریکا در ۱۵ سال یعنی تا ۱۹۷۲ بود. مائو با الهام از ایده خروشچف این بحث را به میان کشید که چین هم در پی نیل به برابری و پیشی گرفتن از بریتانیا در تولیدات صنعتی در همین بازه زمانی خواهد بود.

بعد دیگری از منطق مائو در اجرای این برنامه این بود که توسعه صنعتی و کشاورزی چین باید به موازات یکدیگر و همگام به پیش رود. در بخش کشاورزی اشاره شد که کمون های خلقی شکل گرفت. در بخش صنعتی مائو معتقد بود که چین با دارا بودن نیروی کار ارزان و انبوه نیاز چندانی به واردات ماشین آلات ندارد و

باید بر این نیرو و بهره‌گیری از آن تمرکز نماید. افزون بر این مائو به تخصص‌گرایی و بوروکراتیک‌گرایی نیز توجه چندانی نداشت و همزمان با اجرای این برنامه شعار سرخ بودن برتر از متخصص بودن است را نیز سر می‌داد. در قالب این برنامه همانگونه که از نام آن پیداست، مائو کوشید با حرکتی انقلابی و در بازه زمانی کوتاهی و با تکیه بر مهمترین مزیت رقابتی چین که همانا نیروی کار ارزان و انبوه بود این کشور را صنعتی نماید.

در این راستا در بخش کشاورزی تولید غلات و افزایش آن به عنوان اولویت نخست برجسته شد و در بخش صنعتی تولید فولاد. در سال ۱۹۵۸ و در جلسه دفتر سیاسی حزب برای دو برابر کردن تولید فولاد در یکسال با تکیه بر کوره‌های ذوب فولادی که در حیاط خانه‌های اغلب مردم ساخته شده بود تصمیم‌گیری شد. روشن است که این تصمیم و آن ایده‌ای که مائو مطرح کرده بود چه نتایجی به بار می‌آورد.

نتایج صنعتی شدن جهش‌وار و افزایش تولید یکباره در بخش کشاورزی برای اقتصاد چین و مردم این کشور فاجعه‌بار بود. بزرگترین کشتار ناشی از فشار این سیاست‌ها و قحطی سراسری در چین آن سالها رخ داد تا حدی که بر مبنای برخی آمارها، حدود ۴۷ میلیون نفر از جمعیت چین در اثر اجرای این سیاست‌ها از بین رفتند.

آثار شکست برنامه جهش‌بزرگ به جلو در بخش تولید فولاد به سرعت خود را نشان داد، به گونه‌ای که اجرای آن از سال ۱۹۶۱ متوقف شد. اما در بخش کشاورزی این سیاست‌ها و آثار فاجعه‌بارشان تا سالها تداوم یافت و به تدریج در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز برچیده شد.

۴- انقلاب فرهنگی

نهایتاً آخرین نقطه عطف در گردش به چپی که در دوره مائو رخ داد، انقلاب فرهنگی بود، انقلابی که از اواسط دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و تا اواسط دهه ۱۹۷۰ تداوم یافت. در این دوره چین به بیانی ساده در تعطیلات تاریخ به سر برد. گاردهای سرخ که متشکل از دانش‌آموزان و دانشجویان بودند به رهبری مائو بوروکراسی کشور را مضمحل نمودند، دانشگاه‌ها را به تعطیلی کشاندند و روشنفکران، باقیمانده‌های بخش خصوصی و بخش مهمی از کادرهای حزبی و رهبران حزب کمونیست مانند دنگ شیادوپینگ را که نگرشی متفاوت از نگرش مائو به مسیر توسعه چین داشتند را حبس، حصر، منزوی و در مواردی به قتل رساندند و تصفیه اساسی در حزب و

جامعه صورت دادند. دوره انقلاب فرهنگی به دوره ای مشهور شده که مائو کوشید دولتی را که خود بوجود آورد، از بین ببرد.

یکی از دلایل کلیدی وقوع انقلاب فرهنگی و تداوم آن، شکست برنامه جهش بزرگ به جلو بود. این برنامه بلندپروازانه مائو به سرعت بدل به تراژدی ملی در چین شد و جایگاه او در حزب را تنزل داد. رقبا و بویژه کسانی که بعدها اصلاحات را به پیش بردند بر او شوریدند و زمینه اولیه را برای کاهش قدرت وی و تغییر مسیر توسعه ای کشور فراهم آوردند. اما مائو که استراتژیستی قابل بود، این بار با طرحی نو به صحنه بازگشت و انقلاب فرهنگی را به راه انداخت، انقلابی که بنیان های کشور را فرسایش دتد و به گونه ای تناقض آمیز زمینه را برای قدرت گیری اصلاح طلبان فراهم آورد. در دوره انقلاب فرهنگی مائو چنان رفتار رادیکالی بروز داد که بعدها به عنوان مهمترین خطای او در زندگی سیاسی از سوی حزب کونیست برجسته شد.^۷

سیاست های توسعه ای مائو نه تنها اقتصاد سیاسی چین را دگرگون کرد بلکه مدل چپ چینی را به آزمون گذاشت. در کوران اجرای این برنامه ها، مخالف ها و مقاومت ها هم فزاینده بود، مخالفت ها و مقاومت هایی که از درون و بیرون حزب صورت می گرفت و فزاینده می شد و سرانجام به شکل گیری دوره اصلاحات و سیاست درهای باز و برکشیدن دنگ شیائوپینگ در هرم قدرت انجامید. در فصل بعدی به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت.

فصل دوم: ایده های اصلاح طلبانه

مقدمه

۹ سپتامبر ۱۹۷۶، خبر کوتاه بود؛ مائو زدوونگ رهبر کبیر انقلاب درگذشت. تیترو نیویورک تایمز در آن روز گیرایی خاصی دارد. «مائو در گذشت، آینده رهبری در ابهام». با مرگ مائو چین بار دیگر دستخوش یکی از ابهامات آشنا و بالقوه فاجعه بار در تاریخ خود شد. مرگ امپراطور، امپراطوری که البته کوشید از سنت سترگ سیاست ورزی در چین فاصله گیرد و حتی علیه آن شورش کند، اما کمتر موفق بود. هرچه بیشتر در قدرت ماند، به امپراطورها و به سنت حکمرانی در تاریخ بلند این سرزمین شباهت بیشتری یافت.

با مرگ مائو و به فاصله اندکی پیش از او چوئن لای، اگرچه پرونده نسل اول رهبران چین بسته شد، اما میراثی که آنان بویژه مائو برجای گذاشتند، به گونه ای تناقض آمیز الهام بخش اصلاح طلبان و الهام بخش آغاز اصلاحات بود.

اندیشه حزب و دولتی که مائو در تسلط آن بر چین پس از ۱۹۴۹ نقش کلیدی ایفا کرد، آشکارا جمع گرایانه بود. حزب کمونیست بیش از آن جمعی و شورایی بود که او بتواند آن را تک صدایی کند. از همان آغازین روزهای شکل گیری حزب و بویژه پس از تسلط آن بر بلوک قدرت، اندیشه های متفاوت و حتی متعارض و مبارزه بی رحمانه بر سر قدرت در عین اجماعی اصولگرایانه برای حفظ حزب و نظام سیاسی برآمده از آن، ویژگی های کلیدی مبارزات، مذاکرات، توافقات و درگیری های درون آن بود. این درگیری ها به تدریج به دو خط یا دو جناح در درون حزب شکل داد. جناح مائو و حامیانش و جناحی که بعدها به اصلاح طلبان معروف شدند و چوئن لای و دنگ شیائوپینگ در رأس آنان بودند. به این بحث در صفحات آتی باز خواهیم گشت.

به دیگر سخن در هنگام مرگ مائو نظم سیاسی شکننده ای بر چین حاکم بود و دو جناح حزب برای بدست گرفتن قدرت و تداوم یا تغییر مسیر چین رویاروی یکدیگر قرار گرفتند، رویارویی ای که اصلاح طلبان از آن پیروز بیرون آمدند.

در حوزه اقتصاد، میراث مائو فاجعه بار بود. اقتصادی ورشکسته، جامعه ای فقیر و قحطی زده، صنعتی عقب مانده و تجارتی ناچیز و دولتی با بخش هایی از اردوگاه کمونیسم. البته این میراث از یک جهت اهمیت ویژه ای داشت و آن اینکه در عمل نشان داد مدل چپ توسعه اقتصادی بویژه در خوانش مائوئیستی آن تولید فاجعه می-

کند. دنگ شیائو پینگ که در متن این تجربه بود، درسهای بسیاری از آن آموخت، جامعه چین نیز. به دیگر سخن تجربه گردش به چپ در اقتصاد به گونه‌ای تناقض آمیز راه را برای اصلاحات و اصلاح طلبان باز کرد.

بعد مهم دیگری از میراث مائو را می‌توان فرسودگی و عصیانگری جامعه نامید. در هنگام مرگ او، جامعه چین در پیامد اشتراکی کردن کشاورزی، جهش بزرگ به جلو، انقلاب فرهنگی و قحطی‌های مکرر، فرسوده و عصیانگر بود و به دنبال مسیرهای برون رفت از وضع موجود می‌گشت. به بیان دیگر جامعه‌ای که مائو کوشید آن را چپ اندیشانه مهندسی نماید، به این تلاش واکنش منفی نشان داد و در این کشاکش فرسود و عصیانگر شد، فرسودگی و عصیانگری که اصلاحات را نه به یک انتخاب بلکه به یک ضرورت نیز تبدیل کرد.

البته میراث مائو یکسره منفی نبود. شاید تعبیر اصلاح طلبانی که پس از او به قدرت رسیدند بدین مضمون که او انسانی بزرگ با اشتباهاتی بزرگ بود یا به بیانی ریاضی وار ۷۰ درصد اشتباه کرد و ۳۰ درصد اقداماتش درست بود، تعبیری منصفانه در مورد میراثش باشد. با نگاهی مثبت می‌توان گفت که مائو با حل و فصل مسئله آمریکا، بنیانگذاری نظامی آهنین در کشوری جنگ زده و حل و فصل نسبی مسئله امنیت چین با به دست آوردن سلاح هسته‌ای، از وجهی ایجابی نیز جاده صاف کن اصلاحات و اصلاح طلبان بود.

بازسازی روابط با آمریکا پس از حدود ۲۰ سال درگیری و تعارض دو کشور، تبدیل شدن آمریکا به نماد امپریالیسم و کلیدی‌ترین نقطه‌ای که باید با آن مبارزه کرد، برای مائو آسان نبود. او دو دهه آمریکا را منشأ تمام رذایل سرمایه‌داری و کشوری که جنگ با آن اجتناب ناپذیر است نامیده بود. اما از اواخر دهه ۱۹۶۰ او خود مهمترین نقش را در بازتعریف روابط با آمریکا برعهده گرفت و علیرغم تمام مخالفت‌هایی که چپ‌های افراطی و اطرافیان او ابراز می‌کردند، در قالب آنچه به دیپلماسی پینگ-پینگ مشهور شد، میزبان نیکسون در بیجینگ شد و یکی از مهمترین موفقیت‌های دیپلماتیک نه تنها برای چین بلکه برای سیاست بین الملل جنگ سرد را رقم زد.^۸

اهمیت باز تعریف تعاملات با آمریکا به حدی است که می‌توان آن را یکی از متغیرهای تعیین کننده در شکل گیری روند اصلاحات و موفقیت نسبی آن در چین دانست. اگر مائو مسئله آمریکا را حل و فصل نمی‌کرد، رهبران پس از او در حل و فصل آن با چالش‌های بسیاری مواجه می‌شدند.

حل و فصل پایدار نا امنی چین یکی دیگر از ابعاد قابل توجه میراث او بود. او بالاخره پس از کوشش‌های فراوان توانست دانش فنی تولید تسلیحات هسته‌ای را با کمک شوروی‌ها در چین نهادینه نماید و این کشور را به باشگاه قدرت‌های هسته‌ای پیوند زند. این دستاورد عظیم بعدها به اصلاح طلبان در پیمودن مسیر بدون توجه به معضل نا امنی که از جنگ‌های تریاک در ۱۹۴۱ بدین سو همواره مانع استقلال ملی و تمرکز بر توسعه اقتصادی شده بود، کمک شایانی کرد و آنان قادر شدند رفتار استراتژیک چین را در پرتو مفهوم باز دارندگی حداقلی سامان دهند و دور جدیدی از تلاش برای توسعه چین بدون احساس نا امنی را آغاز نمایند.

بنابراین می‌توان مدعی شد همچون اغلب تحولات تاریخی و تاریخ ساز، اصلاحات در چین نیز به یکباره شکل نگرفت. بلکه از یک سو در تداوم تاریخ مدرن چین، بویژه دوره پس از ۱۹۴۹ بود و از دیگر سو نوعی گسست در این تاریخ نیز بود. به دیگر سخن اصلاحات در چین هم تغییر را در خود داشت و هم تداوم را و در هر دو این حوزه‌ها نقش میراث مائو اهمیت داشت.

ایده های اصلاح طلبانه

همانگونه که اشاره شد، اصلاحات و ایده اصلاحات در متن تحولات چین قرن بیستم بویژه چین پسا ۱۹۴۹ شکل گرفت. جهان کمونیسم اگرچه همواره به عنوان اردوگاه استبداد و خود کامگی برجسته شده، اما بخش مهمی از تاریخ ظهور و افول این مکتب جنگ درون مکتبی بوده، بخشی که کمتر دیده شده است. بخش مهمی از تاریخ حزب کمونیست چین از ۱۹۲۱ تا کنون نیز رقابت پارادایم‌های چپ توسعه بوده، پارادایم‌هایی که رقابت آنان گاه خشونت بار نیز بوده است.

از زمانی که حزب کمونیست قدرت را در چین به دست گرفت، به تدریج دو پارادایم توسعه‌ای در درون آن شکل گرفت. یکی پارادایمی که مائو نماینده آن بود و گزاره‌های کلیدی آن در فصل پیش توضیح داده شد. پارادایم رقیب را طیفی از کمونیست‌های معتدل، مدارا جو و تحصیل کرده تشکیل می‌دادند که لیوشائوچی، چوئن لای و دنگ شیائو پینگ افراد شاخص آن محسوب می‌شدند. اینان در برداشت از مارکسیسم، نگرش به جهان سرمایه داری، مسیر توسعه چین و اصول سیاست خارجی این کشور در نظر و عمل با مائو تفاوت‌های عمیقی داشتند.

این تفاوت‌ها پس از در دست گرفتن اداره کشور و تدوین برنامه‌های توسعه آن بروز و ظهور بیشتری یافت، بویژه از میانه دهه ۱۹۵۰. اصول برنامه توسعه گرایانه‌ای که بعدها به اصلاحات و سیاست درهای باز معروف شد، نخستین بار در ۱۹۵۶ از سوی لیوشائوچی و همفکرانش از جمله چوئن لای و دنگ شیائو پینگ اعلام شد. اما این برنامه با مخالفت شدید مائو و بسیاری دیگر از افراد موثر مواجه و از دستور کار حزب خارج شد.

اما با وجود مخالفت مائو، این افراد که به تدریج به یک جناح در درون حزب شکل داده بودند، دست از عقاید خود برنداشتند و کوشیدند آنها را عملیاتی سازند. بویژه در فاصله کوتاهی که پس از شکست برنامه جهش بزرگ به جلو، مائو تحت فشار حزب تصمیم به استعفا گرفت و امور را به لیوشائو چی سپرد. در این فاصله کوتاه اصلاح طلبان جان تازه‌ای گرفتند و کوشیدند ایده‌های نو خود را عملیاتی کنند و مسیر توسعه کشور را دگرگون نمایند. اما مائو در فاصله‌ای کوتاه تیم خود را بازسازی کرد و به رأس قدرت بازگشت.

با بازگشت مجدد مائو به حزب، او مشی خود در برابر اصلاح طلبان و به طور کلی حزب را تغییر داد و کوشید آن را از درون منفجر نماید. شدت عمل مائو در برابر اصلاح طلبان و مجموعه حزب به حدی بود که هنوز یکی از پرسش‌های مهم چین پژوهان آن است که او به چه دلایلی تصمیم به تضعیف و تخریب حزب و دولتی گرفت که خود نقش اصلی را در پدید آوردن آن ایفا کرده بود.

با بازگشت انتقام جویانه مائو به رهبری حزب، دوره جدیدی برای ایده اصلاحات و حاملان آن شکل می‌گیرد، دوره‌ای که می‌توان آن را خسوف اصلاحات نامید. در این دوره مائو می‌کوشد ایده اصلاحات را مشروعیت زدایی نماید، حاملان آن را به عنوان پیروان راه سرمایه داری برچسب زند و با استفاده از زور آنها را زندانی، تبعید و تحقیر نماید و حتی بخش مهمی از بدنه این جریان را از بین ببرد.

لیوشائوچی به عنوان رئیس جمهور و یکی از ایده‌پردازان اصلی آنچه بعدها به اصلاحات مشهور شد، به زندان افکنده شد و تحت شکنجه جان داد. دنگ شیائو پینگ سه بار تصفیه شد، مدت زیادی را در تبعید گذراند و تنها پس از نگارش توبه‌نامه‌هایی به مائو توانست در اواخر عمر او به حزب بازگردد. اما او در تمامی این سالها گاه تقیه وار افکار خود را حفظ کرد. چوئن لای به عنوان دیگر فرد کلیدی جریان اصلاحات گرچه در این دوره قهر آمیز و پر تنش موقعیت خود را حفظ کرد، اما از مسیر اطاعت از مائو و پذیرش نقش آفرینی به عنوان فرد شماره ۲ دوام آورد. او در این دوره کوشید تا آسیب‌های وارده به کشور و به اصلاح طلبان را کاهش دهد. از جمله آنکه فیزیک دانهایی که بر روی پروژه استراتژیک «بمب اتمی» چین کار می‌کردند را از گزند گاردهای سرخ دور نگاه داشت و این امکان را فراهم آورد تا نخستین آزمایش اتمی این کشور در ۱۹۶۴ و در بحبوحه انقلاب فرهنگی و موج رادیکالیسم بنیان برافکنی که این کشور را فراگرفته بود، انجام شود.

بنابراین ایده اصلح طلبی از هنگامی که در دهه ۱۹۵۰ علنی شد تا زمانی که در دهه ۱۹۸۰ بر بلوک قدرت مسلط شد، رابطه‌ای پیچیده با نظم سیاسی و شخص مائو داشت. حاملان این ایده سرنوشت‌های متفاوتی یافتند. از لیوشائوچی که زیر شکنجه جان داد تا دنگ که تبعید شد و تا چوئن لای که در کنار مائو باقی ماند. در تمامی این سالها اصلاح طلبان و ایده اصلاحات در تحولات سیاسی - اجتماعی ناشی از گردش به چپ نقش ایفا

کردند. از آنها آموختند، موافقت و مخالفت کردند و در روندهای پر خشونت بر سر کسب، حفظ و بسط قدرت درگیر شدند و هزینه دادند.^۹

اما نکته بسیار مهمی که در فهم ایده‌های اصلاح طلبانه و حاملان آن در چین پس از ۱۹۴۹ باید بدان توجه داشت آنکه اینان هیچ گاه در نظر و عمل اپوزیسیون نظام سیاسی به معنای رایج کلمه نبودند، بلکه خود را بخشی از نظام سیاسی می‌دانستند. اما سیاست‌های در پیش گرفته و به طور کلی مسیر توسعه‌ای مائو را دارای اشتباهات بسیاری می‌دانستند. به دیگر سخن این پندار که اصلاح طلبان به عنوان اپوزیونی یک سره مخالف با قدرت مستقر، به یک باره در ۱۹۷۸ به قدرت رسیدند و مسیر توسعه چین را دگرگون کردند، یک سره نادرست است. اصلاح طلبان بخشی جدایی ناپذیر از حزب کمونیست چین بودند، همواره در کنار قدرت ایستادند و کوشیدند آن را اصلاح کنند و سرانجام به طور نسبی توفیق یافتند.

گشودن اذهان و جستجوی حقایق از طریق واقعیت ها

برخلاف برخی تصورات که برنامه اصلاحات در چین را برنامه‌ای منسجم و طراحی شده با توجه به جمیع جهات توسعه تصویرسازی می‌کند، اصلاحات و برنامه اصلاحات در آغاز و در زمانی که در سومین اجلاس کنگره یازدهم حزب کمونیست چین در هتل جیانگشی در غرب بیجینگ اعلام شد، جز اصول کلانی که جهت و مسیر جدید توسعه چین را نشان می‌داد و از آرزوها سخن می‌گفت، چیز دیگری نبود.

شاید مهمترین سندی که ایده های اصلاح طلبانه در آن به روشنی و به طور منسجمی ارائه شده، سخنرانی معروف دنگ شیائو پینگ در اجلاسیه سوم کنگره یازدهم حزب کمونیست است. این سخنرانی که در ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸ و در خلال این کنگره ارائه شده در فهم ایده‌های اصلاح طلبانه که از آن مقطع بر چین حاکم شدند، اهمیت ویژه‌ای دارد. از همین رو تحلیل محتوای آن ضرورت دارد.

عنوان این سخنرانی خود گویای اصول کلان حاکم بر اصلاحات چین است، عنوانی که بعدها بخش‌های مختلف آن به کدهای عملیاتی اصلاحات در این کشور تبدیل شد. عنوان این سخنرانی عبارت است از "آزادسازی اذهان، جستجوی حقیقت از طریق واقعیات و اتحاد در نگاه و برداشت از آینده"

او در بخش نخست سخنرانی خود این ایده را بیان می‌کند که رهاسازی اذهان از الزامات کلیدی یافتن راه‌حل برای مسائل جدید و حل و فصل مسائل پیچیده است. اما در عین حال تأکید می‌کند که اغلب کادرهای حزبی، بویژه آنان که در رده‌های بالا قرار دارند، اذهان بسته و متصلبی دارند. البته او باند چهار نفره و لین بیائو را به عنوان مسببین این وضعیت معرفی می‌کند و استدلال می‌کند که این افراد در گذشته (دوره انقلاب فرهنگی) در قالب مارکسیسم جعلی و ساختگی با ایجاد خط قرمزهای موهوم، ایجاد تابوهای جعلی و بالا بردن هزینه‌های تفکر، طیف وسیعی از اعضای حزب را از تفکر ورزیدن بازداشته بودند. آنان به هر کسی که این مارکسیسم ساختگی را زیر سوال می‌برد، حمله می‌کردند و مشکلات متعددی برای او ایجاد می‌کردند. در چنین شرایطی اغلب افراد تفکر و اندیشه را کنار نهادند.

نکته دیگری که بر آن تأکید می‌نهد آنکه حزب در این دوره به شدت بوروکراتیزه شد و این بوروکراتیزه شدن برای کنترل هرچه بیشتر مردم و تحت فشار قرار دادن آنان و تحت لوای منافع حزب صورت گرفت، در حالی که در اغلب اوقات یک یا دو نفر تصمیمات اساسی را می‌گرفتند و سایرین صرفاً مجری اوامر اینان بودند.

در چنین فضایی از منظر وی، تشخیص سره از ناسره ناممکن شد، به گونه‌ای که افرادی که کارهای درست انجام می‌دادند، متحمل پرداخت هزینه می‌شدند. اما افرادی که فضا را غبارآلود می‌کردند و یا اساساً کاری انجام نمی‌دادند پاداش می‌گرفتند. به همین لحاظ بسیاری از افراد تصمیم گرفتند تفکر و اندیشیدن را به کناری نهند. در این روند از منظر وی به تدریج تعصب و عقب ماندگی بر اذهان مسلط شد. افزون بر این در این دوره به بهانه تقویت رهبری حزب کوشش شد تا دخالت آن در تمامی امور گسترش یابد و در هر کاری مداخله نماید. هر سخن متفاوتی تحت عنوان مخالفت با انسجام و یکپارچگی حزبی به کناری نهاده می‌شد و همین امر باعث شد تا افراد خود را با جریان باد منطبق سازند و تنظیم نمایند. از منظر وی این تغییر نه تنها نادرست بلکه با معیارهای واقعی حزب کمونیست نیز در تعارض بود.

او در ادامه وعده داد که در قالب برنامه "چهار نوسازی"، آزاد سازی اذهان را اولویت خواهد بخشید. زیرا تنها در صورتی که بتوان اذهان را آزاد ساخت، به جست و جوی حقیقت از طریق واقعیت‌ها پرداخت برنامه نوسازی چین به پیش خواهد رفت. از منظر وی جستجوی حقیقت از طریق واقعیات بنیان ایدئولوژیک، چراغ راهنمای حزب و عامل اصلی در پیروزی انقلاب بود. همه رفقای حزبی باید اذهان خود را آزاد سازند و با جست و جوی حقیقت از طریق واقعیت‌ها به پیشرفت کشور کمک کنند. بدون این تغییرات قادر به پیشرفت و مقابله با فقر نخواهیم بود.

از منظر وی تمرکز گرایی دموکراتیک به معنای واقعی کلمه، شرط لازم تحقق آزادسازی اذهان و جست و جوی حقیقت از طریق واقعیات بود. او تأکید داشت که در سالهای گذشته تمرکز گرایی تشدید شد و راه را بر دموکراسی تنگ کرد. باید شرایط را برای دموکراسی واقعی فراهم ساخت.

از منظر وی دموکراسی واقعی سه پیش شرط دارد. نخست آنکه افراد را به خاطر خطاهایشان به طور نامنصفانه و مکرر مورد انتقاد و حمله قرار ندهیم، دوم آنکه به مردم برچسب نزنیم و سوم آنکه از چماقی بزرگ برای کوفتن بر سر این و آن استفاده نکنیم.

او تاکید می کند یک حزب انقلابی زمانی که قادر به شنیدن صدای مردم نباشد باید نگران شود. در چالش های ایدئولوژیک، هیچ گاه نباید از زور استفاده کرد بلکه باید اجازه داد صد گل با یکدیگر بشکند و صد مکتب با یکدیگر رشد کنند. اشاره دنگ به صرب المثل قدیمی چینی است که الهام بخش مناظره و دیالوگ برای پیشبرد امور است. مائو نیز در ابتدای ریاست خود این تمثیل را برای به جریان انداختن مباحث روشنفکری در مورد آینده چین به کار گرفت، اما بعدها که انتقادات از حزب بالا گرفت، آن را کنار گذاشت و منتقدان را سرکوب کرد.

دنگ در این سخنرانی تاکید دارد که باید اجازه داد بحث و مناظره درگیرد و نقد و انتقاد مطرح شود. در عین حال نباید گارد خود را در برابر ضد انقلاب که هنوز در این کشور حضور دارند، باز کنیم.

بخش دیگری از این سخنرانی تاریخی، معطوف به بررسی و ارزیابی وضعیت اقتصادی چین در آن هنگام است. او این بحث را در چارچوب دموکراسی اقتصادی مطرح می کند. از منظر وی در مدیریت امور اقتصادی، قدرت بسیار متمرکز شده و باید در قالب برنامه ای منظم و سنجیده، بخشی از آن به لایه های پایین تر (بخش خصوصی) انتقال داده شود، در غیر این صورت استفاده کامل از نیروی مقامات ملی و محلی، شرکت ها و کارگران در پیشبرد برنامه های توسعه ای و مدیریت اقتصاد به شیوه ای مدرن امکان پذیر نیست. لایه های میانی مدیریت اقتصادی در سطوح ملی و منطقه ای باید از قدرت بیشتری در تصمیم گیری و اجرا برخوردار شوند. مناطق محلی و خود مختار چین باید از آزادی عمل بیشتری در طراحی امور اقتصادی خود، تأمین مالی و تجارت خارجی در درون سیاست های کلان ملی برخوردار شوند. او در این سخنرانی، فوری ترین اولویت و نیاز چین را افزایش قدرت تصمیم گیری مدیران معادن، کارخانه ها و سایر شرکت ها بر شمرد تا زمینه را برای ابتکار و خلاقیت و استفاده حداکثری از پتانسیل ها فراهم آورد.

او تأکید می‌کند که «تصور کنید اگر میلیون‌ها چینی که در حوزه‌های مختلف اقتصادی فعالند، انگیزه‌ای برای به کارگیری خلاقانه ذهن خود پیدا کنند، چه حجمی از ثروت در این کشور تولید می‌شود.»

او سپس بر این نکته کلیدی که در واقع کانون نظریه کلاسیک اقتصاد و بازار نیز هست انگشت می‌نهد و آن اینکه ممکن است معبود افراد فرهیخته و انقلابی بدون توجه به مزایای مادی فعالیت نمایند. اما این رویکرد در مورد مردم عادی تنها در کوتاه مدت جواب می‌دهد و پس از آن باید بر انگیزه‌های مادی تأکید نمود.

او تأکید می‌کند که روحیه انقلابی گنجینه‌ای است که قابل قیمت گذاری نیست. بدون آن اساسا کنش انقلابی صورت نمی‌گیرد. اما انقلاب براساس نیاز به منافع مادی صورت می‌گیرد. تأکید بر روحیه فداکاری بدون توجه به منافع مادی، ایده‌آل گرایی است.

یکی دیگر از فرازهای پراهمیت این سخنرانی، تأکید دنگ بر تقویت نظام قانونی و حقوقی است. او استدلال می‌کند که پیشرفت اقتصادی منوط به دموکراتیک شدن ساختار حقوقی است. بدان معنا که قواعد ثابت و روشنی بر امور حاکم باشد و با تغییر یک دولتمرد، نگرش‌ها، رویه‌ها و قواعد دگرگون نشود. به علاوه از منظر او در آن زمان نظام قانونی چین با کاستی‌های بسیاری همراه بود. چین در حوزه‌های مختلف از حقوق کارگران گرفته تا قوانین مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی نیازمند تدوین قوانین جدید بود. نکته کلیدی دیگری که او بر آن تأکید می‌کند آنکه چین نیازمند یک نظام قانونی جامع و به روز است و برای تحقق این امر توجه ویژه به حقوق بین‌الملل و استانداردهای آن ضروری است.

نکته کلیدی دیگری که او بر آن تأکید می‌کند، لزوم حفظ ثبات کشور و اتحاد در درون حزب است. تأکیدی که او را از یک رهبر لیبرال دموکرات به معنای غربی کلمه متمایز می‌سازد. او استدلال می‌کند که در حزب نباید به افراد فاسد، کسانی که علیه اعضای حزب در گذشته جفا روا داشته‌اند و کسانی که هرهری‌اند و با هر بادی جهت خود را عوض می‌کنند فرصت رشد داد.

اما شاید مهمترین بخش سخنرانی او ارزیابی وی از نقش مائو زدوونگ و میراث اوست. او تأکید می‌کند که بدون رهبری مائو زدوونگ انقلاب چین هرگز به پیروزی نمی‌رسید و این کشور از دوران تاریک رهایی نمی‌یافت. از منظر وی نقش مائو در انقلاب چین بی‌بدیل بود و میراث او برای چین و حزب کمونیست بسیار

ارزشمند بود. او در تمجید از مائو چنن پیش می‌رود که اعلام می‌کند بدون مائو حزب کمونیست چین نمی‌توانست دوام آورد.

از دیگر سو او تأکید می‌کند که رفیق مائو مانند سایر انسانها کامل نبود و نقد کارنامه او را در همین جمله محدود می‌کند. افزون بر این تأکید می‌کند که انقلاب فرهنگی را باید در ظرف تاریخی خود و به شیوه‌ای علمی مورد بررسی قرار داد. این موضع علیرغم آن صورت می‌گیرد که در انقلاب فرهنگی به او بسیار جفا شد. به عبارت دیگر او ارزیابی پرونده انقلاب فرهنگی و اشتباهات رخ داده در آن را به انجام تحقیقات علمی منوط می‌کند و بر گرفتن درس‌هایی از این رخداد تأکید می‌کند.

این بخش از سخنان دنگ هنگامی که با کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی که در آن خروشچف به استالین زدایی مبادرت ورزید و میراث استالین را به عنوان دوره‌ای سیاه در تاریخ شوروی توصیف کرد؛ مقایسه شود اهمیت آن بیشتر درک می‌گردد. برخلاف خروشچف، دنگ علاقه‌ای به مائو زدایی علنی نداشت.

در مقابل او تأکید را بر نگاه به آینده می‌گذارد و استدلال می‌کند که چین نیازمند شناخت معضلات کلیدی و راه حل‌های آنها برای شکل دهی به آینده‌ای بهتر است و بدون شناخت درست معضلات و راه حل‌های آنها، راه همواری به سوی پیشرفت وجود نخواهد داشت.

او سه حوزه را به عنوان چالش‌های کلیدی که باید برای آنها راه‌حلی جسته شود بر می‌شمارد: شیوه‌های مدیریت، ساختار مدیریت و سیاست اقتصادی. در مورد ساختار مدیریتی او تأکید می‌کند که ادارات و شرکت‌های چینی بیش از حد کارمند دارند، موازی کاری سازمانی در آنها رواج دارد و رویه‌های اداری آنان پیچیده و به شدت ناکارآمد است و همواره در این ادارات و شرکت‌ها، مواجهه با امور به سخنان بی‌مبنا و توخالی سیاسی ختم می‌شود. او پدید آمدن این وضعیت را نه ناشی از خطای برخی اعضای حزب کمونیست که ناشی از عدم انجام اصلاحات در زمان مناسب می‌داند و هشدار می‌دهد که اگر اصلاحاتی صورت نگیرد، نظام محکوم به فروپاشی خواهد بود.

او برای حل این چالش بر برگرفتن شیوه های جدید مدیریت از کشورهای پیشرفته تأکید می کند. دنگ بر به کارگیری شیوه های نوین مدیریت در بوروکراسی دولتی و شرکت های چینی اصرار می ورزد و پیشنهاد می کند که این شیوه ها ابتدا در یک بخش یا یک جغرافیا به کار گرفته شود و به تدریج به سایر بخش ها گسترش یابد.

او در بحث سیاست اقتصادی بر این نکته قابل تأمل تأکید می کند که اقتصاد را باید با ابزارهای اقتصادی مدیریت نمود و این نکته را به روشنی بیان می کند که اگر حزب کمونیست با این ابزارها آشنایی ندارد، باید این ابزارها را از مجموعه های پیشرفته در داخل و خارج چین یاد بگیرد. از منظر وی این شیوه ها و فنون نه تنها در حوزه انتقال فناوری و اخذ فناوری های جدید باید صورت گیرد بلکه در زمینه ساختار شرکت های چینی نیز باید به علم مدیریت نوین توجه کرد.

نکته کلیدی دیگری که او بدان توجه ویژه ای روا می دارد، کیفیت رهبران حزبی است. او استدلال می کند که باید شاخص های مدیریت پیشرفته برای سنجش کیفیت رهبران حزبی و داوری عملکرد اعضای حزب کمونیست تدوین گردد، زیرا بدون ارتقای کیفیت رهبران سیاسی، توسعه اقتصادی با چالش های کلیدی مواجه خواهد بود. اهمیت این نکته زمانی روشن تر می گردد که توجه داشته باشیم در دوره پس از اصلاحات و در پیامد همین تأکیدات، حزب کمونیست به تدریج از عناصر خشک مغز قدرتمند خالی گشت و طیفی از نخبگان چین زمام امور را در دست گرفتند. این تحول در پیشبرد توسعه اقتصادی چین بسیار اثر گذار بود.

نکته دیگری که او بر آن انگشت می نهد ایجاد سیستمی برای مسئولیت پذیری تصمیم گیران و تشخیص اینکه چه کسی چه مسئولیتی را برعهده دارد و با چه کیفیتی آن را انجام می دهد است. او از اینکه مسئولیت های افراد تصمیم گیر به روشنی مشخص نیست و نمی توان عملکرد آنان را مورد سنجش قرار داد شکوه می کند و ایجاد یک نظام پیشرفته مسئولیت پذیری را به عنوان یکی دیگر از اولویت های برنامه اصلاحات بر می شمارد. او برای شکل دهی به سیستم مدیریت پیشرفته، توجه به سه اصل را ضروری می داند.

۱ - افزایش اختیارات مدیران در رده های مختلف به گونه ای که میان قدرت و مسئولیت مدیر تناسبی به وجود آید و این امر که بدون قدرت و اختیارات، مسئولیتی هم نباید متوجه کسی باشد، محقق گردد.

۲ - انتخاب افراد برای مسئولیت‌ها به شیوه‌ای خردمندانه و متناسب با توانمندی‌های آنان برای پذیرش چنین مسئولیتی صورت گیرد. او به ویژه بر آموزش افراد قبل از پذیرش مسئولیت‌ها و نیز پرداخت مزایای متناسب با مسئولیت تأکید می‌کند.

۳ - طراحی یک نظام ارزیابی جامع به گونه‌ای که بتوان عملکردهای در خور تشویق و پاداش را از عملکردهای درخور تنبیه و مجازات تفکیک کرد. این نظام باید در نهادهای مختلف از شرکت‌ها تا دانشگاه‌ها و تا مدارس برقرار گردد.

نهایتاً نکته آخری که او به عنوان سخن پایانی خود بیان می‌کند، لزوم یادگیری از دیگران و انجام مطالعات عمیق برای جبران عقب ماندگی‌های چین است. او دوره جدید را به راهپیمایی بزرگ تشبیه می‌کند و استدلال می‌نماید که بدون یادگیری و مطالعات عمیق، انجام این راهپیمایی بزرگ که همانا توسعه چین است با دشواری‌های متعددی مواجه می‌گردد.^{۱۰}

این سخنرانی رامی توان کلیدی ترین سخنرانی تاریخ مدرن چین و همسنگ سخنرانی مائو در روز پیروزی انقلاب چین در میدان تیان آنمن دانست. در این سخنرانی رئوس آنچه بعدها به اصلاحات و سیاست درهای باز مشهور شد بیان شده است. همانگونه که تحلیل محتوای سخنرانی نشان داد، در قالب آن تنها ایده های کلانی به عنوان چراغ راهنمای حزب کمونیست در دوره جدید طرح شد. بر مبنای این ایده های کلان و استراتژیک بعدها برنامه های عملیاتی برای پیشبرد توسعه در چین توسط کارشناسان و صاحب نظران حزبی تدوین و عملیاتی شد و به توسعه سریع و چشمگیر این کشور شکل داد.

البته در تحلیل محتوای این متن باید به این نکته ضروری که نوعی اضطراب و تلاش برای نشان دادن وضعیت اضطرابی چین به مخاطبین هم به چشم می‌خورد، توجه کرد. وضعیت اضطرابی هم به لحاظ خفقان و ارتجاع موجود در کشور و هم قرار گرفتن اقتصاد بر لبه پرتگاه قابل تحلیل است. از همین روست که برخی منتقدان الگوی توسعه چین استدلال می‌کنند که دنگ شیائو پینگ کار چندان مهمی صورت نداد، زیرا اگر سایر رهبران چین نیز در جایگاه تاریخی او قرار می‌گرفتند به دلیل الزامات ساختاری، قرار گرفتن کشور بر لبه پرتگاه و امکان فروپاشی قریب الوقوع نظام سیاسی دست به اصلاحاتی می‌زدند. البته این استدلال اگر درچارچوب

تغییرات در نظام‌های کمونیستی به ویژه نظام شوروی و مقایسه آن با اصلاحات چین مورد بررسی قرار گیرد، چندان قابل پذیرش نیست. به عنوان نمونه حزب کمونیست شوروی اصلاحات را بسیار دیر و به شیوه‌ای آغاز کرد و به پیش برد که در فروپاشی نظام سیاسی این کشور موثر افتاد. به دیگر سخن تفاوت کلیدی اصلاحات در چین در مقایسه با نظام های کمونیستی دیگر یکی در تشخیص زمان و دیگری در تشخیص مسیر است. اصلاحات در چین در زمانه ای که به رغم فجایع دوره مائو هنوز برای انجام آن بسیار دیر نشده بود آغاز گشت و مسیری که برای اصلاحات تدریجی و نه شوک درمانی در پیش گرفته شد در قیاس با سایر تجارب از موفقیت نسبی بیشتری برخوردار شد.

فارغ از نقش تعیین کننده ی ساختار یا کارگزار در پیشبرد اصلاحات، آنچه روشن است آنکه ایده اصلاحات در چین به سازمان یافته ترین شکل در قالب همین سخنرانی که شرح آن در صفحات پیشین رفت، در ابتدا ارائه شد و بعدها به تدریج از انسجام بیشتری برخوردار گشت.

اصول اصلاح طلبی با ویژگی‌های چینی

چنانکه گفته شد نمی‌توان در مورد اصلاحات در چین از یک برنامه عملیاتی به معنای دقیق کلمه یا یک استراتژی سخن به میان آورد، بلکه ابتکاری بود که در قالب اصولی به جهت گیری کلان اقتصاد سیاسی چین شکل داد. به دیگر سخن در بحث از اصلاحات چین نه از برنامه یا استراتژی بلکه از اصول می‌توان سخن گفت. این اصول را به چند دسته می‌توان تقسیم داشت:

۱-تدریجی گرایی

با مروری بر تجارب و کوشش های اصلاحی در کشورهای موسوم به بلوک شرق میان دو نوع برنامه کلان اصلاحی می‌توان تفکیک قائل شد: یکی اصلاحات شوک وار که در ادبیات توسعه به بیگ بنگ مشهور شده و در جاهایی مانند شوروی و برخی کشورهای اروپایی شرقی عملیاتی شد. اصلاحات شوک‌وار همانگونه که از نام آن پیداست ایجاد تغییرات سریع و اساسی در حوزه های مختلف یک جامعه را هدف می‌گیرد. این استراتژی کلان در برخی کشورها به کار گرفته شد و نتایجی به بار آورد که در این گفتار جای بحث آن نیست.

ایده اصلاحات در چین در مقابل شوک درمانی قرار می‌گیرد. همانگونه که تحلیل محتوای سخنرانی تاریخی دنگ نشان داد، او در فرازهای مختلف به تدریجی بودن اصلاحات، اجرای آزمایشی آن در برخی نقاط محدود و سرایت آن به سایر مناطق در صورت موفقیت تاکید می‌کند. افزون بر این مهم‌تر آنکه او از کلیت میراث مائو و نقش این رهبر در پیروزی و تداوم انقلاب چین دفاع می‌کند و جز اشاره ای تلویحی، خطاهای او را چندان مورد بحث قرار نمی‌دهد. مهمتر از همه آنکه او حوزه اصلاحات را عمدتاً به اصلاحات اقتصادی و گسترش تعاملات با سایر کشورها محدود می‌کند و چندان سخنی از اصلاحات سیاسی و دموکراتیک کردن ساخت قدرت به میان نمی‌آورد.

بنابراین نخستین اصل و شاید کلیدی ترین اصل در مورد اصلاحات در چین تدریجی گرایی و بخشی نگریت. به بیان دیگر اصلاحات در چین فاقد نگاهی آرمانگرایانه و جامع به معنایی که ایده آلیست ها به کار می‌گیرند بود. از همین روست که ضرب‌المثل چینی به این مضمون که "هنگامی از رودخانه عبور می‌کنید به استحکام سنگهای زیر پاتان اطمینان داشته باشید" به عنوان نماد ابتکار اصلاحات و خلاصه‌ی آنچه دنگ و

همکارانش در سر داشتند و انجام دادند شناخته می شود. در حوزه عمل نیز اصلاح طلبان چینی یا حداقل جریان اصلی آنان به اصلاحات گام به گام و تدریجی پایبند بودند. به این بحث در صفحات آتی بیشتر خواهیم پرداخت.

۲- اقتصاد بازار سوسیالیستی

یکی دیگر از اصول کلیدی حاکم بر ابتکار اصلاحات، مفهوم تناقض نمای اقتصاد بازار سوسیالیستی است. این مفهوم گرچه از نظر تئوری های متعارف اقتصادی دارای تناقضی بنیادین است اما در چارچوب آنچه بعدها اصلاح طلبان چینی "سوسیالیسم با ویژگی های چینی" نام نهادند معطوف به توازن بخشی به دست مرئی دولت و دست نامرئی آدام اسمیت بود. در فصل گذشته اشاره شد که در پیامد گردش به چپ مائو، دولت به تنها بازیگر اقتصاد چین بدل گشت و تمامی ساحت های اقتصادی چین در کنترل آن قرار گرفت. اگر این سخن عالمان علم اقتصاد را که تبدیل اقتصاد بازار به دولتی را آسان ترین اقدام و تبدیل اقتصاد دولتی به بازار را دشوارترین اقدام بر می شمارند بپذیریم، مائو آسان ترین راه را برگزید و اصلاح طلبان چینی در قالب فرمول تناقض نمای سوسیالیسم بازار با ویژگی های چینی کوشیدند دشوارترین اقدام را صورت دهند.

از ۱۹۷۸ و هنگامی که اصلاحات آغاز شد تاکنون پیوسته بحث نسبت بازار و دولت بحثی کلیدی در کنگره های مختلف حزب کمونیست بوده است. از دنگ شیائوپینگ که برای نخستین بار تابوی بازار را شکست و لزوم توجه به نیروهای بازار در توسعه اقتصادی را طرح کرد و ایده مناطق آزاد تجاری-صنعتی را اجرایی نمود تا جیانگ زمین که در یکی از سخنرانی های کلیدی اش صراحتاً اعلام کرد که ایجاد اقتصاد سوسیالیستی با ویژگی های چینی به معنای توسعه بازار تحت هدایت سوسیالیسم است، به گونه ای که بازار نقش کلیدی در تخصیص منابع البته تحت نظارت و کنترل اقتصاد کلان از سوی دولت پیدا کند و تا شی جین پینگ که در دومین اجلاس کنگره هیجدهم حزب در سال ۲۰۱۳ نقش قاطع و تعیین کننده نیروهای بازار در تخصیص منابع را به عنوان شرط لازم توسعه چین در شرایط نوین نام برد. به بیان دیگر این اصل تناقض نما در چند دهه ای که از اصلاحات می گذرد همچنان مورد توجه و محل بحث رهبران این کشور بوده است، رهبرانی که در جستجوی نوعی تعادل میان نقش دولت و بازار در اقتصاد این کشورند. تعادلی که به زعم آنان هنوز و پس از

چهل سال از آغاز روند اصلاحات حاصل نشده است. به همین لحاظ اقتصاد بازار سوسیالیستی و توجه به آن همواره یکی از اصول کلیدی شکل دهنده به فرآیند های اصلاحی در چین پس از ۱۹۷۸ بوده است.^{۱۱}

۳- سیاست خارجی توسعه گرا

یکی دیگر از اصول کلیدی شکل دهنده به اصلاحات در چین را می توان تغییر در کارویژه های سیاست خارجی این کشور دانست. سیاست خارجی چین در دوران پس از انقلاب ۱۹۴۹ دو رفتار استراتژیک بسیار متفاوت را به نمایش گذاشته است. در دوره نخست که از ۱۹۴۹ آغاز می شود و تا ۱۹۷۸ با فراز و فرودهایی تداوم می یابد، سیاست خارجی چین آشکارا تجدیدنظرطلبانه و رادیکال است. در این دوره از یک طرف چین به دژ انقلاب در شرق آسیا تبدیل می شود و می کوشد به عنوان یک کشور کلیدی در اردوگاه کمونیسم به ایفای نقش پردازد. از طرف دیگر کشورهای موسوم به سرمایه داری به رهبری ایالات متحده نه تنها این حزب را به عنوان نماینده ملت چین به رسمیت نمی شناسند، بلکه انواع تحریم ها را علیه آن اعمال می کنند.

در این دوره چین می کوشد به جنبش های تجدید نظر طلب در نقاط مختلف جهان و به ویژه در آسیای شرقی انواع کمک ها را ارائه نماید. از همین روست که در این دوره چین به پایگاه جنبش های کمونیستی و تجدیدنظر طلب، بزرگترین حامی آنها و به کشوری که تغییر در نظم بین المللی را از طریق حمایت از این جنبش ها دنبال می کند تبدیل می شود. در این دوره جنبش های تجدید نظر طلب در آمریکای جنوبی، آفریقا به ویژه در کشورهای جنوب شرق آسیا از حمایت های چین برخوردار می شوند. چین برای حمایت از دو کشور کمونیستی نزدیک به خود در شرق آسیا یعنی کره شمالی و ویتنام وارد جنگ های ویرانگر در محیط همسایگی خود می گردد. بلافاصله پس از وقوع انقلاب چین و پیروزی کمونیست ها آنان در سال ۱۹۵۰ وارد یکی از جنگ های بسیار ویرانگر در محیط پیرامونی خود با ایالات متحده می شوند. جنگ ویتنام دیگر جنگی است که درگیری چین در آن به نوعی ریشه در سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه این کشور در جنوب شرق آسیا دارد. حمایت چین از این جنبش ها به گونه ای وسیع و موثر بود که دلیل اولیه و کلیدی شکل گیری سازمان آسه ان

در ۱۹۶۸ مقابله مشترک با تحریکات چین و اقدامات این کشور علیه امنیت ملی کشورهای کوچک جنوب شرق آسیا بود.

کشورهای موسوم به بلوک سرمایه داری در مقابل این رفتار چین به شدت از موتلفین خود دفاع کردند و با ایجاد انواع تحریمها و محدودیتها کوشیدند دسترسی چین به اقتصاد جهانی و بازار کشورهای سرمایه داری را محدود و روابط اقتصادی خارجی این کشور را امنیتی سازی نمایند. علاوه بر این حمایت قاطع و همه جانبه آمریکا از باقیماندههای نظام سیاسی گذشته چین که در تایوان پناه گرفته بودند باعث شد تا موضوع تایوان به یکی دیگر از موضوعات بسیار جنجال برانگیز و حساس در تنش های چین و ایالات متحده تبدیل شود.

افزون بر این، رفتار تجدیدنظرطلبانه و رادیکال سیاست خارجی چین در این دوره در اختلافات تشدید شونده میان این کشور و شوروی سهم داشت و همین اختلافات بود که منجر به تعارضات و برخوردهای مرزی میان دو کشور و تیرگی روابط آنان در اواخر دهه ۱۹۶۰ شد. در این دوره چین علاقه مندی چندانی به حضور در نهادهای بین المللی و مکانیسم های جهانی به خصوص در حوزه اقتصاد سیاسی بین الملل نداشت، عمدتاً بدان دلیل که این نهادها را ساخته دست قدرت هایی چون ایالات متحده و پیش برنده اهداف جهان سرمایه داری می دانست و منافع چندانی برای این کشور از مسیر مشارکت در این نهادها متصور نبود.

به طور خلاصه از ۱۹۴۹ که انقلاب به پیروزی رسید تا ۱۹۷۱ که کرسی این کشور در سازمان ملل متحد به کمونیست ها پس داده شد سیاست خارجی چین بر محوریت نوعی تجدید نظر طلبی رادیکال حرکت می کرد. در این دوره روابط تقریباً با بخش اعظم جهان سرمایه داری قطع بود و یا در حد بسیار نازلی قرار داشت. از طرف دیگر اختلافات فزاینده چین و شوروی که به ویژه پس از مرگ استالین و با ظهور خروشچف آغاز شد، زمینه را برای نوعی اردو کشی در درون بلوک کمونیست میان این دو کشور فراهم آورد فضای مانور چین را حتی در درون این اردوگاه نیز محدود کرد. بنابراین در این دوره روابط اقتصادی چین یا آنچه ترین روزها تحت عنوان دیپلماسی اقتصادی از آن یاد می شود محدود به برخی کشورهای بلوک کمونیستی بود.

اما همانگونه که فصل پیشین اشاره شد سیاست خارجی چین از اوایل دهه ۱۹۷۰ و در قالب دیپلماسی پینگ پنگ به تدریج از تجدیدنظر طلبی رادیکال فاصله گرفت. در دوره میان سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۶ نوعی وضعیت

به شدت متغیر و نوعی بی تصمیمی بر سیاست خارجی این کشور حاکم شد که عمدتاً ریشه در منازعات درون نخبگانی داشت.

اما از اوایل دهه ۱۹۸۰ و با تثبیت قدرت اصلاح‌طلبان در حزب و در پیشبرد امور کشور، سیاست خارجی چین به شدت تغییر می‌کند. به بیان بهتر در این دوره نوعی تغییر پارادایمیک در سیاست خارجی چین صورت می‌گیرد، بدان معنا که از تجدید نظر طلبی رادیکال به توسعه‌گرایی تغییر می‌کند. در این دوره در قالب تغییر پارادایمیک که در فصل‌های بعدی و در خلال اجرای اصلاحات بیشتر توضیح داده خواهد شد کارویژه اصلی سیاست خارجی چین به بستر سازی برای پیشبرد توسعه اقتصادی این کشور تغییر کرد. به بیان دیگر در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز از آن‌جا که قرارداد اجتماعی نانوشته میان حزب کمونیست و جامعه چین به قراردادی مبتنی بر پیشبرد توسعه اقتصادی در مقابل تسلط بر بلوک قدرت تغییر پیدا کرد سیاست خارجی چین نیز متناسب با این قرارداد جدید بازتعریف شد.

از آن هنگام تاکنون پیشبرد توسعه اقتصادی مهمترین دغدغه سیاست خارجی چین بوده است. بیان معروفی وجود دارد که در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز اقتصاد به ایدئولوژی جدید حزب کمونیست و سیاست خارجی چین تبدیل شد. به دیگر سخن پیشبرد توسعه اقتصادی به اولویت کلیدی سیاست خارجی این کشور تبدیل شد. به همین لحاظ سیاست خارجی چین در این دوره را تحت عنوان سیاست خارجی توسعه‌گرا مفهوم بندی کرده‌اند. سیاست خارجی توسعه‌گرا به بیانی ساده بدان معناست که زمینه سازی برای پیشبرد توسعه اقتصادی از مسیر جذب منابع بین‌المللی توسعه‌ای و ثبات سازی در محیط امنیتی به کارویژه اصلی یک سیاست خارجی تبدیل شود.

روشن است که کشورها در سیاست خارجی خود اولویت بندی‌های معینی را پیگیری می‌کنند. در چین پس از ۱۹۷۸ اولویت نخست و اساسی سیاست خارجی به پیشبرد توسعه اقتصادی محدود شد و سایر اولویت‌ها در ذیل این اولویت و در رابطه با آن تعریف و تدوین شد. بیان معروفی از دنگ شیائوپینگ وجود دارد که بسیاری از چین‌شناسان آن را به عنوان چراغ راهنمای سیاست خارجی چین در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز تعبیر می‌کنند. در این بیان دنگ به طراحان و مجریان سیاست خارجی چین توصیه می‌کند که "امور را به آرامی

نظاره کنید، موقعیت خود را تحکیم نمایید، با امور به آرامی مواجه شوید، قابلیت‌های خود را پنهان کنید و منتظر زمان مناسب بمانید، بی‌سر و صدایی را تداوم بخشید و هرگز در پی رهبری نباشید". از هنگام آغاز سیاست اصلاحات و درهای باز تاکنون محورهای اصلی این بیان معروف چراغ راهنمای سیاست خارجی چین در عمل بوده است.

سیاست خارجی این کشور همواره بی‌سر و صدا بوده، تلاش مداومی برای پنهان کردن قابلیت‌های روز افزون چین صورت گرفته، این کشور همواره منتظر زمان مناسب برای کنش‌های استراتژیک مانده و هرگز در پی ایفای نقش رهبری در امور بین‌المللی برنیامده است. تنها در سال‌های اخیر و پس از حضور شی جین‌پینگ در قدرت و اتفاقاتی که در ایالات متحده در حال رخ دادن است برخی از رهبران چین از نقش رو به افزایش بین‌المللی این کشور دفاع می‌کنند. به بیان دیگر سیاست خارجی چین در بخش اعظم دوره اصلاحات به توصیه‌های دنگ وفادار ماند. اکنون که این کشور به طور روز افزونی نقش‌های بین‌المللی می‌پذیرد شاید از آن روست که زمان را بر طبق بیان دنگ برای ایفای نقش بین‌المللی مناسب تشخیص می‌دهد.

در عرصه عمل سیاست خارجی چین در این دوره به شدت در پی جذب منابع بین‌المللی برای پیشبرد توسعه اقتصادی این کشور برآمد، حضور آن را در نهادهای بین‌المللی اقتصادی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تسهیل کرد، در جذب سرمایه‌گذاری خارجی و ایجاد اطمینان نسبت به روند اصلاحات در این کشور نقش موثری ایفا کرد، از طریق فرمول‌های جدیدی همچون یک کشور دو نظام توانست هم انسجام سرزمینی را تا حدی بازگرداند و هم مانع از برهم خوردن روابط با بریتانیا گردد. نهایتاً با ترک تجدیدنظرطلبی و قطع حمایت از جنبش‌های تجدید نظر طلب نقش ایجابی مهمی در بازگرداندن ثبات به محیط امنیتی خود به ویژه در شرق آسیا ایفا کرد. تحول در روابط چین و ژاپن با آن گذشته تراژیک و اختلافات بسیار مهمی که میان دو کشور وجود داشت یکی از نمونه‌های توفیق سیاست خارجی چین در این دوره محسوب می‌شود. با حل و فصل اختلافات میان دو کشور، ژاپن به یکی از سرمایه‌گذاران مهم و انتقال دهندگان کلیدی فناوری به چین در حال توسعه تبدیل شد. به علاوه سیاست خارجی این کشور در جذب چینی‌های ماورا بحار عنوان یکی از عوامل اصلی پیشرفت اقتصادی و سرمایه‌گذاری در این کشور نقش ایفا کرد.^{۱۲} به این بحث در فصول آتی باز خواهیم گشت.

به طور خلاصه سیاست خارجی توسعه گرا در این دوره به عنوان یکی از اصول کلیدی برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز تلقی می شود. اهمیت سیاست خارجی و نقش آن در پیشبرد برنامه اصلاحات به حدی است که می توان مدعی شده بدون تغییر در سیاست خارجی این کشور و توسعه گرا شدن آن امکان موفقیت برنامه اصلاحات و درهای باز بسیار ضعیف می گشت.

این تغییربویژه از آن رو اهمیت دارد که سرمایه گذاری خارجی در روند توسعه چین نقش بسیار کلیدی ایفا کرد و در آن هنگام کشورهای غربی و ژاپن تنها کشورهای دارای سرمایه و فناوری برای انتقال به چین بودند. اگر سیاست خارجی به نحو مناسبی روابط با این این کشورها را تنظیم نمی کرد امکان انتقال سرمایه و فناوری به چین بسیار ضعیف می شد. تضعیف این امکان بدان معنا بود که برنامه های توسعه گرایانه دنگ با مشکلات بیشتر و بیشتری مواجه می گشت. شاید از همین رو بود که دنگ بلافاصله پس از آنکه قدرت خود را در داخل تحکیم کرد به یالات متحده سفر نمود و در آنجا صراحتاً از نیاز به کمک در جهت پیشبرد توسعه و اصلاحات سخن گفت. نقش های عملیاتی سیاست خارجی توسعه گرا در روند اجرایی شدن اصلاحات را در فصول آتی به طور مفصل مورد بحث قرار خواهیم داد.

۵- تمرکززدایی

یکی دیگر از اصول کلیدی برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز را می توان تحت عنوان تمرکززدایی مفهوم بندی کرد. همانگونه که در سخنرانی معروف دنگ مورد تاکید قرار گرفت یکی از راه هایی که اصلاح طلبان برای پیشبرد توسعه چین پیگیری کردند زدودن آثار تمرکزگرایی شدید در اقتصاد سیاسی این کشور بود.

البته تمرکز زدایی و رابطه مرکز و پیرامون در چین به طور تاریخی یکی از مسائل کلیدی کلیدی بروکراسی ملی بود. از آنجایی که امپراتوران چین در سرزمینی وسیع با مردمانی بسیار و دارای تنوع حکومت می کردند. این نوع رابطه پیچیده و هم افزا بین مرکز و پیرامون یکی از الزامات حکمرانی موفق در این سرزمین محسوب می شد. به همین دلیل در زمان هایی که این رابطه تنظیم شده بین مرکز و پیرامون در چین به هم می ریخت امپراطوری ها معمولاً رو به زوال می رفتند.

در دوره پس از انقلاب ۱۹۴۹ نیز رابطه پیچیده میان مرکز و پیرامون یکی از دغدغه های کلیدی رهبران چین محسوب می شد. در سال های اولیه پس از انقلاب موجی از تمرکزگرایی در چین شکل گرفت اما به سرعت آثار مخرب این تمرکزگرایی مشخص شد و در اواخر دهه ۱۹۵۰ و همزمان با برنامه بلندپروازانه جهش بزرگ به جلو، مائو برنامه بلندپروازانه دیگری را تحت عنوان تمرکززدایی رادیکال را کلید زد. در این برنامه اختیارات بسیاری در حوزه های مختلف به مقامات منطقه ای داده شده بود.

اما این برنامه چندان موفق نبود و آثار منفی آن به سرعت آشکار شد. به همین دلیل در دهه ۱۹۶۰ به تدریج موج جدیدی از تمرکزگرایی در چین آغاز شد که تا دهه ۱۹۷۰ و آغاز برنامه اصلاحات ادامه پیدا کرد. تمرکززدایی در حوزه های مختلفی صورت گرفت. یکی آن که به مقامات محلی اختیارات بیشتری برای پیشبرد امور مرتبط با آن داده شد. دیگر آنکه دولت از تسلط کامل خود بر حیات اقتصادی چین عقب نشینی کرد و حوزه های روز افزونی را به بخش غیردولتی واگذار کرد. مهمتر از همه آنکه شیوه تخصیص منابع که به صورت تمرکزگرایانه تنظیم شده بود و از بالا به پایین در جریان بود متکثر شد و مناطق اختیارات بسیار بیشتری در تخصیص منابع و تصمیم گیری در مورد فعالیت های اقتصادی یافتند. به این بحث در فصول آتی بیشتر خواهیم پرداخت.

نکته نهایی که در این بحث باید بدان توجه داشت، زمینه و زمانه ای است که اصلاحات در چین آغاز شد. به دیگر سخن تصویر کلان اقتصاد سیاسی بین الملل را نیز در تبیین روند اصلاحات در چین باید مدنظر قرار داد. در دهه ۱۹۸۰ و مقارن با آغاز روند اصلاحات در چین، جنگ سرد سردتر می شود و به نوعی تعاملات میان کشورها گسترش می یابد. این روند در ۱۹۸۵ و با روی کار آمدن گورباچف سرعت می گیرد، سرعتی که البته به فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد منجر می گردد و مهمترین مانع گسترش اقتصاد بازار و جهانشمول شدن آن را از میان بر می دارد. انعطاف پذیری فزاینده فضای اقتصاد سیاسی جهانی را می توان به عنوان یکی از عوامل تسهیل کننده روند اصلاحات در چین و نیز یکی از عوامل الهام بخش بدان مطرح کرد.^{۱۳}

فصل سوم: روابط بخش خصوصی و دولت در دوران اصلاحات

مقدمه

در ابتدای پژوهش اشاره شد که محقق در پی واکاوی روند تحول در اقتصاد سیاسی این کشور به ویژه از منظر روابط دولت و بخش خصوصی در دوران موسوم به اصلاحات و سیاست درهای باز است. گفته شد که کانون مباحث اقتصاد سیاسی رابطه دولت و بازار است. از همین رو در دو فصل نخست روند تحول و دگرذیسی در نهاد دولت و برنامه‌های توسعه گرایانه دولت با تاکید بر اقتصاد مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این فصل لایه دیگر این اصلاحات که به رابطه دولت دگرذیسی شده با بازار می‌پردازد مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا زمینه برای مباحث فصول آتی به ویژه آموزه‌هایی که این مدل برای تحول در روابط دولت و بخش خصوصی ایران می‌تواند در بر داشته باشد فراهم گردد.

روند خصوصی سازی در چین یکی از بزرگترین و پیچیده ترین روندهای خصوصی سازی در تاریخ مدرن بشر محسوب می شود. در فصل پیش اشاره شد که از منظر علمای اقتصاد تبدیل اقتصاد بازار به اقتصاد دولتی بسیار آسان و تبدیل اقتصاد دولتی به اقتصاد بازار بسیار دشوار است. در چین پس از انقلاب ۱۹۴۹ هر دوی این اقدامات صورت گرفته است. اشاره شد که مائو در دوران حکومت خود دولت را به تنها بازیگر در ساحت های مختلف جامعه چین تبدیل کرد. یکی از مهم ترین ساحت ها اقتصاد بود در این روند یکی از بزرگترین کشورهای جهان از اقتصاد مبتنی بر برنامه ریزی و دولت محور به تدریج به گونه ای خاص از اقتصاد مختلط که در آن بخش خصوصی و دولت در کنار یکدیگر و در قالب نوعی سرمایه داری دولتی در بازار نقش آفرینی می کنند متحول شد.^{۱۴}

عامل دیگری که روند تحول در اقتصاد سیاسی چین و خصوصی سازی این کشور را جالب توجه می سازد آنکه دولت در چین بر مبنای ایدئولوژی مارکسیسم شکل گرفت و روشن است که مارکسیسم تا چه میزان با بازار آزاد و دست نامرئی آدام اسمیت تعارض و تفاوت دارد. به دیگر سخن اگر دو متفکر بنیانگذار اقتصاد سیاسی مدرن را آدام اسمیت و کارل مارکس بدانیم در دوره موسوم به اصلاحات و سیاست درهای باز کمونیست های چینی که دولت را بر بنیان قرائتی از اندیشه مارکس شکل داده بودند به تدریج کوشیدند تا میان مارکس و آدام اسمیت نوعی آشتی برقرار نمایند. به همان میزان که این آشتی در عالم نظر میان آراء این دو متفکر بزرگ دشوار است، خصوصی سازی در چین کمونیست نیز دشوار بود. به همین دلیل روند خصوصی سازی مانند

دیگر بخش های اصلاحات به تدریج و از مسیر سعی و خطا به پیش رفت. برای تبیین روند خصوصی سازی در چین در ابتدا لازم است وضعیت اقتصاد سیاسی این کشور در نقطه صفر اصلاحات یعنی در ۱۹۷۸ مورد بحث قرار گیرد.

اقتصاد سیاسی چین در آستانه اصلاحات

اشاره شد که مائو در سالهای پس از ۱۹۴۹ گردش به چپ را در دستور کار قرار داد. در این چارچوب و در راستای تحقق بخشی به منویات او، حزب کمونیست چین در دهه ۱۹۵۰ برنامه ای تحت عنوان دگرگونی سوسیالیستی را آغاز کرد. در آغاز این برنامه حدود ۱۸ میلیون نفر از نیروی کار شهری چین در بخش خصوصی فعال بودند. بخش عمده ی آنان در صنایع دستی کار می کردند. تعداد شرکت های خصوصی فعال در چین در آن زمان حدود ۱۶۰ هزار شرکت بود. در دهه ۱۹۵۰ و پیش از آغاز برنامه دگرگونی سوسیالیستی حدود ۵۸ درصد از تولیدات صنعتی چین را بخش خصوصی این کشور در اختیار داشت.

با اجرای این برنامه تا پایان دهه ۱۹۵۰ نقش بخش خصوصی در اقتصاد چین به شدت رو به کاهش رفت و بین ۸۲ تا ۹۰ درصد شرکت های فعال در بخش خصوصی یا ملی و یا اشتراکی شدند. در پیامد این وضعیت سهم بخش خصوصی از تولید صنعتی چین به ۴۶ درصد در سال ۱۹۵۷ و ۱۲ درصد در سال ۱۹۶۲ کاهش یافت. در همین دوره چین از ۱۹۵۳ اولین برنامه پنج ساله توسعه خود را به کمک شوروی طراحی و اجرا کرد شوروی در این دوره حدود ۳۰۰ میلیون دلار وام به چین با بهره یک درصد اعطا کرد که برای اجرایی شدن ۱۵۶ پروژه در این کشور به کار گرفته شد.^{۱۵} در همین دوره هزاران نفر از تکنسین ها و مشاوران از سوی دولت شوروی برای اجرای برنامه دگرگونی سوسیالیستی وارد چین شدند. با حضور و نقش آفرینی مشاوران شوروی روند دگرگونی اقتصاد سیاسی چین به اقتصادی استالینیستی به اوج رسید. اما از دهه ۱۹۶۰ که مناسبات چین و شوروی رو به وخامت رفت، شوروی به همه همکاری های خود با چین پایان داد.^{۱۶} در این دوره بخش خصوصی به عنوان دنباله سرمایه داری در فضای سیاسی چین مفهوم بندی شد و فعالیت آن به طور کامل متوقف گشت.

به بیان دیگر دولت نه تنها به مهمترین بازیگر بلکه به تنها بازیگر مبدل گشت و عنان امور را به دست گرفت.

در این دوره کمیسیون برنامه ریزی دولت میزان تولید در هر حوزه را مشخص می کرد به عنوان مثال در حوزه صنعت تمام کالاها توسط شرکت های دولتی تولید می شد و به زنجیره تولید کنندگان دولتی تحویل داده می شد. قیمت تمام کالاها از کالاهای کشاورزی، سرمایه ای و خرده فروشی نیز توسط کمیسیون قیمت گذاری دولت تعیین می شد. در حوزه سرمایه گذاری و تامین منابع مالی، وزارت دارایی منابع مالی لازم برای سرمایه گذاری در شرکت های دولتی را از بودجه دولت اختصاص می داد.

سیستم بانکی چین نیز در این دوره سیستم بانکی انحصاری و دولتی بود و حدود چهار پنجم کل داراییها در اختیار دولت قرار داشت و حدود ۹۰ درصد وامها را دولت پرداخت می کرد. در این دوره بیش از یک سوم کل محصولات با بودجه دولتی و توسط شرکت های دولتی تولید می شد. اقتصاد غیر کشاورزی چین در این دوره کاملاً تحت تسلط دولت قرار گرفت. همانگونه که در فصول پیشین اشاره شد با اشتراکی کردن بخش کشاورزی و کمونی کردن آن سلطه دولت بر این مهمترین بخش اقتصاد چین نیز گسترده شد. روشن است که در آن هنگام برنامه دگرگونی سوسیالیستی تا حد زیادی اجرا شده بود.

البته ذکر دو نکته کلیدی ضروری است. یکی آنکه بروکراسی ملی چین هرگز به پیچیدگی و پیشرفتگی شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق به ویژه در اروپا نرسید. در این کشورها سوسیالیسم به طور ساختاری شکل دولت را مشخص کرد و تغییر آن را بسیار پیچیده نمود. اما در چین همانگونه که اشاره شد کمونیست ها کشوری را که سال ها اسیر جنگ بود در اختیار گرفتند و از طرف دیگر اغلب آنان فاقد هرگونه تجربه و دانش در مورد نهاد سازی مدرن بودند. در میان نسل اول رهبران چین کمونیست که بلافاصله پس از انقلاب تا آغاز دوره اصلاحات کشور را مدیریت کردند کمتر کسی تحصیلات دانشگاهی داشت.

علاوه بر این همانگونه که در فصل دوم اشاره شد، انقلاب فرهنگی چین به طور تناقض نمایی به پیشبرد خصوصی سازی در این کشور کمک کرد. به این لحاظ که با وقوع انقلاب فرهنگی دوره ای از هرج و مرج در چین آغاز شد و حدود ۱۰ سال به طول انجامید. در این ده سال همان بروکراسی روستایی که برای شکل دهی به اقتدار دولت در اقتصاد چین برپا شده بود نیز ضربات مهمی خورد. به گونه ای که در آغاز روند اصلاحات

بیش از آنکه یک بروکراسی شبیه بروکراسی های آلمان شرقی و شوروی و چین حاکم باشد، یک بروکراسی روستایی و عقب افتاده و اسیر هرج و مرج در این کشور حاکم بود. این عقب ماندگی مفرط به عنوان یک امتیاز از سوی اصلاح طلبان نگریسته شد و در پیشبرد روند خصوصی سازی در چین موثر واقع شد.

آزادسازی و خصوصی سازی: تقدم و تاخر

نخستین نکته ای که در بررسی روند خصوصی سازی در چین باید به آن توجه داشت آن که انجام این اقدامات پیچیده در قالب همان اصل کلیدی تدریجی گرایی صورت گرفت. به بیان دیگر بر خلاف مدل شوک درمانی که به طور ناگهانی می کوشد اقتصاد دولتی را به اقتصاد بازار تبدیل کند و یک شبه ره صد ساله را طی نماید، در چین خصوصی سازی با احتیاط بسیار صورت گرفت. به همین دلیل از خصوصی سازی چین به عنوان خصوصی سازی که با تأخیر صورت گرفته یاد می شود.^{۱۷} به طور کلی سیاست های دولت چین در قبال بخش خصوصی در دوران پس از انقلاب ۱۹۴۹ را می توان به چند مرحله تقسیم کرد:

- ۱- ملی کردن و اشتراکی کردن شرکت های بخش خصوصی در دهه ۱۹۵۰
- ۲- ممنوعیت فعالیت بخش خصوصی از دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰
- ۳- آسان گیری تدریجی در قبال فعالیت بخش خصوصی از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۲
- ۴- پیگیری سیاست صبر و انتظار بین سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶
- ۵- تلاش برای توسعه بخش خصوصی بین سال های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸
- ۶- افزایش نظارت ها و محدودیت ها و بخش خصوصی پس از واقعه تیان انمن در ۱۹۸۹ و تداوم این وضعیت تا ۱۹۹۱
- ۷- آزاد سازی پرسرعت پس از ۱۹۹۲^{۱۸}

در بخش پیشین اشاره شد که در آغاز اصلاحات یعنی در سال ۱۹۷۸ بخش خصوصی عملاً فعالیت چندانی در اقتصاد چین نداشت. با آغاز اصلاحات، دولت عجله‌ای برای خصوصی سازی نشان نداد بلکه اولویت خود را بر محور آزادسازی تعریف کرد، بدان معنا که اجازه داد نیروهای بازار درکنار نیروهای دولتی که نقش مسلط را در اقتصاد این کشور ایفا می‌کردند رشد کنند. این اجازه و فضا سازی از بخش کشاورزی که به طور سنتی مهمترین بخش در اقتصاد چین بود آغاز شد و در قالب نظام مسئولیت، کشاورزان قدرت و مسئولیت بیشتری در اداره مزارع خود پیدا کردند و منطقه سود و زیان در مناسبات آنان حاکم شد.

ذکر این نکته بسیار اهمیت دارد که نقطه آغاز اصلاحات بازار محور که به طور نمادین لحظه شروع حرکت دگرگون کننده نیروهای بازار در چین به شمار می رود نه توسط دولت بلکه توسط کشاورزان در یکی از روستاهای بسیار کوچک و دورافتاده استان آن هویی کلید زده شد. داستان این اقدام که بعدها در چین بسیار شهرت پیدا کرد بدین صورت آغاز می‌شود که ۱۸ نفر از کشاورزان روستایشیانو گانگ در شرق استان آن هویی تصمیم می‌گیرند نظام اشتراکی حاکم بر کشاورزی را که از دوره دگرگونی سوسیالیستی حاکم بود و شرح آن در فصول گذشته رفت، زیر پا بگذارند و نوعی نافرمانی مدنی شکل دهند. آنان به همراه کادرهای حزبی قراردادی را امضا میکنند مبنی بر اینکه زمینهای موجود در روستا را میان خود تقسیم کنند و هر کسی بر اساس تشخیص خود و بر اساس منافع خانوادگی در این زمین ها به کشت محصولات مبادرت ورزد و پس از پرداخت سهمیه دولت مابقی را به هر صورتی که صلاح می‌داند در بازار به فروش یا به مصرف برساند.

به بیان دیگر مکانیسم بازار به طور حداقلی در مناسبات روستا حاکم شود. آنان در این قرارداد که به همراه کادر های حزبی آن را امضا می‌کنند، متعهد می شوند در صورتی که کادرهای حزبی از طرف دولت محاکمه و به اعدام شدند مسئولیت بزرگ کردن فرزندان آنها را برعهده گیرند.^{۱۹}

داستان نمادین آغاز فعالیت مجدد بخش خصوصی در چین از چند جنبه واجد اهمیت است نخست آنکه روستاییان و نمایندگان دولت جملگی با نافرمانی مدنی روند فعالیت بخش خصوصی را آغاز می کنند. این تحول نمادین نشان می‌دهد که در آن زمان جامعه روستایی چین نیز از سیاست‌های چپ روانه و محدودیت

هایی که بر بازار اعمال می‌شد و حاصلی جز فقر و فلاکت نداشت به تنگ آمده بود. به بیان دیگر همانگونه که گفته شد، مائو و سیاست هایش به گونه ای تناقض آمیز زمینه را برای پیشبرد اصلاحات بازار محور فراهم آورد. نکته دیگر آنکه بر خلاف انتظار روستاییان که محکومیت و حتی اعدام را برای کادرهای حزبی پیش بینی می کردند دولت انگار منتظر بود تا مردم دست به چنین اقدامی بزنند و به پیروی از آنان اصلاحات را به پیش ببرد. بنابراین نه تنها این اقدام و عاملان آن محاکمه نشدند بلکه تشویق نیز شدند. ۲۰ این اقدام بعدها فراگیر شد و از سوی دولت به رسمیت شناخته شد، رسمیت یافتنی که زمینه را برای رشد انفجاری شرکت های شهر روستا فراهم آورد، شرکت هایی که بنیان رشد اقتصادی چین تا میانه دهه ۱۹۹۰ به شمار می رفتند.

شرکت های شهر و روستا: زمینه ساز توسعه بخش خصوصی

همانگونه که اشاره شد، در سال های ابتدایی پس از اصلاحات، دولت صرفاً در قبال فعالیتهای نیروهای بازار مدارا نشان داد، نه اینکه به گونه ای شوک وار شرکت های دولتی را خصوصی نماید یا اساساً فضا را به طور رادیکال به نفع بخش خصوصی و فعالیتهای آن دگرگون نماید. از همین روست که در این مرحله یعنی در دهه ۱۹۸۰ مجموعه های موسوم شرکتهای شهر و روستا نقش کلیدی را در پیشرفت های اقتصاد چین و رشد آن صورت دادند. این شرکت ها که به طور تاریخی از دوره جهش بزرگ به جلو در چین وجود داشتند اما فعالیت آنها محدود شده بود، اساساً شرکت هایی بودند که تحت نظارت و کنترل مقامات محلی بخشی از فعالیتهای اقتصادی را بر عهده داشتند. بنابراین شرکت های شهر و روستا پدیده بدیعی که در دوره اصلاحات به طور مبتکرانه ایجاد شده باشند محسوب نمی شدند بلکه مجموعه ها و شرکت هایی بودند که ریشه در انقلاب چین داشتند و سال ها در این کشور فعالیت می کردند. به همین لحاظ در ابتدای اصلاحات و در ۱۹۷۸ حدود یک و نیم میلیون شرکت شهر و روستا در چین به صورت محدود و در چارچوب قواعد دست و پاگیر دولتی فعالیت می کردند.

نکته مهمی که باید به آن توجه داشت آنکه در دوره اصلاحات محدودیت‌های شدیدی که بر فعالیت های این شرکت ها اعمال می شد رو به کاستی گذاشت و دولت فضای بیشتر و بیشتری را در اختیار آنان قرار داد تا بتوانند در اقتصاد نقش آفرینی کنند. اما در عین حال نقش نظارتی مقامات محلی در این شرکت‌ها از بین نرفت.

با آزادسازی تدریجی فضای فعالیت اقتصادی، این شرکت ها به طور انفجاری شروع به رشد کردند به گونه‌ای که تا سال ۱۹۸۵ تعداد شرکتهای شهر و روستای فعال در چین به ۱۲ میلیون شرکت افزایش پیدا کرد.^{۲۱}

روند رشد شرکت های شهر و روستا چنان پرسرعت و غافلگیرکننده بود که دنگ در بیان معروفی گفته بود این شرکت ها مانند ارتشی می مانند که مشخص نیست از کجا آمده اند اما به سرعت همه جا را تصرف کردند. او اعتراف کرده بود که نه خود و نه سایر هم‌حزبی هایش در مورد این شرکت‌ها و روند رشد آنها هیچ ایده ای نداشتند و کاملاً غافلگیر شدند. این بیان معروف به خوبی روند اصلاحات تدریجی و در مواردی برنامه ریزی نشده در چین را نشان می دهد که بسیاری از جنبه‌های آن بدون آنکه رهبران دقیقاً آن را برنامه ریزی کرده باشند با فشار نیروهای بازار و تحول نیروهای بازار مرتبط است.

ارزش دارایی های این شرکت ها از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۸ حدود ۶ برابر شد. شرکت ها از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۶ حدود ۱۰۷ میلیون شغل جدید ایجاد کردند، به گونه‌ای که ۲۸ درصد از کل اشتغال نیروی کار فعال در بخش روستایی و ۲۰ درصد از کل نیروی کار در سطح ملی توسط این شرکت ها ایجاد شده بود.

در سال ۱۹۹۶ ۴۸ درصد از کل صادرات چین توسط شرکت‌های شهر و روستا تولید می شد. این شرکت ها که عمدتاً در سواحل چین تشکیل شده بودند و فعالیت می کردند در واقع پیشران رشد اقتصادی بی نظیر چین در مراحل اولیه محسوب می شدند.^{۲۲} بنابراین تا زمانی که این شرکت ها نیروی کلیدی در رشد اقتصادی چین و توسعه آن محسوب می شدند بخش خصوصی به معنای واقعی کلمه نقش چندان در توسعه نداشت بلکه این آزادسازی بود که به پیش میرفت و تحول ایجاد می کرد آزادسازی ای که دولت همچنان در آن مداخله داشت و همچنان برای آن سیاست گذاری می کرد.

شکل گیری و رشد انفجاری شرکت های شهر و روستا در مناطق ساحلی چین از جنبه دیگری نیز واجد اهمیت است و آن توسعه صنعتی است. در واقع توسعه صنعتی این کشور به واسطه شکل گیری شرکت‌های شهر و

روستا و رشد اعجاب‌آور آنها آغاز شد. مقایسه سهم این شرکت‌ها و شرکت‌های دولتی در تولیدات صنعتی چین از آغاز اصلاحات در ۱۹۷۸ تا میانه دهه ۱۹۹۰ به روشنی این نقش را نشان می‌دهد. در ۱۹۷۸ و زمانی که اصلاحات آغاز شد سهم این شرکت‌ها در تولیدات صنعتی چین در حد صفر بود، در حالی که شرکت‌های دولتی حدود ۷۶ درصد از کل تولیدات صنعتی چین را صورت می‌دادند. اما با رشد انفجاری این شرکت‌ها در طول دهه نخست پس از اصلاحات، سهم آنها در سال ۱۹۹۶ به ۲۸ درصد از کل تولیدات صنعتی چین افزایش یافت. در حالی که در همین سال سهم شرکت‌های دولتی تنها ۲۹ درصد بود و مابقی را بخش خصوصی و سایر مجموعه‌های فعال تولید می‌کردند.

در همین زمان سهم بخش خصوصی از تولیدات صنعتی چین از صفر به ۳۲ درصد افزایش یافت. به بیان دیگر رشد نقش بخش خصوصی در این دوره بیش از آنکه به معنای خصوصی‌سازی باشد به معنای استفاده از فضای آزادسازی است که پس از دوره اصلاحات در چین آغاز شد و تداوم یافت. این آمار از زاویه‌ای دیگر نیز اهمیت دارد و آن اینکه در میانه دهه ۱۹۹۰ یعنی در سال ۱۹۹۶ سهم شرکت‌های دولتی در تولیدات صنعتی چین از ۷۶ درصد به ۲۹ درصد کاهش می‌یابد و این کاهش نشان می‌دهد که با سیاست‌های آزادسازی و ایجاد رقابت میان دولت و بخش خصوصی، سهم شرکت‌های دولتی به سرعت در اقتصاد چین کاهش یافت.^{۲۳}

رشد اعجاب‌آور این شرکت‌ها تا میانه دهه ۱۹۹۰ هنوز هم یکی از مسائل نظری حل نشده در مطالعاتی است که راجع به روند توسعه اقتصادی چین صورت می‌گیرد، زیرا این شرکت‌ها بدون آنکه خصوصی باشند و ساختار خصوصی داشته باشند به این میزان رشد کردند. البته قائلان به تئوری‌های اقتصاد آزاد معتقدند که حجم عظیم تقاضای سرکوب شده در بازار چین در هنگامه آغاز اصلاحات و دهه اولیه پس از آن به رشد شگفت‌انگیز این شرکت‌ها مجال داد.

اما این شرکت‌ها به همان سرعت که در اقتصاد رو به اصلاح چین سر برآوردند ناپدید نیز شدند و سهم آنها در اقتصاد ملی از میانه دهه ۱۹۹۰ کاهش چشمگیری یافت. دلیل عمده این امر خصوصی‌سازی این شرکت‌ها بود. به بیان دیگر از میانه دهه ۱۹۹۰ که خصوصی‌سازی در چین آغاز شد این شرکت‌ها به سرعت به مجموعه‌های خصوصی تبدیل شدند. در واقع این شرکت‌ها بنیان بخش خصوصی کنونی چین را تشکیل می‌دهند. از

همین روست که از خصوصی سازی در چین به عنوان خصوصی سازی تاخیری یاد می شود زیرا در ابتدا این شرکت ها که تحت کنترل دولت بودند رشد اقتصادی چین را کلید زدند و آغاز کردند، به مدت یک دهه به عنوان پیشران توسعه اقتصادی چین عمل کردند و از میانه دهه ۱۹۹۰ به مجموعه های خصوصی تبدیل شدند زیرا به اندازه کافی رشد کرده بودند و از طرف دیگر نیروهای بازار در اقتصاد چین به حدی رشد یافته بودند که می توانستند در تعامل و رقابت با یکدیگر بدون نیاز به دخالت حداکثری دولت به فعالیت خود ادامه دهند.

اما علی رغم خصوصی شدن این شرکت ها در دهه ۱۹۹۰، تأثیرات ماندگار آنها بر اقتصاد چین را نمی توان نادیده گرفت. اهمیت این شرکت ها در روند اصلاحات چین را به چند دسته میتوان تقسیم کرد. اول آنکه این شرکت ها نشان دادند جامعه چین آمادگی اصلاحات اقتصادی را دارد زیرا ظهور این شرکت ها و رشد آنها بدون برنامه ریزی دولت شکل گرفت و دولت صرفاً کوشید تا از آنها و پتانسیل آنها در راستای اصلاحات استفاده نماید. دوم آنکه این شرکت ها پیشران توسعه صنعتی در چین بودند. سوم آنکه این شرکت ها زمینه را برای افزایش فشارهای رقابتی بر بخش های دیگر اقتصاد به خصوص شرکت های دولتی فراهم آوردند و در اصلاح ساختاری شرکت های دولتی که در بخش های بعدی به آنها خواهیم پرداخت موثر واقع شدند. نهایتاً اینکه این شرکت ها در قالب تدریجی گرایی و تمرکز زدایی رشد کردند و تحول یافتند. از یک سو به تدریج نیروی دولت و تاثیرگذاری آن در این شرکت ها رو به کاهش رفت و سرانجام خصوصی شدند و از طرف دیگر اصل تمرکز زدایی هم در آنها رعایت شد. مسئولیت این شرکت ها از ابتدا بر عهده مدیران منطقه ای گذاشته شد و نهایتاً امور شرکت ها به بخش خصوصی سپرده شد. به بیان بهتر شرکت های شهر و روستا اولین و شاید مهمترین تجربه پیشبرد اصلاحات اقتصادی تدریجی و تمرکز زدایانه در چین بودند.

به موازات گشایش تدریجی فضا برای نیروهای بازار در قالب شرکت های شهر و روستا، دولت اصلاح نظام قیمت گذاری را نیز آغاز کرد بدان معنا که نظام قیمت گذاری از نظام دولتی و سوسیالیستی به تدریج به سوی نظام قیمت گذاری دوگانه تغییر یافت و به تدریج مکانیسم بازار به مکانیسم اصلی در تعیین قیمت ها تبدیل شد.

جنبه مهم دیگری از آزاد سازی اقتصادی در چین به ایجاد و گسترش مناطق ویژه اقتصادی است، برنامه ای که از دهه ۱۹۸۰ آغاز شود و هنوز تداوم دارد.

در ابتدای اصلاحات دولت ۴ منطقه ویژه اقتصادی در سواحل این کشور ایجاد کرد. مناطقی که شرکت ها بدون محدودیت های موجود در سرزمین اصلی می توانستند در آنها به فعالیت اقتصادی مبادرت ورزند و در تئوری مکانی جذاب برای سرمایه گذاری و فعالیت اقتصادی خارجی ها محسوب می شدند. به این بحث در فصل آتی و در بررسی سیاست های تجاری چین بازخواهیم گشت.

خصوصی سازی شرکت های دولتی: پیچیده و برگشت پذیر

اشاره شد که خصوصی سازی در چین با تأخیر صورت گرفت. به بیان دیگر آنچه تا کنون گفته شد عمدتاً میدان دادن به نیروهای بخش خصوصی بود و نه خصوصی سازی. خصوصی سازی به معنای دقیق کلمه با خصوصی کردن شرکت های دولتی از اواسط دهه ۱۹۹۰ آغاز شد. به بیان دیگر در طول بیش از یک دهه از آغاز اصلاحات، دولت چین همچنان این شرکت ها را در اقتصاد این کشور حفظ کرد. البته طی این سال ها اجازه داد شرکت های دولتی علاوه بر تعهداتی که به دولت داشتند مابقی تولیدات و محصولات خود را در بازار ارائه کنند. به علاوه به بخش خصوصی اجازه داده شده به رقابت با شرکت های دولتی پردازد. این همان اصلی است که در فصل گذشته بدان اشاره شد که همانا اولویت آزادسازی بر خصوصی سازی بود.

در این قالب در دهه اول ضمن آنکه شرکت های دولتی حفظ شدند، دولت به بخش خصوصی نوپا و در حال رشد اجازه داد تا به رقیب عمده برای آنها تبدیل شود. با پیشرفت بخش خصوصی سهم شرکت های دولتی در تولید ملی به سرعت رو به کاهش رفت و از نقش آنان و اهمیت این نقش کاسته شد.

نکته دیگر آنکه در طول دهه نخست اصلاحات، دولت به تدریج زمینه های حقوقی لازم برای خصوصی سازی شرکت های دولتی را فراهم آورد. همین فراهم آوردن مقدمات خصوصی سازی از منظر برخی صاحب نظران مهمترین دلیل خصوصی سازی تأخیری در چین به شمار می رود. به بیان دیگر در زمانی که خصوصی سازی

این شرکت ها آغاز شد زمینه های حقوقی و قانونی لازم نسبتاً فراهم بود. از دیگر سو همین امر روند خصوصی سازی در چین را از مدل شوک درمانی متمایز می کند.

البته در نقطه مقابل مهمترین ضعف این روند خصوصی سازی آن بود که در مقطعی که دولت این فرایند را آغاز کرد، اغلب شرکت های دولتی زیان ده بودند و خصوصیسازی آنها با چالش های جدی مواجه بود. این امر یکی از دلایل مهمی بود که روند خصوصی سازی به درازا کشید و با دشواری های جدی مواجه شد.

چالش دیگری که دولت چین در روند خصوصی سازی شرکت های دولتی با آن مواجه بود حجم عظیم رانت بالقوه موجود در این شرکت ها و کنترل آنها توسط بخشی از نخبگان ذی نفوذ در حزب کمونیست بود. این افراد به دلیل رانت های بسیار کلان و هم به دلیل نفوذی که داشتند مانع خصوصی سازی می شدند و مسیر آن را به انحراف می کشیدند. روند کند رانت زدایی از سیستم اقتصادی یکی دیگر از دلایل خصوصی سازی پیچیده و ناکامل در چین به شمار می آید. هنوز هم نمی توان گفت که این فرآیند به پایان رسیده است.^{۲۴}

نکته کلیدی دیگری که در روند خصوصی سازی شرکت های دولتی باید بدان توجه کرد آنکه این شرکت ها هسته اقتصاد برنامه ریزی شده چین را تشکیل می دادند و خصوصی سازی آنها در واقع بخش مهمی از قدرت دولتی را بر باد می داد. به همین دلیل نهاد دولت باید به این جمع بندی می رسید که بخش مهمی از قدرت خود را واگذار کند. ناگفته پیداست که این کار بسیار دشوار است زیرا در تاریخ قدرت کمتر مواقعی پیش می آید که قدرتمندان بخشی از قدرت خود را بدون فشار و اجبار و از مسیر انتخاب واگذار کنند. دولت چین گرچه این قدرت را به شکلی واگذار کرد، اما بعدها در چارچوب مفاهیمی چون تئوری سه نمایندگی کوشید تا آن را به شیوه ای تناقض آمیز اما موثر بازیابی نماید.

عامل دیگری که اصلاح شرکت های دولتی و خصوصی سازی آنها را با مشکلاتی مواجه کرد، موانع ایدئولوژیک بود. در فصل نخست گفته شد که نظام سیاسی چین پس از ۱۹۴۹ بر مبنای قرائتی از مارکسیسم-لنینیسم شکل گرفت و بعدها در چارچوب مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم تداوم یافت. در این نظام سیاسی طبیعتاً بخش خصوصی و آنچه تحت عنوان سرمایه داری نامیده می شد جایی نداشت و اساساً فلسفه شکل گیری و تداوم نظام سیاسی و هدف غایی آن مقابله با سرمایه داری بود.

در چنین نظامی دست زدن به اصلاحات بازار محور و خصوصی سازی شرکت های دولتی بخش مهمی از پایگاه اجتماعی-ایدئولوژیک نظام سیاسی را دچار مشکل می کرد و به نوعی استحاله نظام سیاسی در ذهنیت پایگاه اجتماعی آن دامن می زد. به عبارت دیگر کادر های ایدئولوژیک و آنانی که از منظر ایدئولوژیک از نظام سیاسی حمایت می کردند نیز در کنار سایر گروه های ذینفوذ، اصلاح شرکت های دولتی و خصوصی سازی آنها را به عنوان یکی دیگر از اقداماتی که به دگرگونی ماهیت نظام سیاسی دامن می زد می دیدند و با آن به مخالفت می ورزیدند. این گروه از نخبگان در ادبیات چین شناسی و بویژه در تبیین روند اصلاحات در این کشور تحت عنوان محافظه کاران مفهوم بندی شده اند.

تحت تاثیر چنین فضایی و وجود چنین مخالفین قدرتمندی بود که هیچگاه مفهوم خصوصی سازی برای اصلاح شرکت های دولتی از سوی رهبران حزبی به کار نرفت بلکه دولت چین "سپردن امور به مردم" را برای این تبیین و توصیف آن به کار برد. در واقع دولتمردان چین از یک سو خصوصی سازی شرکت های دولتی را به پیش می بردند و از طرف دیگر همچنان خود را به عنوان یک سوسیالیست تصویر می کردند و از اقتصاد بازار سوسیالیستی دم می زدند. آنان ناگزیر بودند از یک طرف بر ماهیت سوسیالیستی نظام سیاسی تاکید کنند و از طرف دیگر راهی برای اصلاح شرکت های دولتی که اینک به عنوان بخش کلیدی از معضل و نه راه حل توسعه چین تلقی می شدند بیابند و آنها را به نیروهای بازار بسپارند.

جیانگ زمین که در آن دوره رئیس جمهور چین بود و موج اول و اصلی خصوصی سازی شرکت های دولتی در دوره او صورت گرفت صراحتاً اعلام می کرد که چین در پی خصوصی سازی نیست و نمی خواهد تجربه کشورهای سوسیالیستی سابق را به اجرا بگذارد بلکه همچنان به آرمان های سوسیالیسم متعهد است. تنها اقدامی که صورت می گیرد آنکه دولت امور را به گونه روز افزون به مردم واگذار می کند و نقش بیشتری به مردم برای اداره امور اقتصادی قائل می شود، اقدامی که با سوسیالیسم همخوانی دارد.

با وجود مخالفت ها، مشکلات و موانع منفعتی-ایدئولوژیک، خصوصی سازی شرکت های دولتی از اوایل دهه ۱۹۹۰ در چین آغاز شد و در یک دهه نخست به طور گسترده تداوم یافت. اما بعدها سرعت آن کم شد و در موارد مواردی نیز روندی معکوس داشت. سرعت خصوصی سازی در دهه ۱۹۹۰ چنان بود که بین

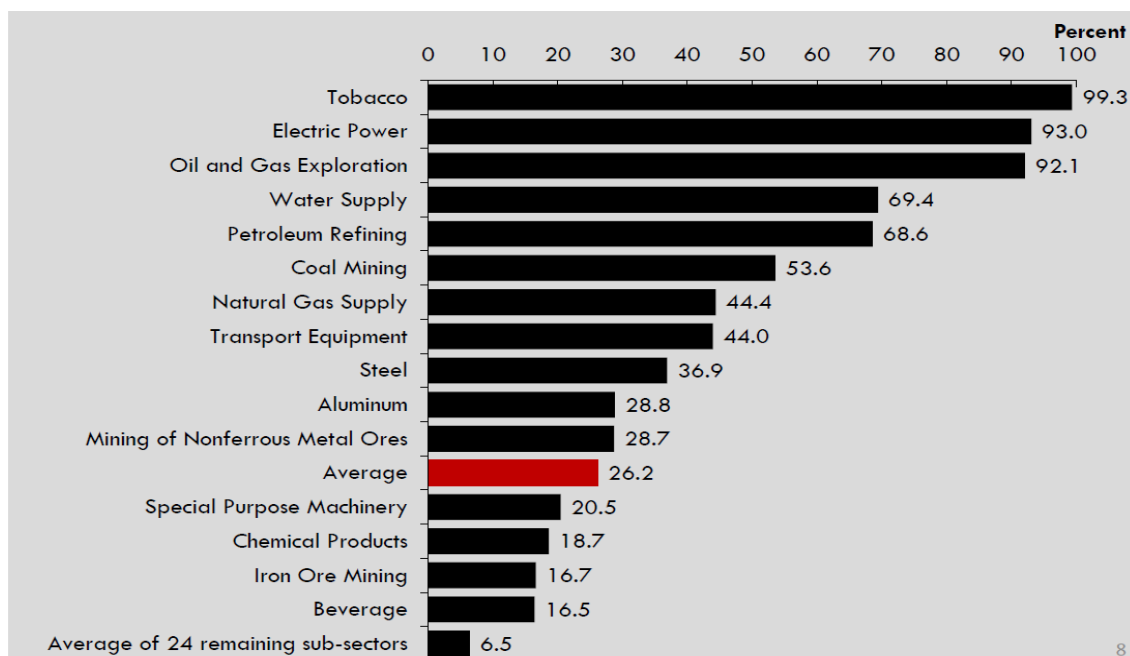
سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ حدود ۱۰۰ هزار شرکت به ارزش تقریبی یازده و نیم تریلیون یوان خصوصی سازی شدند. به دیگر سخن حدود ۷۰ درصد شرکت های دولتی در این دوره ده ساله خصوصی شدند.^{۲۵}

دولت چین اواسط دهه ۱۹۹۰ در قالب برنامه "حفظ شرکت های بزرگ و فروش شرکت های کوچک" ۳۰۰ شرکت بزرگ صنایع استراتژیک را همچنان به عنوان شرکت های دولتی حفظ کرد و کوشید مابقی را خصوصی سازی نماید. البته در آن زمان اغلب این شرکتها زیان ده بودند و بدهی های عظیمی داشتند بنابراین دولت در بازسازی ساختاری شرکت های دولتی و فروش آنها با چالش های جدی مواجه بود. در ابتدای آغاز اصلاحات شرکت های دولتی روی کاغذ سودده بودند اما هر چه اصلاحات به پیش رفت مشخص شد که آن ها زیان ده اند و زیان دهی آنها رو به افزایش است. در دوره اولیه پس از اصلاحات دولت کوشید تا ساختار این شرکت ها را مدرن نماید و سپس آنها را به سوی خصوصی سازی سوق دهد. بازسازی ساختاری این شرکت ها که اغلب زیان ده بودند به لحاظ مالی و اجتماعی بسیار پر چالش بود. به همین دلیل تنها ۲۵ درصد شرکت های دولتی چین پیش از آنکه سهامشان در بازار عرضه شود بازسازی ساختاری شدند.

خصوصی سازی شرکت های دولتی در چین به چند شیوه به پیش رفت. مهمترین شیوه ای که در این حوزه به کار گرفته شد شیوه تملک مدیریت بود که با فاصله معناداری نسبت به سایر شیوه ها بالاترین میزان خصوصی سازی شرکت ها به این شیوه صورت گرفت. برآوردها نشان می دهد ۴۷ درصد از کل خصوصی سازی شرکت های دولتی در چین به این شیوه صورت گرفته است. شیوه دومی که شرکت های دولتی خصوصی سازی شده اند، فروش بود. ۲۲ درصد از کل شرکت های خصوصی سازی شده بدین شیوه خصوصی شدند.^{۲۶} سایر روشهای خصوصی سازی شرکت های دولتی در حاشیه این روش ها قرار می گرفتند. به عبارت دیگر حدود دو سوم شرکت های دولتی بدین دو شیوه خصوصی شدند.

روند خصوصی سازی و افزایش سهم بخش خصوصی در اقتصاد چین را می توان با توسل به نمودارهای ذیل به گونه ای بهتر مورد بررسی قرار داد. همانگونه که نمودار ۱ نشان می دهد، سهم دولت در تولیدات صنعتی این کشور حدود ۲۶ درصد است که نسبت به مراحل ابتدایی فرایند اصلاحات به شدت کاهش یافته است. البته دولت انحصار خود بر بخش هایی چون انرژی را همچنان حفظ کرده است.

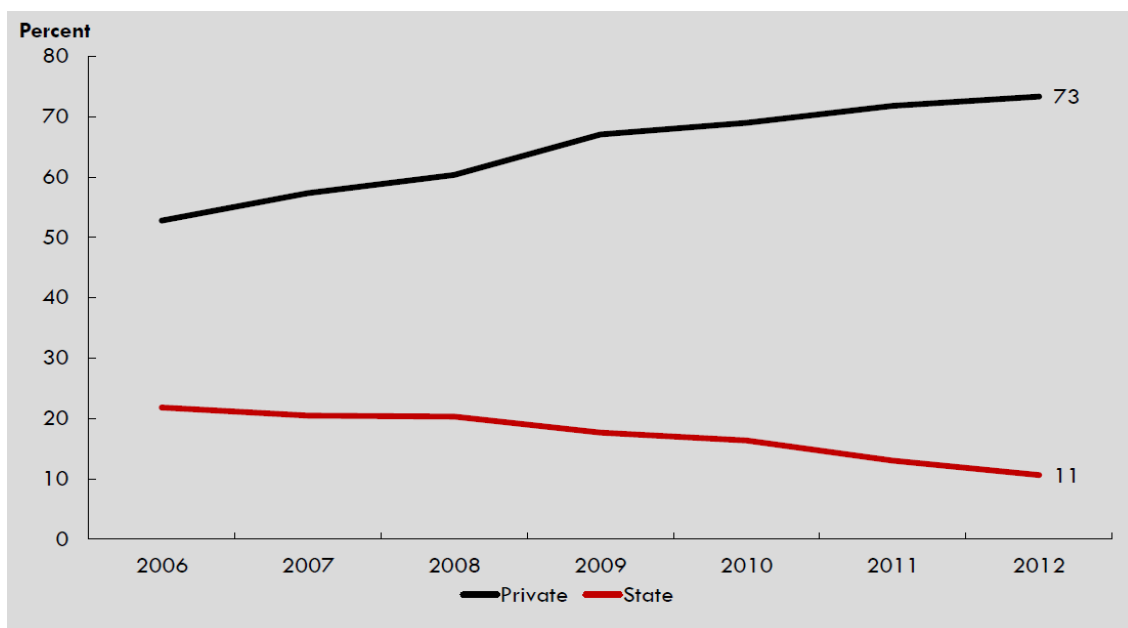
نمودار ۱- سهم دولت در تولیدات صنعتی در صنایع مختلف چین (۲۰۱۱)



منبع: Peterson Institute

نمودار ۲- سهم دولت و بخش خصوصی در سرمایه ثابت بخش تولید را نشان می دهد. در این حوزه نیز سهم دولت از بیش از ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۶ به ۱۱ درصد در سال ۲۰۱۲ کاهش یافته است. افزون بر این در یک دهه اخیر سهم دولت در نیروی کار از ۳۰ درصد به ۱۱ درصد کاهش یافته است.

نمودار ۲- روند تحول در سهم دولت و بخش خصوصی در سرمایه ثابت بخش تولید ۲۰۰۶-۲۰۱۲

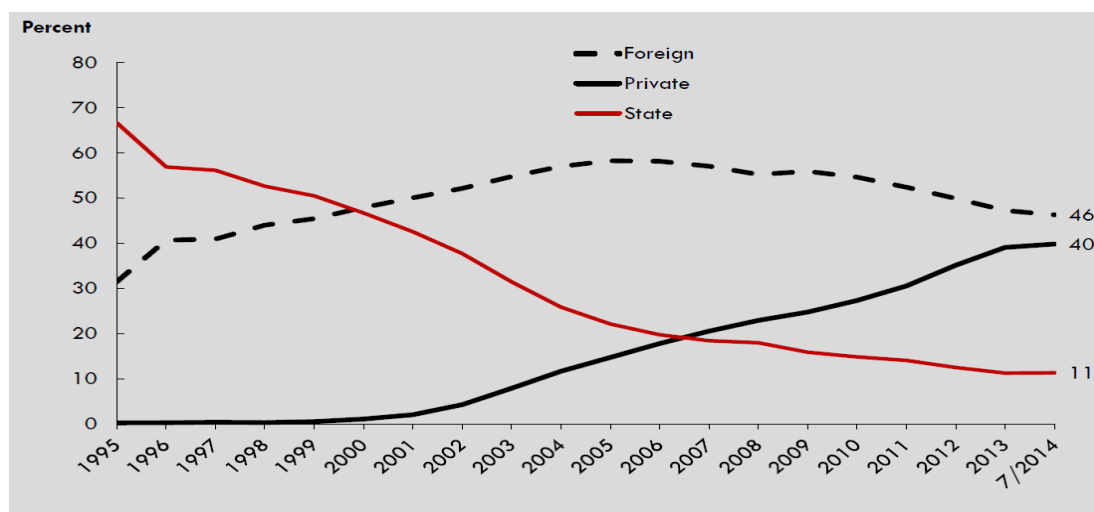


منبع: Peterson Institute

در حوزه صادرات که مهمترین عامل تحول آفرین در اقتصاد چین طی سالهای مورد بحث بوده است، نقش آفرینی فزاینده بخش خصوصی به گونه ای آشکارتر قابل مشاهده است. همانگونه که نمودار ذیل نشان می دهد، سهم شرکت های دولتی در صادرات چین از حدود ۷۰ درصد در سال ۱۹۹۵ به ۱۱ درصد در سال ۲۰۱۴ کاهش یافته است. از دیگر سو در همی مدت سهم بخش خصوصی از نزدیک به صفر در سال ۲۰۰۰ به حدود ۴۰ درصد در سال ۲۰۱۴ افزایش یافته است. بعلاوه سهم شرکت های خارجی یا به عبارتی بخش خصوصی بین المللی در صادرات این کشور از ۳۰ درصد در آغاز فرایند خصوصی سازی در میانه دهه ۱۹۹۰ به ۴۶ درصد در سال ۲۰۱۴ افزایش یافته است. به بیانی دقیق تر حدود ۹۰ درصد صادرات چین توسط بخش خصوصی صورت می گیرد. این نمودار به خوبی روند رشد چشمگیر نقش آفرینی بخش خصوصی در اقتصاد چین و نیز گشودگی این کشور به روی جهانی شدن و شرکت های چند ملیتی را نشان می دهد. اینکه گفته می شود چین در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز، با آغوش باز از جهانی شدن استقبال کرد و به کارخانه جهان بدل شد به روشنی در این نمودار پیداست.

نمودار ۳- تحول در سهم شرکت های دولتی، خصوصی و خارجی در صادرات چین طی سال های ۱۹۹۵ تا

۲۰۱۴



منبع: Peterson Institute

خصوصی سازی، در هم تنیدگی و رابطه پیچیده دولت و بازار

با دقت در روند خصوصی سازی در چین می توان مدعی شد که دولت به جای خصوصی سازی متعارف و ایجاد یک رابطه متعارف بین بخش خصوصی و دولت که در کشورهای غربی به ویژه کشورهای انگلوساکسون رواج دارد و بخش خصوصی بخشی از جامعه مدنی تلقی می شود و تا حد زیادی جدا از نهاد دولت عمل می کند و همواره بر استقلال این دو نهاد از یکدیگر تاکید می شود، کوشید به روش دیگری بخش خصوصی نوپدید را در دولت سهیم نماید و آن را همچنان مدیریت نماید. این تلاش ها همچنان از دوره جیانگ زمین ادامه دارد. در دوره جیانگ زمین در چارچوب تئوری سه نمایندگی، بخش خصوصی و نیروهای کار آفرین به طور رسمی به عنوان بخشی از نیروهای پیشرفته تولید و در خدمت اجتماع و پیشرفت آن تلقی شدند و زمینه برای عضویت آنان در حزب فراهم شد. بنابراین دولت از یک سو به بخش خصوصی فضا داد و نقش آفرینی

آن را به رسمیت شناخت و از طرف دیگر به گونه‌ای تناقض آمیز و شاید بدان دلیل که بخش خصوصی به رقیب دولت تبدیل نشود آن را به حزب پیوند زد و به شیوه‌ای متفاوت تحت کنترل قرار داد. به بیان دیگر دولت از تصدی‌گری دست برداشت اما کوشید با شکل دهی به نوع جدیدی از مناسبات با بخش خصوصی و ادغام آنان در ساختار حزبی همچنان کنترل کلان خود بر امور را حفظ نماید.

به همین دلیل است که بسیاری از اندیشمندان اقتصاد سیاسی، چین را نمونه‌ای از سرمایه‌داری دولتی می‌دانند. کشوری که در آن دولت نه از مسیری شبیه شوروی و با مالکیت ابزار تولید و شرکتها بلکه از طریق کنترل نتایج کلان اقتصادی و سیاسی در واقع سرمایه داری را در سطح کلان کنترل می‌کند و همچنان بازیگر اصلی در اقتصاد سیاسی به شمار می‌رود. به بیان دیگر دولت در دوره اصلاحات از سرکوب بخش خصوصی دست برداشت و به گونه‌ای فزاینده زمینه را برای رشد فراهم آورده و پیوسته حوزه‌های بیشتری را برای فعالیت آن گشوده است اما از طرف دیگر جلوی شکل‌گیری و بالندگی جامعه مدنی را گرفت. بنابراین بخش خصوصی چین بیش از آنکه قطعه‌ای از جامعه مدنی این کشور و بنیان شکل‌گیری و رشد آن باشد به بخشی از ساختار قدرت تبدیل شده است. این تفاوت کلیدی مدل توسعه چینی با مدل آنگلساکسون و به ویژه با آن مدلی است که به عنوان لیبرال دموکراسی از آن یاد می‌شود.

نکته مهم دیگری که در تبیین روند خصوصی سازی در چین در دهه ۱۹۹۰ باید بدان توجهی ویژه داشت، تصویر بزرگتر است. مراد از تصویر بزرگتر در اینجا روند تحولات جامعه بین المللی در آن مقطع است. خصوصی سازی در چین در زمانه و زمینه‌ای آغاز می‌شود و به پیش می‌رود که اولاً تحت تاثیر فروپاشی شوروی مدلی که بر اساس آن نظام سیاسی چین شکل گرفته و تداوم یافته در مقیاسی جهانی فرو می‌پاشد. در پیامد فروپاشی شوروی نه تنها ساختار قدرت بین المللی تغییر می‌کند بلکه ساختار هنجاری بین المللی نیز دگرگون می‌شود و مدل موسوم به اجماع واشنگتنی در موقعیت مسلط قرار می‌گیرد.

به دیگر سخن مدل توسعه‌ای که در فصل گذشته به آن پرداخته شد و نظام سیاسی چین بر اساس آن شکل گرفته بود به ناگاه فرو می‌پاشد و اردوگاه کمونیستی از بین می‌رود. این تغییر سیستمیک در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که چین به تازگی از بزرگترین چالش در رابطه دولت و جامعه بیرون آمده بود. شورش تیان انمن در

جون ۱۹۸۹ مهمترین شورش علیه نظام سیاسی در دوره پس از ۱۹۴۹ بود، شورشی که نظام سیاسی را تا آستانه سقوط پیش برد و حزب کمونیست با دشواری های فراوان و پس از پرداخت هزینه های بسیار آن غلبه کرد. بنابراین چالش فزاینده دولت و جامعه، فروپاشی نظام های سیاسی که قرابت بسیار زیادی با نظام سیاسی چین داشتند و نیز مسلط شدن گفتمان پایان تاریخ و اجماع واشنگتنی در فشار برای پیشبرد اصلاحات و از طرف دیگر ایجاد زمینه های هنجاری لازم جهت پیشبرد آن نقش مهمی ایفا کرد.

دهه ۱۹۹۰ دهه ای است که اغلب کشورهای در حال توسعه در جهان حداقل در سخن به سمت آزادسازی تجاری و ایجاد اصلاحات در ساختارهای اقتصادی پیش می روند. دهه ۱۹۹۰ دهه ای است که جهانی شدن به شدت به پیش می رود و آمریکا بیش از هر زمان دیگری در پی تعمیق و گسترش نظم بین المللی لیبرال و اشاعه لیبرال دموکراسی در جهان برمی آید. به بیان معروف در این دوره آمریکا و متحدینش میکوشند اجماع واشنگتنی را بیش از پیش در جهان اشاعه دهند تا به بیان معروف کشورها از ولادی وستوک تا ونکوور به نظامهای سیاسی و اقتصادی لیبرال دموکرات تبدیل شوند.

در چنین شرایطی زمینه های کلان هنجاری برای خصوصی سازی و آزادسازی بیش از هر زمانی فراهم می گردد و فرصت های ناشی از جهانی شدن رو به گسترش میرود. از دیگر سو فشارهای هنجاری و بین المللی برای پیشبرد خصوصی سازی نیز به اوج خود می رسد. در چنین شرایطی چینی ها با پیشبرد خصوصی سازی به شیوه خاص خود و گشودن بیش از پیش در های کشور به روی جهان می کوشند از یک طرف از مزایای جهانی شدن و اجماع واشنگتنی بهره گیرند و از طرف دیگر با معضلات و چالش های ناشی از آن مقابله نمایند. .

دنگ شیائوپینگ در فضای پس از جنگ سرد و فضایی که از شورش تیان آن من چندان نگذاشته بود سخن معروفی دارد که وضعیت چین در آن شرایط را به روشنی نشان می دهد. او می گوید که چینیک راه بیشتر پیش رو ندارد و آن اصلاحات، اصلاحات و اصلاحات است و بدون پیشبرد اصلاحات، نظام سیاسی این کشور محکوم به فروپاشی است. سفر معروف دنگ به مناطق جنوبی چین در آن زمان و اعلام اصلاحات جدید بازار محور که مقدمه ای بر خصوصی سازی گسترده در چین شد در چنین فضایی صورت گرفت.

بنابراین خصوصی سازی در چین علاوه بر اراده سیاسی رهبران و تداوم طبیعی اصلاحات اقتصادی از فضای کلان تر پس از جنگ سرد بویژه اوج گرفتن جهانی شدن و تبدیل شدن اجماع واشنگتنی به گفتمان مسلط در اقتصاد سیاسی بین الملل نیز متأثر بود. اهمیت این تحولات در صحنه بین المللییه حدی است که می توان مدعی شد بدون توجه به تصویر کلان جهانی در آن مقطع، خصوصی سازی و پیشبرد آن در چین دهه ۹۰ به درستی قابل درک نیست.

به بیان دیگر دهه ۹۰ از آن رو به دهه کلیدی در خصوصی سازی چین مشهور شده که در جهان نیز در این زمانه جریان اصلی نظریه پردازی و عملیاتی اقتصاد سیاسی بین الملل بر محور کاهش نقش دولت و فضا سازی بیشتر برای رشد بخش خصوصی شکل می گیرد. در همین دهه است که هند همسایه بزرگ و سوسیالیست چین نیز سرانجام به اصلاحات بازار محور روی آورد. رشد امروز هند به تبدیل شدن آن به یکی از قطب های اقتصاد جهانی ریشه در همان اصلاحات بازار محور در دهه ۱۹۹۰ دارد. در همین دهه است که کشوری مانند ویتنام هم وارد دوره اصلاحات می شود و به تدریج به نیروهای بازار برای نقش آفرینی بیشتر در اقتصاد فضا می دهد. به بیان دیگر اصلاحات بازار محور و خصوصی سازی در چین تا حد قابل توجهی از روندهای کلان جهانی هم متأثر بود.

فصل چهارم: دگرگونی سیاست‌های کلان اقتصادی، صنعتی و تجاری
در فرایند اصلاحات: از خودکفایی به متن منحنی لب‌خند

مقدمه

در این فصل در ادامه مباحثی که در فصول گذشته آمد، روند تحول در سیاست های تجاری و صنعتی چین مورد بحث قرار خواهد گرفت. اشاره شد که در روند تحول در استراتژی کلان توسعه ای چین، این کشور در دوره موسوم به اصلاحات و سیاست درهای باز از یک سو به اصلاحات اقتصادی گسترده دست زد و از دیگر سو درهای کشور را به گونه ای فزاینده به روی جهان گشود. حوزه های تجارت و صنعت از حوزه های کلیدی بودند که در این روند متحول شدند. این فصل معطوف به تبیین روند تحول در این دو حوزه است تا در ترکیب با مطالبی که در فصول گذشته مورد بحث قرار گرفت، تصویری دقیق تر از دگرگونی اقتصاد سیاسی چین در دوره اصلاحات ترسیم شود. در این راستا نویسنده می کوشد روند تحول در سیاست تجاری و صنعتی چین در دوره اصلاحات سیاست درهای باز را مورد بحث قرار دهد.

سیاست تجاری و صنعتی در دوره پیش از اصلاحات

پیش از ورود به بحث دگرگونی در سیاست تجاری چین در دوره مورد بحث، توجه به تاریخ تجارت خارجی چین در دوره مدرن اهمیت دارد. در متون چین شناسی بیان معروفی بدین مضمون وجود دارد که چین دو بار درهای خود را به روی جهان گشود. بار نخست دوره استعمار بود که با شکستن درهای چین به واسطه جنگ های تریاک و قراردادهای نابرابر ممکن شد و بار دوم در پرتو سیاست های اصلاحات و درهای باز. به عبارت دیگر در بار نخست چین بدون انتخاب و بالاجبار درها را گشود و بار دوم با انتخاب و در پرتو سیاست گذاری های جدید رهبران ملی.

بنابراین تغییر در سیاست تجاری در دوره اصلاحات، تغییر در یک نگاه تاریخی منفی به کار با خارجی ها و حضور خارجی ها در اقتصاد نیز بود. به بیان دیگر گشودن درها به روی خارجی ها می توانست خاطرات تاریخی بسیار تلخ چینی ها در مورد استثمار و استعمار را زنده کند. افزون بر این، حزب سالها خارجی ها را به عنوان عوامل اصلی عقب ماندگی چین برشمرده بود و قطع ارتباط با آنان را به عنوان بخش مهمی از راه جل توسعه چین برجسته کرده بود. گسست از این سابقه تاریخی و شعارهایی که حزب به مدت سه دهه آنها را

تکرار کرده بود کار آسانی نبود. شاید از همین رو بود که در سه دهه نخست پس از انقلاب، چین در انزوا فرو رفت و تعامل با جهان را به حداقل رساند.

در فصول پیشین اشاره شد که روند تحولات توسعه ای در چین مائویی در قالب برداشتی از مارکسیسم قابل فهم و تبیین است. اشاره شده خودکفایی و نیل به خودکفایی یکی از برنامه های کلیدی و اساسی حکمرانی مائو بود، برنامه ای که در دوره موسوم به جهش بزرگ به جلو به سرعت اجرا شد و به سرعت شکست خورد. در قالب آن برنامه قرار بود چین به سرعت صنعتی شود و به یکی از بزرگترین تولیدکنندگان فولاد در جهان تبدیل گردد. اما شکست آن برنامه و آثار فاجعه باری که برای اقتصاد و جامعه چین به همراه داشت از یکسو و آغاز انقلاب فرهنگی و به هرج و مرج کشیده شدن کشور از دیگر سو موجب شد تا در دهه منتهی به اصلاحات و سیاست درهای باز اساسا سخن گفتن از سیاست تجاری و صنعتی در چین بی معنا باشد.

بنابراین در دوره پیش از اصلاحات، سیاستهای نیم بند تجاری و صنعتی چین در قالب مدل استالینیستی توسعه که تاکید را بر راه رشد غیر سرمایه داری می گذاشت قابل فهم است. در این دوره همانگونه که اشاره شد برنامه های توسعه چین اساسا توسط شوروی و با الهام از مدل توسعه شوروی نگاشته شد. متخصصین شوروی نه تنها طراحی این برنامه ها بلکه اجرای آن ها را نیز بر عهده گرفتند. حتی پس از رویگردانی مائو از شوروی و تاکید او بر یک مدل بومی توسعه بازهم خودکفایی، جایگزینی واردات و به طور کلی آنچه در مکتب وابستگی به عنوان مسیر توسعه مفهوم پردازی شده در چین و در سیاستهای تجاری و صنعتی این کشور به کار گرفته شد.

نکته مهم دیگری که در تبیین روند تحول در سیاست های صنعتی و تجاری چین در دوره پیش از اصلاحات باید به آن توجه کرد نوع سیاست خارجی این کشور و روابط آن با جهان خارج بود. روشن است که سیاست تجاری و صنعتی بدون تعامل با جهان خارج معنای چندانی ندارد. به بیان دیگر سیاست های تجاری و صنعتی یک کشور با در نظر داشت محیط بین المللی، تحولات آن و برنامه های رقبا و شرکا به ویژه در محیط همسایگی طراحی و تدوین می گردد.

در چین پس از ۱۹۴۹ به دلیل آن که کشورهای موسوم به سرمایه داری و به طور کلی جهان غرب این کشور را به عنوان نماینده ملت چین به رسمیت نمی شناختند و روابط میان طرفین بسیار تنش آلود بود، اساساً فضایی برای تعاملات اقتصادی، تجاری و صنعتی با این بلوک وجود نداشت. به علاوه از اواسط دهه ۱۹۶۰ روابط چین با شوروی رو به تیرگی رفت و این کشور با مهم ترین بازیگر در بلوک شرق نیز دچار مشکلات جدی شد. بنابراین برنامه خودکفایی مائویی شاید به عنوان یک الزام هم در چین مطرح بود بدان دلیل که اساساً روابط معناداری با جهان بیرون وجود نداشت و چین تحت تحریم‌های گسترده جهان غرب قرار داشت. سیاست خارجی و تنش در سیاست خارجی زمینه را نه تنها برای تبادلات با جهان غرب بلکه با محیط همسایگی نیز از بین برده بود. بنابراین سیاست های تجاری و صنعتی چین در این دوره "در خود و برای خود" بود و ارتباط معناداری با جهان بیرون نداشت.

افزون بر این دولت تنها بازیگر حوزه تجارت و صنعت بود. در قالب اقتصاد برنامه ریزی شده و به طور کلی تئوری چپ توسعه که در چین اجرایی شد مجال برای حضور و نقش آفرینی سایر بازیگران وجود نداشت. بنابراین دولت و شرکت های دولتی نقش اصلی یا به بیان بهتر تنها نقش را در شکل دهی و اجرای سیاستهای تجاری و صنعتی چین در این دوره ایفا می کردند. در چنین فضایی در اواخر دهه ۱۹۷۰ اصلاحات آغاز شد، اصلاحاتی که یکی از ابعاد کلیدی آن اصلاح یا دگرگونی حوزه تجارت و صنعت بود که در ادامه آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

دگرگونی سیاست تجاری: تمرکززدایی و آزادسازی

اولین تحولی که در این دوره رخ داد و بر آینده تجارت خارجی این کشور تأثیرات مهمی بر جای گذاشت، تمرکززدایی در حوزه حقوق تجارت بود. همانگونه که اشاره شد، پس از انقلاب ۱۹۴۹، اقتصاد چین کاملاً دولتی شد و تجارت خارجی در انحصار چند شرکت دولتی قرار گرفت. اما از ۱۹۷۹ این وضعیت شروع به تغییر کرد؛ به گونه‌ای که در سال ۱۹۸۶، ۱۲۰۰ شرکت و در سال ۱۹۹۴، ۸۰۰۰ شرکت به تجارت خارجی مشغول بودند. به موازات تمرکززدایی از حقوق تجارت خارجی، از اهمیت طرح ملی و متمرکز تجارت خارجی نیز کاسته شد. پیش از آغاز اصلاحات، در قالب طرح ملی تجارت، حدود ۳۰۰۰ کالای صادراتی و ۹۰ درصد واردات از سوی دولت مدیریت می‌شد، اما تا اواسط دهه ۱۹۹۰، نقش دولت در مدیریت صادرات کالا به ۳۸ درصد و در مدیریت واردات به ۱۱ درصد کاهش یافت.^{۲۷}

افزون بر کاهش نقش تعداد کالاهایی که تحت نظام برنامه‌ریزی تجارت خارجی قرار داشتند، ماهیت این نظام برنامه‌ریزی شده نیز از یک نظام برنامه‌ریزی الزام‌آور و دخالت مستقیم به یک نظام برنامه‌ریزی غیرمستقیم، کلی‌گرا، هادی و غیرالزام‌آور تبدیل شد. به دیگر سخن در این فرایند، دولت چین کنترل خود بر اقتصاد کلان را تقویت کرد، کارایی بوروکراسی تجارت خارجی را بهبود بخشید و رویکردهای عقلانی به ساماندهی تجارت خارجی از طرقی چون نرخ ارز، عوارض گمرکی و مالیات و اعتبارات را سامان‌مند کرد. اما به موازات این روند از دخالت مستقیم در تجارت خارجی عقب نشینی نمود.

یکی دیگر از حوزه‌های اصلاحات سیاست تجاری چین، معطوف به تحول در سیاست ارزی بود؛ به گونه‌ای که انگیزه لازم برای درگیر شدن شرکت‌ها در فعالیت‌های صادراتی را فراهم آورد. قبل از آغاز اصلاحات در دهه ۱۹۸۰، نرخ ارز شدیداً کنترل می‌شد و از همین رو شرکت‌های چینی انگیزه چندانی برای صادرات نداشتند اما از آغاز دوره اصلاحات، سیاست ارزی این کشور در جهت ایجاد انگیزش برای صادرکنندگان و سازگاری با همکاری‌های جهانی در این حوزه متحول شد، در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶، تعدیل تدریجی نرخ ارز

در درون نظام برنامه‌ریزی شده صورت گرفت، از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۳، سیستم دوگانه برنامه‌ریزی بازار بر سیاست ارزی حاکم شد و پس از سال ۱۹۹۴، نظام ارزی به تدریج یکپارچه شد. در عرصه عملیاتی نخستین اقدام در چهارچوب آزادسازی به عنوان یکی از اصول اصلاحات در حوزه تجارت انجام گرفت ایجاد مناطق ویژه اقتصادی و تجاری بود، مناطقی که به تدریج رو به گسترش رفتند و نقش کلیدی در توسعه اقتصادی چین و حضور شرکت های خارجی در اقتصاد این کشور ایفا کردند. در این چارچوب در سال ۱۹۸۰ چهار منطقه ویژه اقتصادی برای نخستین بار در چین ایجاد شد. این مناطق عبارت بودند از شن ژن، شنتو، شیامن و ژوهای.

به موازات ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، در حوزه سرمایه گذاری خارجی نیز چین از همان ابتدا به سرعت قوانین و قواعد را تغییر داد. در ۱۹۷۹ و اندکی پس از آغاز اصلاحات، دولت چین قانون سرمایه گذاری مشترک را تصویب کرد. در قالب این قانون تلاش شد محیط اقتصاد چین به لحاظ حقوقی به روی سرمایه‌گذاران خارجی باز شود. هدف اصلی از تصویب قانون ایجاد محیطی جذاب برای حضور شرکت‌های خارجی در چین و به تدریج انتقال فناوری به شرکت های چینی از طریق سرمایه گذاری مشترک بود.^{۲۸}

افزون بر این دنگ در ۱۹۷۹ و اندکی پس از آغاز روابط رسمی بین آمریکا و چین به ایالات متحده سفر کرد. در این سفر او اعلام کرد که به شدت به سرمایه گذاری شرکت های آمریکایی در اقتصاد چین نیازمند است و علاوه بر این به شهرهای صنعتی ایالات متحده مانند سیاتل سفر کرد و با سرمایه‌گذاران بخش صنعتی این کشور گفتگوهای مفصلی برای تشویق آنان به سرمایه‌گذاری در چین صورت داد.

شرکت هایی که در قالب قانون جدید سرمایه گذاری مشترک وارد چین می شدند و به طور مشترک با طرف های چینی به فعالیت اقتصادی می پرداختند، در دو سال اول فعالیت مالیاتی نمی پرداختند و در ۵ سال اول حضور در چین حداکثر مالیاتی که باید پرداخت می کردند ۵ درصد بود.^{۲۹}

در تداوم این روند در سال ۱۹۸۴ ۱۹ شهر ساحلی به مناطق ویژه اقتصادی تبدیل شدند. در ۱۹۸۸، ۲۸۸ شهر کوچک و بزرگ در مناطق ساحلی به روی سرمایه‌گذاری خارجی گشوده شد. در سال ۲۰۰۳ ۵۴ منطقه توسعه اقتصادی و فناوری در چین ایجاد شد و نهایتاً در سال ۲۰۱۳ نخستین منطقه تجارت آزاد در ناحیه پودونگ

شانگهای تاسیس شد. رشد تولید ناخالص داخلی این مناطق در سالیان نخست بسیار چشمگیر بود. در حالی که طی این سالها رشد تولید ناخالص داخلی چین به طور متوسط حدود ۱۰ درصد بود، متوسط رشد این مناطق چهارگانه بسیار بیشتر بود به گونه ای که بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ منطقه شنژن به طور متوسط سالانه ۵۸ درصد، ژوهای ۳۲ درصد، شیامن ۱۳ و شنتو ۹ درصد بود.^{۳۰}

نکته مهم اینکه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه مناطق ویژه اقتصادی شکل گرفته اند اما در کمتر جایی مانند چین به موفقیت دست یافتند. در مطالعاتی که در مورد دلایل موفقیت چین در پیشبرد این طرح ها صورت گرفته به چند نکته مهم اشاره می کنند. اول آنکه چین در این مناطق زیرساخت های بسیار قدرتمند و مناسبی را ایجاد کرد. ثانياً به لحاظ سیاست گذاری سیاست های را در پیش گرفت که منجر به جذب سرمایه گذاران و شرکت ها می شد، سیاست هایی همچون انعطاف مالیاتی، اختصاص زمین و مقررات زدایی.

افزون بر این از عوامل دیگری همچون تمرکز این مناطق بر صادرات و سرمایه گذاری مشترک و همچنین نحوه اداره این مناطق به عنوان دلایل موفقیت آن نام برده می شود. مدیران این مناطق از اختیارات بسیار بالایی در اداره آنها برخوردار بودند. نحوه تعامل مدیریت این مناطق با دولت مرکزی به گونه ای تنظیم شده بود که نیازی به درگیر شدن در بوروکراسی های مختلف نداشتند. آنها می توانستند بدون درگیر شدن با بوروکراسی های میانی به طور مستقیم با دولت مرکزی تعامل نمایند. در یکی از مطالعاتی که بانک جهانی صورت داده، عوامل ذیل به عنوان عوامل کلیدی در موفقیت مناطق ویژه اقتصادی چین برشمرده شده اند:

۱- تعهد ویژه دولت به اصلاحات اقتصادی بازار محور و حمایت از توسعه این مناطق

از منظر این مطالعه، تعهد و حمایت دولت موجب شد تا توسعه این مناطق بدون نگرانی در مورد برگشت پذیری اصلاحات و نیز در سایه حمایت های قاطع دولت مرکزی به پیش رود

۲- اصلاحات در قوانین مربوط به زمین

ناگفته پیداست که زمین از مهمترین نهاده های تولید محسوب می شود. در چین پیش از اصلاحات زمین تمامی مناطق کشور در مالکیت دولت بود. در دهه ۱۹۸۰ دولت در مناطق ویژه اقتصادی به شرکت های خارجی اجازه

اجاره زمین ها به صورت بازه های زمانی ۲۰ تا ۵۰ ساله را اعطا کرد. این اصلاحات نخست در منطقه ویژه اقتصادی شن ژن و سپس در ۱۹۸۷ در تمامی مناطق ویژه به اجرا گذاشته شد. در مراحل بعد اصلاحات در حوزه زمین ابعاد وسیع تری به خود گرفت به گونه ای که در سال ۱۹۸۷ در شن ژن برای نخستین بار مزایده عمومی برای اجاره زمین برگزار شد و در سال ۲۰۰۲ در سراسر چین این اقدام آغاز شد. از سال ۲۰۰۷ چین کوشیده تا در حوزه زمین به استانداردهای جهانی نزدیک شود.

۳- مشوق های سرمایه گذاری و آزادی عمل نهادی

یکی دیگر از عوامل مهم در موفقیت مناطق ویژه اقتصادی چین مشوقهای مختلف برای سرمایه گذاران خارجی و نیز آزادی عمل نهادی بوده است. در این راستا مشوقهای مختلف مالی و غیرمالی به سرمایه گذاران خارجی ارائه شد که از جمله آن می توان به ایجاد محیط نهادی مناسب برای سرمایه گذاران، ایجاد زیرساخت های مناسب، عرضه زمین با قیمت ارزان و مناسب، تسریع در فرایند ترخیص کالا، کاهش سهمیه بندی در واردات، ارائه مشوق های مالیاتی، انعطاف پذیری بالای قانون کار به گونه ای که استخدام و اخراج کارگران را بسیار تسهیل می کرد، انعطاف در محاسبه هزینه استهلاک دارایی های ثابت و ارائه مجوزهای محدود برای فروش تولیدات شرکت ها در بازار داخلی چین را می توان از جمله مشوق ها دانست که در این زمینه برای جذب سرمایه گذاران به کار گرفته شد.

افزون بر این در زمینه نیروی انسانی متخصص به عنوان یکی از عوامل کلیدی تولید مشوق های مختلفی از جمله تامین مسکن، تامین هزینه های انجام تحقیقات، تامین هزینه های تحصیل فرزندان در نظر گرفته شد، به ویژه برای چین های ماورای بحار که جذب آنان به عنوان یکی از سیاست های اصلی در دوره اصلاحات و درهای باز برای پیشرفت کشور انتخاب شده بود.

در حوزه آزادی عمل نهادی نیز نهادهای اداره کننده این مناطق اختیار توسعه قوانین و مقررات را برای پیشبرد بهتر امور در این مناطق به دست آوردند. به بیان دیگر آنان مجاز شدند در قالب قوانین ملی مبادرت به توسعه قواعد و مقررات اداره این مناطق نمایند، مشکلات ایجاد شده در روند توسعه مناطق را از طریق قانون

گذاری های جدید و خاص آن مناطق حل و فصل نمایند. اعطای این اختیارات تا حدی نامتعارف نقش مهمی در موفقیت این مناطق در غلبه بر چالش ها و جذب سرمایه گذاران و نیروی کار ماهر داشت.

به علاوه شرکت هایی که در این مناطق به فعالیت مشغول می شدند قادر بودند قراردادهای خاص کار با نیروی کار خود منعقد نمایند. آنها می توانستند قراردادهای خاصی را با نیروی کار می کنند و در زمانی که تشخیص می دادند نیروی کار را اخراج کرده یا حقوق آنها را تغییر دهند. بر مبنای مطالعات صورت گرفته در مناطق ویژه اقتصادی در نقاط مختلف چین به ویژه در شن ژن که مهمترین منطقه اقتصادی چین شمار می رود تاثیر این سیاست ها در جذب سرمایه گذاران خارجی و نیز نیروی کار ماهر و خلاق بسیار مهم بوده است.

۴- قرابت جغرافیایی و اشتراکات فرهنگی

یکی دیگر از عوامل موفقیت مناطق ویژه اقتصادی چین از منظر بانک جهانی، قرابت جغرافیایی آنان با بخش مهمی از زنجیره تولید آسیایی و نیز اشتراکات فرهنگی آنان با تایوان، هنگ کنگ و ماکائو بود. ایجاد مناطق ویژه اقتصادی در سواحل چین و ایجاد زیرساخت های سخت و نرم مناسب باعث شد تا ماکائو، هنگ کنگ و تایوان این تحول را به عنوان یک فرصت ویژه در نظر بگیرند و بسیاری از صنایع کاربر خود را به این منطقه انتقال دهند زیرا در این منطقه از یک سو زیرساخت های بسیار مناسبی ایجاد شده بود و از طرف دیگر نیروی کار ارزان و انبوهی وجود داشت. این مزیت ها در ترکیب با یکدیگر باعث شد تا چینی های ماورا بحار به طور روز افزونی به این مناطق جذب شوند و نقش کلیدی را در انتقال تکنولوژی و ایجاد بنیاد صنعتی چین بواسطه رشد این مناطق ایفا نمایند. در این میان نقش هنگ کنگ برجسته تر بود. هنگ کنگ از یکسو سکوی کلیدی صادرات چین بود، از طرف دیگر بواسطه قدمت شیوه های نوین مدیریت در این منطقه به دروازه ورود شیوه های نوین مدیریتی به چین بدل شد. بعلاوه با بازگشت این منطقه به دامن چین در ۱۹۹۷، این نقش اهمیت بیشتری یافت و همچنان تداوم دارد.

افزون بر این اشتراکات زبانی و فرهنگی چینی های ماورا بحار با سرزمین اصلی نیز در موفقیت این سرمایه گذاری ها دخیل بود. این عوامل در ترکیب با یکدیگر باعث شد تا زمینه برای رشد انفجاری این مناطق و تبدیل شدن آنها به یکی از عوامل کلیدی رشد و توسعه چین در دهه های آتی فراهم گردد.

۵- یادگیری تکنولوژیک و خلاقیت محوری

یکی دیگر از عوامل موفقیت این مناطق به یادگیری تکنولوژی، خلاقیت گرایی و ابتکار گرایی و پیوندهای مستحکم این مناطق با اقتصاد داخلی چین بر می گردد. بخش مهمی از نیروی کار شاغل در این مناطق را افرادی تشکیل می دادند که در بخش های تحقیق و توسعه مشغول فعالیت بودند. به همین دلیل این مناطق به سرعت به مراکز اقتصاد دانش بنیان و انتشار دانش در چین تبدیل شدند. افزون بر این دولت نیز از صنایع با فناوری بالا در این مناطق حمایت نمود. از طرف دیگر کوشید حقوق مالکیت معنوی در این مناطق رعایت شود. به علاوه این شرکت ها پیوندهای مستحکم با شرکت های داخلی در قالب زنجیره عرضه یا زنجیره ارزش برقرار کردند. این ارتباط در توفیق این شرکت ها بسیار مهم بود زیرا بازار گسترده چین را در اختیار آنها قرار داد و زمینه مناسبی برای رشد و گسترش شرکت ها فراهم آورد تا آنان بتوانند به نرخ های سود بالا و پایداری دست یابند.

اشاره شد که بخش اعظم نیروی کار شاغل در این مناطق را نیروهای کار ماهر و مهاجرینی که از سایر مناطق برای راه انداختن کسب و کارهای نوین آمده بودند تشکیل می دادند. بر مبنای این مطالعه حدود ۸۰ درصد جمعیت منطقه تجاری شنژن را نیروی کار مهاجر بسیار جوان و خلاق تشکیل می دادند، نیروی کاری که فرهنگ خلاقیت و نوآوری را به فرهنگ غالب در این مناطق تبدیل کرد، فرهنگی که نقش مهمی در ایجاد خلاقیت های فناورانه و گسترش این خلاقیت ها ایفا کرد.

۶- تعریف اهداف روشن و مشخص

یکی دیگر از دلایل موفقیت مناطق ویژه اقتصادی چین را تعریف اهداف روشن و مشخص برای این مناطق به رغم گسترش برق آسای آنها می دانند. این مناطق از اهداف روشن در زمینه رشد تولید ناخالص داخلی، صادرات، استخدام نیروی کار، درآمد و سرمایه گذاری مستقیم خارجی برخوردار بودند. به همین دلیل انتظارات از این مناطق و مدیران این مناطق کاملاً روشن بود و آنها بر اساس رسیدن به این اهداف برنامه های خود را تنظیم می کردند و به پیش می بردند به همین دلیل رقابت های جدی میان مناطق درگرفت و هر یک از آنها سعی می کردند با ارائه شرایط بهتر برای فعالیت صاحبان کسب و کار گوی رقابت را از دیگران بربایند. این رقابت و

تداوم آن در دهه های اخیر باعث شده تا این مناطق رشد پایداری را تجربه کنند و نقش مهمی در توسعه چین نمایند.

یکی دیگر از عواملی که به بهبود مناطق ویژه اقتصادی چین کمک کرد موقعیت جغرافیایی آن ها و سنت فرهنگی تاریخی ریشه گرفته در این مناطق بود. همانگونه که اشاره شد مناطق ویژه اقتصادی در سواحل چین ایجاد شدند، منطقه ای که به طور تاریخی از مراکز اصلی داد و ستد تجاری در تاریخ طولانی این کشور بود. شانگهای تا اواخر هجدهم میلادی همچنان بزرگترین و مهمترین مرکز مالی و تجاری آسیا بود. بنابراین در این دوره دراز نوعی از فرهنگ تجاری و بین المللی در این مناطق ایجاد شده بود.^{۳۱}

با وجود این اقدامات، بر خلاف تصور رایج سرمایه گذاری خارجی تا بیش از یک دهه از آغاز اصلاحات و تا سال ۱۹۹۲ که دنگ به طور قاطع از پیشبرد اصلاحات بازار محور و تبدیل اقتصاد چین به اقتصاد بازار سخن گفت به صورت چشمگیری وارد اقتصاد چین نشد. به بیان بهتر از ۱۹۷۸ که اصلاحات آغاز شد تا ۱۹۹۳ میزان سرمایه گذاری خارجی در چین بسیار پایین بود. در تمام این مدت چینی ها تلاش خود برای ایجاد زیرساخت های بهتر و پیشبرد اصلاحات را ادامه دادند.

از سال ۱۹۷۸ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ میزان سرمایه گذاری خارجی در چین حدود ۱ میلیارد دلار در سال بود که رقم بسیار ناچیزی محسوب می شود. تنها در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که سرمایه گذاری خارجی سالانه در چین از مرز ۱۰ میلیارد دلار گذشت و به تدریج به رقم های بالا و حدود ۱۲۰ میلیارد دلار افزایش پیدا کرد. این تاخیر در سرمایه گذاری خارجی در چین نکته مهمی در خود دارد و آن اینکه کشورها برای جذب سرمایه گذاری خارجی و جلب اعتماد بین المللی نیازمند ثبات قدم در مسیر اصلاحات و فراهم آوردن شرایط مناسب هستند و نمی توانند با اصلاحات کوتاه مدت و مقطعی به نتایج کلانی دست یابند.

نکته مهم دیگری که در روند جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی توسط چین واجد اهمیت است آنکه بخش اعظم سرمایه گذاری توسط هنگ کنگ، تایوان و ماکائو صورت گرفته است. به عبارت دیگر آنچه به عنوان چینی های ماورا بحار نامیده میشود نقش کلیدی را در سرمایه گذاری در این کشور ایفا کردند. پس از چینی

های ماوراء بحار، غرب و به ویژه ایالات متحده نقش مهمی در سرمایه گذاری خارجی در چین بر عهده داشتند.^{۳۲}

از میانه دهه ۱۹۹۰ که سرمایه گذاری مستقیم خارجی در چین شدت گرفت تا کنون همواره بیش از ۵۰ درصد از کل میزان سرمایه گذاری خارجی مستقیم صورت گرفته در چین از سوی هنگ کنگ، تایوان و ماکائو تامین شده است. ذکر این نکته ضروری است که اغلب سرمایه گذاری های صورت گرفته توسط کشورهای صنعتی در چین با نگاهی به آینده و در اختیار گرفتن بازار عظیم این کشور صورت گرفته است. به بیان دیگر بازار عظیم چین که با هیچ بازاری در جهان قابل مقایسه نیست یک امتیاز ویژه به این کشور و حکمرانان آن داده است، وضعیتی که کشورهای دیگر یا اساساً آن از آن برخوردار نیستند و یا مانند هند به سختی می توانند از آن برخوردار شوند.

نکته دیگری که در روند اصلاحات در چین و جذب سرمایه گذاری خارجی باید به آن توجه داشت آنکه به موازات پیشبرد اصلاحات و افزایش میزان سرمایه گذاری خارجی در این کشور بخش فزاینده از این سرمایه گذاری توسط شرکت های خارجی و بدون مشارکت شرکت های چینی انجام شده است. به بیان دیگر با پیشرفت اصلاحات، شرکت های خارجی بیشتر و بیشتری سرمایه گذاری بدون مشارکت با طرف های چینی را به عنوان گزینه برتر برگزیدند. از همین رو به تدریج و از سالهای اواخر دهه ۱۹۹۰ حجم سرمایه گذاری مشترک در اقتصاد چین به شدت کاهش پیدا کرد و در عوض میزان سرمایه گذاری خارجی که از صفر تا صد آن تماماً در اختیار شرکت های خارجی بود رو به افزایش رفت تا جایی که در سال های اخیر بیش از ۷۰ درصد از کل سرمایه گذاری خارجی در چین تماماً توسط شرکت های خارجی و بدون مشارکت با شرکتهای چینی انجام شده است بنابراین می توان مدعی شد که مدل سرمایه گذاری خارجی در چین در دوره اصلاحات به طور کامل دگرگون شده است. این مدل از سرمایه گذاری مشترک آغاز شد و به تدریج به سرمایه گذاری توسط شرکت های خارجی بدون مشارکت طرف های چینی تغییر کرده است. از همین روست که حدود ۴۰ درصد از کل صادرات چین در سال ۲۰۱۴ توسط شرکت های چندملیتی صورت گرفت.^{۳۳}

نهایتاً آنکه جذب سرمایه خارجی از چند مسیر به توسعه اقتصادی چین و پیشبرد اصلاحات کمک کرد. نخست آنکه به ویژه در مراحل اولیه سرمایه لازم برای فعالیت های اقتصادی را فراهم آورد. به علاوه باعث شد تا انتقال فناوری به چین صورت گیرد و شرکت های چینی به تدریج بتوانند در سطوح بالاتری از فناوری قرار گیرند. از زاویه مدیریت و یادگیری روشهای نوین مدیریت نیز کار با شرکتهای خارجی و فعالیت مشترک با آنها برای چینی ها بسیار ارزشمند بود. افزون بر این سرمایه گذاری خارجی در چین به توسعه صادرات این کشور هم به لحاظ توانایی های مدیریتی و هم به لحاظ بازارها بسیار کمک کرد. شرکتهای چینی از طریق تعامل با شرکت های خارجی توانایی بیشتری برای حضور در بازارهای جهانی و افزایش صادرات پیدا کردند.

الحاق به سازمان تجارت جهانی

یکی دیگر از ابعاد کلیدی سیاست تجاری چین در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز، کوشش برای الحاق به گات و سازمان تجارت جهانی به عنوان نهادهای کلیدی قاعده گذار در زمینه تجارت جهانی بود. همانگونه که اشاره شد، پس از آغاز برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز و به موازات این برنامه، استراتژی تجاری درون نگر و مبتنی بر خودکفایی چین نیز به شدت دچار تغییر شد. به طور کلی اصلاحات اقتصادی چین دو وجه داشت: یکی اصلاحات اقتصادی با هدف اعمال مکانیسم های بازار در اقتصاد برای تزریق منابع جهت تولید و توزیع بهتر. وجه دیگر این استراتژی، گشایش به روی جهان خارج، به ویژه غرب برای جذب سرمایه خارجی، دانش مدیریت و تکنولوژی پیشرفته برای پیشبرد توسعه داخلی بود. در واقع، بر مبنای این برنامه، استراتژی تجاری چین از جایگزینی واردات به استراتژی صادرات محور تغییر یافت.

در واقع با در پیش گرفتن استراتژی صادرات محور، رهبران اصلاح گرای چین در پی ادغام اقتصاد این کشور در بازار جهانی برآمدند تا بدان واسطه روند صنعتی شدن آن را سرعت بخشند. در این تغییر استراتژی، صادرات از موضوعی کم اهمیت به امری بسیار مهم برای مشارکت چین در بازار بین المللی و نیز تقسیم کار بین المللی تبدیل شد. استراتژی صادرات محور چین به سرعت جواب داد و صادرات این کشور به گونه ای معجزه آسا رو به افزایش نهاد.

البته رهبران اصلاح گرا در پی گسترش هر چه بیشتر ائتلاف خود بودند و از این رو اصلاحات را با نوعی توازن گرایی و تدریجی گرایی به پیش بردند تا بازندگان روند انتقال، کاملاً احساس حذف شدن و بالتیجه

مقاومت در برابر این روند را نکنند. اصلاحات تجاری نیز در چارچوب این منطق و به تدریج به پیش برده شد تا حمایت لازم برای انجام آن از نهادهای بوروکراتیک اخذ شود. بر همین مبنا، برخی تحول در رژیم تجاری چین را به چهار مرحله تقسیم می‌کنند:

۱- ۱۹۸۳-۱۹۸۰: جایگزینی واردات و حرکت آهسته به سمت استراتژی صادرات محور

۲- ۱۹۹۰-۱۹۸۳: تغییر تدریجی از جایگزینی واردات به صادرات

۳- ۱۹۹۱-۱۹۹۳: ترویج و ارتقای صادرات و آزادسازی تجاری اندک

۴- ۱۹۹۴ به بعد: آزادسازی تجاری^{۳۴}

به بیان دیگر، به طور کلی، ابعاد اصلاحات تجاری در چین را به چهار حوزه می‌توان تقسیم کرد:

تمرکززدایی از رژیم تجاری با گسترش حقوق تجاری از شرکت‌های بزرگ دولتی به شرکت‌های کوچک، منعطف کردن مجوزهای واردات و صادرات، اصلاح سیاست‌های ارزی و اصلاح سیاست‌های مرتبط با جذب سرمایه مستقیم خارجی. در پیامد سیاست درهای باز و اصلاحات آزادسازانه حوزه تجارت، تجارت خارجی چین به گونه‌ای بی‌سابقه رو به رشد گذاشت. در واقع در پی این روند، چین از بازیگری کوچک و کم‌اهمیت، به سرعت به بازیگری استراتژیک در عرصه تجارت جهانی تبدیل شد و بر همین مبنا پیوستن به ترتیبات نهادی تجارت جهانی به یکی از اولویت‌های دستور کار تجارت این کشور تبدیل شد و بدین ترتیب تلاش برای پیوستن به این سازمان آغاز گشت.^{۳۵}

به موازات انجام اصلاحات تجاری در داخل که در صفحات پیشین به آنها اشاره شد چین سیاست درهای باز را نیز به صورتی گام به گام و تدریجی به پیش برد. در این قالب رهبران چین از یک سو با ایجاد مناطق ویژه اقتصادی و ارائه انواع مشوق‌ها برای حضور شرکت‌های خارجی، کوشیدند تا انگیزه‌های ورود سرمایه، دانش و فناوری خارجی به اقتصاد چین را افزایش دهند و از دیگر سو به تدریج این کشور را از انزوای اقتصادی که در دوران مدرن همواره گرفتار آن بود رها کنند.

افزون بر ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، چینی ها از میانه دهه ۱۹۸۰ کوشش های خود برای الحاق به گات به عنوان مهمترین نهاد بین المللی در زمینه قاعده گذاری در تجارت جهانی را آغاز کردند. پیش از این اقدام آنان در ابتدای دهه ۱۹۸۰ به دو نهاد کلیدی دیگر در زمینه حکمرانی اقتصاد جهانی یعنی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی پیوسته بودند. به بیان دیگر آنان با آغاز روند الحاق به گات برآن بودند تا عضویت خود در نهادهای بین المللی کلیدی در زمینه شکل دهی به قواعد اقتصاد سیاسی بین الملل که به نهادهای برتن وودز موسومند را تکمیل نمایند، تلاشی که در راستای سیاست درهای باز و گشایش روز افزون اقتصاد چین به روی اقتصاد جهانی بود.

در این راستا در سال ۱۹۸۷ چین رژیم تجاری خود را به گات تقدیم کرد و جلسات گروه کاری این کشور آغاز شد. در ابتدا از سوی گات حدود ۱۰۰۰ سوال از چینی ها در مورد اقتصاد سیاسی آنها طرح شد که عمدتاً معطوف به سیاست گذاری، قیمت گذاری محصولات داخلی و اقدامات تعرفه ای و غیرتعرفه ای بود. به علاوه چین برای نشان دادن جدیت خود در اصلاحات و تسریع در روند الحاق، اسناد جدیدی در مورد اصلاحات سیاست تجاری و اقتصادی خود منتشر کرد تا به طرف های مذاکراتی در مورد اراده ملی در پیشبرد اصلاحات و نیز بازار محور بودن اصلاحات در نظام اقتصادی این کشور اطمینان بیشتری دهد.

چینی ها تلاش داشتند به سرعت به این سازمان ملحق شوند، اما فرایند کار بسیار پیچیده بود و همین امر روند الحاق آنان را به درازا کشاند و نهایتاً ناممکن کرد. ناآشنایی مذاکره کنندگان چینی با ادبیات رایج اقتصاد بین الملل لیبرال، بزرگی و حجم عظیم اقتصاد این کشور، پرسش های متعدد مطرح در مورد روند الحاق آن و شاید از همه مهمتر وقوع حادثه تیان آن من و اوج گرفتن فضای حقوق بشری علیه این کشور زمینه را برای الحاق سریع آن به این سازمان از بین برد. در این مرحله به عقیده برخی از تحلیلگران، چین حتی در یک قدمی الحاق به گات قرار داشت اما با وقوع حادثه تیان آن من زمینه برای الحاق از بین رفت و مذاکرات به طور موقت از سوی غربی ها متوقف شد، توقفی که تا سال ۱۹۹۱ و پایان جنگ سرد همچنان ادامه داشت.

عامل دیگری که در این مقطع مشکلاتی را در مسیر الحاق به این سازمان به وجود آورد درگیری داخلی درون نخبگان حاکم بر این کشور بر سر مسیر توسعه بود. حادثه تیان آن من در واقع نمادی از درگیری درون

حزب بر سر پیشبرد اصلاحات بود که به تدریج به جامعه کشیده شد. اصلاح طلبان بر سر سرعت اصلاحات و گستره آن دو دسته شدند، برخی از آنها معتقد بودند که به موازات اصلاحات اقتصادی باید اصلاحات سیاسی نیز در چین اجرایی شود در حالی که دسته دیگری از سرعت گرفتن اصلاحات و گشودن سریع درهای این کشور به روی غرب نگران بودند و آن را عامل مخربی برای آینده حزب می دانستند. محافظه کاران نیز از این فضا برای مقاومت در برابر اصلاحات استفاده می کردند. این دو گروه در طول دهه ۱۹۸۰ با یکدیگر درگیر بودند و به تدریج این درگیری به جامعه کشیده شد و نهایتاً به شکل بسیار خشونت آمیزی خود را در تیان آنمن نشان داد.

پس از واقعه تیان آنمن نیز این درگیری در درون حزب تداوم پیدا کرد به گونه ای که محافظه کاران که نقش اصلی را در سرکوب دانشجویان داشتند کوشیدند با تعلیق دنگ، کشور را به طور کامل در کنترل گیرند و اصلاحات را تمام شده بنامند. این درگیری تا سال ۱۹۹۲ همچنان با شدت و ضعف‌هایی در درون حزب ادامه داشت و باعث شد سیاست درهای باز و گشایش هرچه بیشتر به روی جهان با مشکلاتی مواجه گردد.

اما از ابتدای سال ۱۹۹۲ و با مسلط شدن مجدد دنگ بر امور، او بار دیگر اصلاحات و سیاست درهای باز را با سرعت بیشتری در پیش گرفت، سرعتی که البته از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و سایر نظام های کمونیستی هم متأثر بود. همانگونه که در فصول پیشین اشاره شد فروپاشی شوروی و سایر نظام های کمونیستی در اروپای شرقی به چینی‌ها ضرورت پیشبرد اصلاحات را بیش از گذشته نشان داد به گونه‌ای که آنان راه دیگری جز پیشبرد اصلاحات و یا گشودن راه برای فروپاشی حزب کمونیست نداشتند.

با احیای مجدد روند اصلاحات، پرونده الحاق به سازمان گات بار دیگر در دستور کار استراتژیک این کشور قرار گرفت و اصلاحات اقتصادی و تجاری لازم برای الحاق به این نهاد همچنان تداوم یافت. در این راستا موانع تعرفه ای و غیر تعرفه ای پیش روی تجارت آزاد تا حد قابل توجهی کاهش پیدا کرد و این کشور کوشید تا سیاست ارزی خود را به مکانیسم های بازار نزدیک نماید.

از جمله مهمترین اصلاحاتی که در این دوره صورت گرفت تدوین قوانین جدید در مورد مقابله با رقابت نامنصفانه بود. در این دوره از یک سو نیروهای بازار تقویت شدند و از طرف دیگر اصلاحات مهمی در ساختار

نهادی تجارت خارجی این کشور صورت گرفت به گونه‌ای که به سیاست های چندگانه و مراجع چندگانه در سیاست تجاری این کشور پایان داده شد و نوعی یکپارچگی در تدوین و اجرای سیاست تجاری این کشور حاکم شد.^{۳۶}

با وجود انجام این اصلاحات و برگزاری ۱۹ دور مذاکرات الحاق، پیوستن چین به گات به سرانجام نرسید و این سازمان به سازمان تجارت جهانی تبدیل شد. یکی از مهمترین دلایلی که چین در روند الحاق به گات موفقیت چندانی کسب نکرد آن بود که طرفهای مذاکراتی چین نمی خواستند این کشور به عنوان یک عضو مؤسس وارد سازمان تجارت جهانی شود و در این سازمان قاعده گذاری نماید. به همین جهت کوشیدند مذاکرات را طولانی نمایند و نهایتاً مانع از الحاق این کشور شدند.

با شکل‌گیری سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵، چین مجبور شد الحاق خود را در قالب این سازمان جدیدالتاسیس ادامه دهد. با وجود بدعهدی طرف‌های غربی و به درازا کشیدن روند الحاق چین به گات، این کشور که انتخاب استراتژیک خود را اتصال هرچه بیشتر به اقتصاد جهانی و گسترش تعامل با سایر کشورها در قالب نهادهای کلیدی این حوزه قرار داده بود بار دیگر روند گفتگو را آغاز نمود که تا سال ۲۰۰۱ به طول انجامید.

در این دوره چین همچنان اصلاحات اقتصادی را تداوم بخشید، اصلاحاتی که در فصل‌های دیگر به آن اشاره شد و تکرار آن لازم به نظر نمی رسد. نکته مهمی که در این مسیر باید بدان اشاره کرد آنکه چینی ها الحاق به سازمان تجارت جهانی را به عنوان یک مرحله ضروری در روند اصلاحات اقتصادی خود تلقی می کردند. به همین دلیل علیرغم همه دشواری های مسیر و طولانی شدن بیش از حد آن کوشیدند این فرایند را به سرانجام برسانند.

از منظر برخی کارشناسان، الحاق به سازمان تجارت جهانی در صورتی می‌تواند به سود کشورهای در حال توسعه باشد و منافع آنان را تامین کند که این کشورها برنامه اصلاحات اقتصادی مشخصی را طراحی نموده باشند و الحاق به این سازمان را به عنوان یکی از عناصر آن در نظر بگیرند، زیرا در غیر این صورت الحاق به

سازمان تجارت جهانی بدون برخورداری از یک طرح کلان توسعه صنعتی و تجاری بازار محور پیامدی جز خسارت برای اقتصادهای کشورها به ارمغان نخواهد آورد.^{۳۷}

چین یکی از معدود کشورهای در حال توسعه ای بود که در ابتدا طرح کلان اصلاحات اقتصادی بازار محور را به اجرا گذاشت که شرح آن در فصول پیش ارائه شد و در قالب این طرح بازار محور الحاق به سازمان تجارت جهانی و دستیابی به بازارهای جهانی را به عنوان یک اقدام و مرحله ضروری برشمرد. از همین رو بود که الحاق به سازمان تجارت جهانی در سراسر دهه ۱۹۹۰ مهمترین دغدغه دیپلماسی اقتصادی و تجاری چین بود و از طرف رهبران این کشور به طور جدی پیگیری می شد. تلاش های چین برای الحاق به سازمان تجارت جهانی در فرایندی طولانی نتیجه داد و این کشور در نوامبر ۲۰۰۱ در کنفرانس دوحه سازمان تجارت جهانی عضویت این سازمان در آمد و توافقنامه چندجانبه ۱۵۰۰ صفحه‌ای این کشور به امضای طرفین رسید. مهمترین تعهداتی که چین در قالب موافقتنامه الحاق پذیرفت عبارتند از:

افزایش واردات محصولات کشاورزی، کاهش نرخ تعرفه در این حوزه و کاهش موانع غیر تعرفه ای و یارانه های مستقیم

کاهش تعرفه ها در حوزه صنعت در اغلب محصولات صنعتی

گشودن سیستم بانکی بیمه ای و سایر بازارهای خدماتی به روی خارجی ها

تعهد به اینکه شرکت های دولتی صرفاً در قالب قواعد تجاری به فعالیت بپردازند

گشودن شبکه توزیع به روی خارجی ها شبکه توزیع کالا و خدمات.

گردن نهادن به رکن استیناف سازمان تجارت جهانی^{۳۸}. رکن استیناف سازمان تجارت جهانی برای حل و فصل اختلافات اعضا در مورد عمل به قواعد این سازمان در روابط تجاری تاسیس شده و ارای آن لازم الاجراست.

انجام اقدامات خاص برای حصول اطمینان از اینکه شرکتهای خارجی در چین قادر خواهند بود به طور منصفانه تجارت کنند. این تضمین به خصوص از لحاظ رقابت شرکت ها با شرکتهای دولتی چینی اهمیت داشت.

چین تعهد داد که برای فعالیت شرکتهای خارجی در چین شرایطی مانند الزام به به کارگیری محصولات داخلی در تولیدات، انتقال تکنولوژی و فعالیتهای تحقیق و توسعه و در این کشور را در نظر نگیرد

تداوم روشهای آنتی دامپینگ علیه چین در آمریکا برای محافظت از کارگران و بخشی از صنایع آمریکا در برابر واردات روزافزون چین. چین با این اقدام در روند الحاق موافقت کرد.

نقش رهبران چین در روند الحاق به سازمان تجارت جهانی

رهبران اصلاحگرای چین پیوستن به سازمان تجارت جهانی را از لحاظ منطق سیاسی، قرارداد چین در مسیر برگشتناپذیر الحاق به اقتصاد جهانی می دانستند و از لحاظ اقتصادی با برآوردهایی که در مراکز تحقیقاتی حزب صورت گرفته بود، به این جمع بندی رسیده بودند که پیوستن به این سازمان، اقتصاد چین را وارد دوران طلایی رشد و توسعه خود خواهد کرد. مهمترین مزیتی که آنان از پیوستن به WTO متصور بودند آنکه بازار جهانی به روی چین باز می شود و کشورها دیگر نمی توانند بر اساس قوانین خود کالاهای این کشور را که قابلیت رقابت پذیری بالایی برخوردارند، محدود کنند.

رهبران اصلاح طلب معتقد بودند که پیوستن به WTO یعنی پیوند نهادینه با اقتصاد جهانی و پیوند نهادینه با اقتصاد جهانی به معنای ارتقای موقعیت این کشور در پهنه بین المللی است و برای نیل به این هدف، باید هزینه های کوتاه مدت را تحمل کرد. هزینه های پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی، بیش از همه حوزه ها در بخش کشاورزی و بحران بیکاری ناشی از اصلاح شرکتهای دولتی برآورد می شد. بنابراین می توان گفت که تسلط اصلاح طلبان بر نظام سیاسی چین و انتخاب استراتژیک آنان برای پیوستن به اقتصاد جهانی مهمترین شرط لازم برای الحاق این کشور به سازمان تجارت جهانی را فراهم آورد.

در این راستا رهبران چین برای مدیریت موفقیت آمیز روند الحاق به اقدامات و ابزارهای مختلفی دست یازیدند. آنان با طرح درخواست عضویت در سازمان تجارت جهانی، شکل دهی و جهت دهی به مناظرات داخلی

در جهت الحاق و در حمایت از آن، شکستن بن‌بست مذاکرات با تابوشکنی نسبت به بازار آزاد و تبیین آن به عنوان هدف نهایی اصلاحات اقتصادی و مدیریت مذاکرات دشوار دوجانبه با مهمترین طرف مذاکره‌کننده یعنی ایالات متحده، نقش اساسی در روند الحاق ایفا کردند.^{۳۹}

از دیگر تأثیرات رهبران بر روند الحاق چین، دیپلماسی سران بود. رهبران چین در سطوح نخست وزیر و رئیس جمهور، هر گاه که مذاکرات به بن‌بست می‌رسید یا روابط چین و آمریکا دچار سردی می‌شد، رأساً وارد می‌شدند و با گفتگو با رئیس جمهور آمریکا تلاش می‌کردند تا بن‌بست مرتفع شود. افزون بر تمامی نقش‌های فوق‌الذکر، این رهبران بودند که می‌توانستند با اعطای امتیازات استراتژیک، روند الحاق را از بن‌بست‌های بخشند. این نقش به ویژه در سال ۱۹۹۹ و در جریان مذاکرات با ایالات متحده برجسته بود. نخست وزیر وقت چین، زو رونگ جی، در این مقطع با هدف رهایی مذاکرات از بن‌بست به آمریکا سفر کرد و امتیازات فراوانی را در حوزه دسترسی به بازارهای صنعتی و کشاورزی چین، کاهش نرخ تعرفه‌ها و ورود خارجی‌ها به حوزه‌های حساسی همچون بانکداری، بیمه و ارتباطات را به ایالات متحده برای رفع موانع مذاکراتی ارائه کرد.^{۴۰}

پیداست که تنها تصمیم‌گیران ارشد می‌توانند چنین امتیازاتی را قائل شوند و نه مذاکره‌کنندگان بوروکرات. افزون بر این، رهبران پیوستن به سازمان تجارت جهانی را در راستای مبارزه با فساد اقتصادی نیز کارا می‌دانستند. فساد در اقتصاد چین، از دوران سیاست درهای باز روزافزون بود. اقتصاد نیمه دولتی - نیمه‌بازاری چین، زمینه‌ای را برای بوروکراسی فراهم آورده بود تا به رانت‌های عظیمی دست یابد. آنان دریافتند که پیوستن به سازمان با قطع تعرفه‌ها و لیبرالیزه کردن تجارت، دو ابزار اساسی رانت‌خواری را از بین می‌برد و به کاهش فساد کمک شایانی می‌کند. همانگونه که اشاره شد، رهبران ارشد چین نقش اصلی را در پیشبرد مذاکرات الحاق این کشور به سازمان تجارت جهانی داشته‌اند و از این روست که برخی به درستی، تصمیم چین برای الحاق را تصمیمی سیاسی - تصمیمی که رهبران چین آن را اتخاذ کردند - نامیده‌اند.

اصلاحات بوروکراتیک و الحاق چین به سازمان جهانی تجارت

. در ابتدای روند الحاق، سیستم بوروکراتیک چین به گونه‌ای بود که برای تصمیم‌سازی نیاز به اجماع داشت و بخش‌هایی که از الحاق متضرر می‌شدند، تلاش داشتند تا با استفاده از قدرت خود، این روند را متوقف کرده یا کند سازند. از این رو، مذاکره‌کنندگان چینی ناگزیر به مبارزه در دو جبهه بودند؛ یکی جبهه مذاکرات با خارجیان و دیگری جبهه چانه‌زنی در داخل و چه بسا جبهه داخل با دشواری‌های بیشتری مواجه بود. در چین پس از انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹، رابطه حزب و دولت با اقتباس از شوروی بنیان گذاشته شد. در مدل شوروی، حزب در کنار دولت، بوروکراسی خاص خود را برپا کرده بود و بر تصمیمات دولتی نظارت می‌کرد و در واقع تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان در اختیار حزب بود.^{۴۱}

بوروکراسی آشفته چین در دوره پیش از آغاز اصلاحات و سیاست درهای باز به مواهب و رانت‌های بسیار گسترده‌ای دست یافته بود، رانت‌هایی که الحاق به سازمان تجارت جهانی آنها را از میان می‌برد، از این رو بخش مهمی از این بوروکراسی آشفته، سرسختانه در برابر روند الحاق مقاومت می‌کرد. به عنوان یک نمونه، پیش از الحاق، وزارت‌خانه‌های اقتصادی، قدرت انحصاری اعطای مجوز واردات برای بیش از ۱۰۰۰ محصول مختلف را بر عهده داشتند؛ در حالی که با پیوستن چین، این تعداد به ۱۰۰ محصول کاهش یافت و در سال ۲۰۰۵، کاملاً حذف شد.^{۴۲}

در حوزه صنعت نیز صنایع این کشور برای دهه‌ها از انواع حمایت‌های دولتی برخوردار بودند و بوروکراسی حاکم بر آنها، الحاق را چونان کابوس می‌دانست و در برابر آن مقاومت شدیدی بروز می‌داد. اما نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه کرد، آنکه خواست بوروکراسی چین در تعارض با انتخاب استراتژیک رهبران چین که همانا الحاق بود، قرار گرفته بود. از این رو بوروکرات‌ها که می‌دانستند نمی‌توانند تصمیم استراتژیک رهبران را به چالش بکشند، تلاش کردند تا حد ممکن، فرایند الحاق را کند کنند و در روند چانه‌زنی، حداقل منافع خود را حفظ نمایند. تلاش بوروکراسی تا سال ۱۹۹۸ و اصلاحات بوروکراتیک، نتیجه‌بخش بود و باعث شد تا علیرغم خواست رهبران، چین در الحاق توفیق نیابد. با انتصاب زورونگ‌جی به عنوان نخست‌وزیر، ورق برای بوروکراسی برگشت. او بازسازی ساختار دولت را تحت لوای شعار "دولت کوچک، بازار بزرگ" آغاز کرد و

شروع به کوچک نمودن نهاد دولت نمود. اصلاحات بوروکراتیک از چند جنبه به روند الحاق چین به سازمان تجارت جهانی یاری رساند:

۱- این اصلاحات باعث شد تا تعداد بازیگران داخلی درگیر در فرایند چانه‌زنی برای الحاق به نحو مؤثری کاهش یابد. زیرا تعداد وزارتخانه و نهادهای درگیر از ۴۰ به ۲۹ کاهش یافت. افزون بر این، بیش از ۲۰۰ دفتر که زیر نظر کمیسیون‌ها یا وزارتخانه‌ها فعالیت می‌کردند، منحل شدند. برخی از وزارتخانه‌ها نیز در یکدیگر ادغام شدند.

۲- با این اصلاحات، پیچیدگی و آشفتگی بوروکراتیک کاهش یافت و وظایف و مسئولیت‌های هر دستگاهی به طور شفاف مشخص شد و همین امر، شکل‌دهی به اجماع را بسیار آسان‌تر از گذشته نمود.

۳- با کاهش شدید تعداد کارکنان دولت، بوروکراسی‌ها در معرض خطر جدی قرار گرفتند و از این رو اولویت آنان از مانع‌تراشی در روند الحاق یا تلاش در جهت کسب دستاوردهای بیشتر در طی آن، به حفظ بقا تغییر یافت.

۴- مهم‌تر از همه آنکه بازسازی ساختار دولت، مقاومت بخش‌های صنعتی را در مقابل روند الحاق کاهش داد. زیرا منجر به قطع روابط ویژه میان شرکت‌های دولتی و وزارتخانه‌های اقتصادی متولی آنان شد. در واقع با این اقدام، کنترل دولت بر شرکت‌ها کاهش یافت و این وزارتخانه‌ها متولی سیاستگذاری کلان صنعتی شدند.^{۴۳}

نقش متغیرهای خارجی در روند الحاق چین

افزون بر صحنه داخلی، در صحنه بین‌المللی نیز متغیرهای مهمی بر روند الحاق چین تأثیرگذار بودند که از این میان، رژیم تجاری بین‌المللی به طور کلی و ایالات متحده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. اهمیت آمریکا در روند الحاق چین به اندازه‌ای بود که می‌توان گفت این روند با سیاست داخلی آمریکا و سیر روابط چین و آمریکا هم پیوند بوده است. آمریکا با استفاده از قدرت فائده خود در گفتگوهای دوجانبه، فشارهای جدی به

چین برای گرفتن امتیاز از طریقی چون بازی با کارت تایوان و شکل‌دهی به ائتلافی از کشورهای غربی، وارد می‌کرد.

همانگونه که اشاره شد، از میان دولت‌های طرف مذاکره چین، ایالات متحده مهمترین دولت بود و در واقع مذاکره با این کشور کلید ورود چین به سازمان تجارت جهانی محسوب می‌شد. موقعیت بین‌المللی آمریکا، کمک‌های مالی آن به سازمان تجارت جهانی، قدرت تجمع آرای این کشور، نفوذ آن بر سایر اعضا و حجم اقتصاد و بازار آن، همگی از عواملی بودند که موقعیتی ویژه و برتر به این کشور در سازمان تجارت جهانی می‌بخشیدند. در واقع از میان ۳۷ کشوری که با چین وارد مذاکره شدند، اغلب آنها نگرانی‌های اندکی از پیوستن این کشور داشتند؛ در حالی که این موضوع برای آمریکا از اهمیتی استراتژیک برخوردار بود.

لویانگ تو، سرپرست تیم مذاکره کننده چین، نقش آمریکا در روند الحاق این کشور را چنین توصیف می‌کند: از سال ۱۹۸۹ به بعد در مقاطع بن بست مذاکرات ما فکر می‌کردیم که پیوستن به گات/سازمان تجارت جهانی یک روند مذاکره چند جانبه است و اگر آمریکا با ما مذاکره نمی‌کند، می‌توانیم با سایر طرف‌ها همچون اروپا، ژاپن یا دوستانمان در جهان سوم مذاکره کنیم. اما در تعقیب این هدف با کمال تعجب دریافتیم که همه آنها در ابتدا یک سوال از ما می‌پرسیدند و آن اینکه آیا با آمریکا مذاکره کرده‌اید؟ با این تجربه ما دریافتیم که آمریکا در این سازمان از قدرت فائقه برخوردار است و اگر چین با ایالات متحده به تفاهم نرسد، هیچ کشور دیگری قادر به شکستن بن بست مذاکرات نخواهد بود. "از همین رو بود که مذاکرات چین با اتحادیه اروپا تنها هنگامی به نتیجه رسید که پیش از آن مذاکرات با آمریکا به نتیجه رسیده بود.

نهایتاً آنکه پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی یکی از دگرگونی‌های مهم در حیات سیاسی این کشور و نیز در روند تجارت آزاد در جهان بود. چین در طول تاریخ مدرن خود، دو بار سیاست درهای باز را در پیش گرفته است؛ یکی در قرن ۱۹ و هنگامی که تحت فشار قدرت‌های استعماری درهای خود را گشود و دیگری، با پیوستن به سازمان تجارت جهانی و بر مبنای مقررات پذیرفته شده بین‌المللی. به بیان دیگر، مهمترین تفاوت این دو گشایش، در اراده چین و تلاش آن برای پیوستن به اقتصاد جهانی نهفته است.

به طور خلاصه، سه دسته متغیرهای داخلی، ملی و بین‌المللی بر روند الحاق چین به سازمان تأثیرگذار بودند. در سطح ملی، اولاً اجماعی میان نخبگان حاکم بر سر پیوستن به اقتصاد جهانی و نیل به توسعه از این مسیر حاصل شد. در واقع، از مقطع ۱۹۷۹ به بعد، ماهیت دولت در چین توسعه‌گرایانه بود و این دولت توسعه‌گرا بود که فرایند الحاق را مدیریت کرد.

نکته دیگر آنکه فرایند مذاکره چینی‌ها با سایر طرف‌ها علاوه بر چانه زنی نوعی یادگیری نیز در خود داشت. یکی از مذاکره‌کنندگان چینی این موضوع را چنین توصیف می‌کند "مذاکره فقط فرایند چانه زنی با خارجی‌ها نیست، بلکه فرایند تغییر ایده‌ها در داخل نیز هست. ما در اوایل مذاکرات معتقد بودیم که هر چه در مذاکرات بتوانیم نرخ‌های تعرفه بالاتری را بگیریم، حمایت و حفاظت بیشتری از صنایع خود به عمل آورده ایم. اما بعد از ۱۹۹۸ دریافتیم که تعرفه بالا عامل اصلی رواج پدیده قاچاق است. در واقع ما دریافتیم که تنها منطق رقابت در بازار است که می‌تواند به توسعه بازار منجر شود و این مسیر بهترین راه برای حمایت از صنایع است" دیگر آنکه چینی‌ها در روند مذاکرات به تدریج نگاه سنتی خود به مذاکره و دیدن آن به عنوان بازی با حاصل جمع صفر را تغییر دادند و دریافتند که انعطاف و امتیاز دادن متقابل شرط لازم شکل‌دهی به مذاکرات برد-برد است. با الحاق چین به سازمان تجارت جهانی، سیاست تجاری این کشور وارد دوران جدیدی شد، دورانی که محوریت آن تنیدگی در اقتصاد جهانی است.

به سوی موافقتنامه های تجارت منطقه ای

یکی دیگر از تغییرات پارادایمیک در سیاست تجاری چین را می‌توان تلاش روزافزون این کشور برای انعقاد موافقتنامه‌های دو یا چند جانبه تجاری با کشورهای مختلف دانست. این روند در واقع پس از الحاق این کشور به سازمان تجارت جهانی آغاز شده و به طور روز افزونی تداوم یافته است. یکی از دلایل کلیدی تلاش چین برای شکل‌دهی به موافقتنامه‌های تجارت آزاد با سایر کشورها آن است که سازمان تجارت جهانی در سال‌های اخیر در وضعیت قفل‌شدگی قرار گرفته است. این سازمان بعد از شکل‌گیری در سال ۱۹۹۵ نتوانسته هیچ دوری از مذاکرات کلان تجاری را به سرانجام برساند و مذاکرات موسوم به دور دوحه همچنان در وضعیت قفل‌شدگی باقی مانده است.

با قفل شدگی سازمان تجارت جهانی از یک سو و سرعت یافتن روند تحولات در تجارت جهانی که عمده‌تأثیر از انقلاب اطلاعاتی و گسترش تجارت الکترونیک بوده و نیز تغییر موازنه قدرت در صحنه جهانی به سود کشورهای در حال توسعه، طیف وسیعی از کشورها کوشیده اند تا آزادسازی را از مسیرهایی غیر از سازمان تجارت جهانی و در قالب موافقتنامه های کوچک تر دو یا چند جانبه به پیش ببرند. چین به عنوان کشوری که در سالهای اخیر به یکی از کلیدی ترین بازیگران در تجارت جهانی تبدیل شده نیز کوشیده از این روند عقب نماند. به همین دلیل بر تعداد و گستره موافقتنامه های تجارت آزاد و ترجیحی که با کشورهای مختلف امضا کرده، افزوده است. تلاش برای گسترش موافقتنامه تجارت آزاد با سایر کشورها و بلوک های تجاری را به عنوان سیاست تجاری جدید چین در دوره پس از الحاق به سازمان تجارت جهان محسوب کرد.

به دیگر سخن چین نیز متأثر از روند کلان تجارت جهانی در سالهای اخیر که بر محور رشد قارچ گونه موافقتنامه های تجاری دو جانبه و چندجانبه بوده، انعقاد چنین موافقتنامه هایی با تعداد هر چه بیشتری از کشورها را در دستور کار قرار داده است. جداول ذیل، موافقتنامه های تجاری چین در سال های اخیر با کشورهای مختلف را نشان می دهد:

جدول ۱- موافقتنامه های تجارت آزاد منعقد شده میان چین و سایر کشورها

طرفین موافقتنامه	سال امضای موافقتنامه
چین و آسه ان	۲۰۰۵
چین و پاکستان	۲۰۰۷
چین و شیلی	۲۰۰۶
چین و نیوزیلند	۲۰۰۸
چین و سنگاپور	۲۰۰۹
چین و پرو	۲۰۱۰
موافقتنامه همکاری اقتصادی نزدیکتر سرزمین اصلی (چین) و هنگ کنگ	۲۰۰۴

۲۰۰۴	موافقتنامه همکاری اقتصادی نزدیکتر سرزمین اصلی (چین) و ماکائو
۲۰۱۰	چین و تایوان
۲۰۱۰	چین و کاستاریکا
۲۰۱۱	چین و ایسلند
۲۰۱۳	چین و سوئیس
۲۰۱۳	چین و کره جنوبی
۲۰۱۴	چین و استرالیا
۲۰۱۷	موافقتنامه تجارت آزاد با گرجستان

جدول ۲- موافقتنامه‌های تجارت آزاد چین و سایرین (در حال مذاکره)

چین و شورای همکاری خلیج فارس
چین - ژاپن - کره جنوبی
چین و سری لانکا
روزآمد کردن موافقتنامه چین و آسه‌ان
چین و نروژ
مشارکت اقتصادی منطقه‌ای جامع

جدول ۳- موافقتنامه‌های تجارت آزادی که در مرحله امکان سنجی قرار دارند (11)^{۴۹}

مطالعات امکان سنجی موافقتنامه تجارت منطقه‌ای با کانادا
مطالعات امکان سنجی موافقتنامه تجارت آزاد با کلمبیا
مطالعات امکان سنجی موافقتنامه تجارت آزاد با مالدیو
مطالعات امکان سنجی موافقتنامه تجارت آزاد با مولداوی

در تداوم روند اصلاح تدریجی سیاست تجاری دولت چین سند جدیدی در زمینه سیاست تجاری این کشور منتشر نمود^{۴۶}. این سند در سال ۲۰۱۱ منتشر شد و در آن ضمن مروری بر روند تحول در تجارت خارجی این کشور در دهه‌های اخیر، ایجاد تحول جدید در آن مورد تأکید قرار گرفته است. از منظر نویسندگان سند، عدم توازن، عدم انسجام و ناپایداری، ضعف‌های مهم تجارت خارجی چین محسوب می‌شوند. ضعف‌هایی که باید برطرف گردند.

در این سند برای ایجاد تحول در تجارت خارجی چین، ارتقای مزیت رقابتی، کاهش مصرف انرژی و کاهش آلودگی زیست‌محیطی، تقویت جنبه‌های تجاری حمایت از حقوق مالکیت فکری، ارتقای استانداردهای کیفی و ایمنی کالاهای صادراتی، ارتقای مسئولیت اجتماعی شرکت‌های فعال در صادرات و واردات، تمرکز بر برندینگ و ارتقای جایگاه چین در زنجیره ارزش و رقابت‌پذیری جهانی و نهایتاً نقش‌آفرینی در سطوح بالاتر اقتصاد جهانی مورد تأکید قرار گرفته است. با تحلیل محتوای این سند، می‌توان مدعی شد که تغییر در الگوهای سنتی تجارت خارجی چین و ارتقای نقش و جایگاه این کشور در اقتصاد جهانی به طور کلی و زنجیره جهانی ارزش به طور خاص به عنوان هدف کلیدی مطرح شده است.^{۴۷}

سیاست صنعتی چین

. در فصل گذشته اشاره شد که آزادسازی تجاری بر خصوصی سازی تقدم یافت و در فرآیند پیشبرد برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز در ابتدا آزادسازی صورت گرفت و خصوصی سازی به طور تأخیری و از اواسط دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و به پیش رفت. در حوزه سیاست تجاری و صنعتی نیز همین تقدم و تأخر رخ داد بدان معنا که از ابتدای اعلام برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز سیاست تجاری چین شروع به دگرگون شدن کرد و این کشور چنان که توضیح داده شد به سرعت قواعد بازار آزاد را در حوزه تجارت پذیرا گشت. در این دوره چین به کارخانه جهان مبدل گشت بدان معنا که اغلب شرکت های بزرگ بین المللی خط تولید خود را به این کشور منتقل کردند و با استفاده از مشوق ها و به ویژه نیروی کار ارزان این کشور از یک سو و چشم انداز بازار بی بدیل آن از دیگر سو کوشیدند تا سودآوری بیشتری را کسب نمایند.

از همین روست که در سال‌های اخیر بخش مهمی از صادرات چین توسط این شرکت‌ها صورت گرفته است. به بیان دیگر چین در این دوره به بخش تولید یا نقطه تولید صنعتی در زنجیره جهانی ارزش مبدل گشت و به مدت دو دهه این نقش را تداوم بخشید. روشن است که نقطه تولید در زنجیره جهانی ارزش اولاً بیشترین آثار منفی درازمدت را برای محیط زیست و نیروی کار یک کشور ایجاد می‌کنند و از طرف دیگر نسبت به سایر نقاط این زنجیره همچون تحقیق و توسعه، طراحی یا خدمات پس از فروش ارزش افزوده بسیار کمتری دارد. در مرحله نخست توسعه چین که این کشور بدل به کارخانه جهان شد و در واقع در نقطه تولید قرار گرفت، شاخص‌های زیست محیطی این کشور به سرعت رو به وخیم شدن گذاشت به گونه‌ای که بخش مهمی از شهرهای آلوده جهان در این کشور قرار دارند و آلودگی خاک و آب در این کشور به گونه‌ای هشداردهنده افزایش یافته است. افزون بر این سهم چین از تولید کالاهای صنعتی بسیار اندک بوده و به عنوان مثال مهمترین خط تولید ایفون در چین است، اما بر مبنای آمارها از هر آیفون تولید شده تنها ۴ دلار به چین تعلق می‌گیرد. این وضعیت در بسیاری از تولیدات شرکت‌های خارجی در این کشور مصداق دارد.^{۴۸}

به موازات رشد اقتصادی چین و ثروتمندتر شدن این کشور از یکسو شرکت‌های قدرتمند چینی به وجود آمدند و از طرف دیگر دولت چین کوشش نمود تا اقتصاد این کشور را به حلقات بالاتر زنجیره ارزش ارتقا دهد. این کوشش‌ها به تدریج در قالب سیاست صنعتی نسبتاً منسجمی منتشر شد و همچنان در حال پیگیری است. اولین سندی که به طور جامع از سیاست صنعتی چین سخن می‌گوید سند موسوم به ساخت چین ۲۰۲۵ است.^{۴۹}

در سند سیاست صنعتی چین تا سال ۲۰۲۵، تبدیل بخش تولید صنعتی چین به تولید ابتکار محور و خلاق، تاکید بر کیفیت به جای کمیت، بهینه سازی ساختار صنعتی چین، دستیابی به توسعه سبز(پایدار) و ارتقای استعدادها و سرمایه انسانی به عنوان اصول کلان سیاست جدید صنعتی تلقی شده اند. بر مبنای سند فوق‌الذکر، اهداف ذیل به عنوان اهداف کلیدی توسعه صنعتی این کشور تا سال ۲۰۲۵ در نظر گرفته شده‌اند:

۱- ارتقاء کامل و جامع صنعت چین

۲-افزایش میزان بهره‌وری این صنعت به گونه‌ای که چین بتواند در حلقه‌های بالاتر زنجیره جهانی تولید قرار گیرد.

۳-افزایش سهم تولید داخل در اجزای اصلی تولیدات صنعتی به ۴۰ درصد تا ۲۰۲۰ و ۷۰ درصد تا ۲۰۲۵.
در این سند ۱۰ صنعت به عنوان صنایع کلیدی که تمرکز تا سال ۲۰۲۵ باید بر ارتقای آنان قرار گیرد گزینش شده‌اند. این ده صنعت عبارتند از:

۱-فناوری‌های جدید و پیشرفته اطلاعات

۲-روبوتیک و ماشین‌های اتوماتیک

۳-هوافضا و تجهیزات هوانوردی

۴- صنایع دریایی و کشتی‌های های‌تک

۵- تجهیزات خط آهن مدرن

۶-وسایل نقلیه‌ای که از انرژی‌های جدید بهره می‌گیرند

۷-تجهیزات تولید نیرو

۸-تجهیزات کشاورزی

۹-مواد پیشرفته

۱۰-بیوفارما و تجهیزات پیشرفته پزشکی

گرچه نقش دولت در پیشبرد اهداف فوق در سطح کلان برجسته است و اقداماتی نظیر حمایت مالی از ایجاد ۲۰ مرکز نوآوری در تولید تا ۲۰۲۰ و ۴۰ مرکز تا سال ۲۰۲۵ را تعهد نموده است، اما اتکای سند برای پیشبرد سیاست صنعتی جدید به نهادهای بازار، تقویت مکانیسم‌های حفاظت از مالکیت معنوی شرکت‌های کوچک و متوسط و بهره‌برداری بهتر از مالکیت معنوی در استراتژی کسب و کار، اجازه دادن به شرکت‌ها برای خود

اظهاری استانداردهای صنعتی شان و کمک به آنان برای مشارکت بهتر در وضع کردن استانداردهای بین‌المللی است. در این سند تاکید ویژه‌ای بر افزایش رقابت پذیری شرکت‌های چینی، افزایش نقش آنان در تولید اجزای اصلی محصولات صنعتی و نیز محصول نهایی و ارتقای موقعیت آنان در زنجیره تولید و برند سازی صورت گرفته است. افزون بر این در این سند تاکید ویژه‌ای بر بین‌المللی کردن شرکت‌های چینی شده است.^{۹۰}

بر مبنای آنچه آمد می‌توان مدعی شد که سیاست تجاری چین از ابتدای دوره اصلاحات سیاست درهای باز پیوسته در حال تغییر و دگرگونی در جهت منطبق شدن هرچه بیشتر با اقتصاد بازار و هنجارهای آن بوده است. در این مسیر در ابتدا مناطق ویژه اقتصادی ایجاد شد و این کشور کوشید از یک سو زمینه را برای جذب سرمایه گذاری و انتقال فناوری فراهم نماید و از طرف دیگر اولین گام مهم آزادسازی تجاری را بردارد. به بیان دیگر ایجاد مناطق ویژه اقتصادی را می‌توان نقطه پایانی بر اندیشه‌های خودکفایی در اقتصاد سیاسی چین دانست.

اشاره شد که با وجود ایجاد این مناطق و توسعه زیرساخت های آن زمان طولانی لازم بود تا پیش بینی پذیری اصلاحات اقتصادی چین برای شرکت‌های خارجی اقناع کننده باشد و در پایان جنگ سرد بود که این شرکت‌ها به گونه ای سیل آسا وارد اقتصاد چین شدند. به موازات ایجاد مناطق ویژه تجاری یا همان آزاد سازی تدریجی، چین الحاق به سازمان گات و بعدها تجارت جهانی را به عنوان اولویت کلیدی سیاست تجاری به پیش برد و حدود دو دهه برای الحاق به مهمترین سازمان تجاری جهان کوشش کرد. این تلاش ها نهایتاً در سال ۲۰۰۱ به سرانجام رسید و چین قواعد تجارت آزاد را پذیرا شد. به دیگر سخن با الحاق به سازمان تجارت جهانی درهای چین برای دومین بار در تاریخ مدرن این کشور به روی خارجی ها و اقتصاد جهانی گشوده شد.

در صفحات پیشین به عوامل موفقیت مناطق ویژه اقتصادی چین اشاره شد. با ایجاد این مناطق و گسترش بیش از پیش آن ها از یک سو و الحاق به سازمان تجارت جهانی از دیگر سو چین فرآیند ادغام در اقتصاد جهانی را تا حد قابل توجهی به سرانجام رساند. به بیان دیگر این کشور از خودکفایی و در خود بودن به متن زنجیره جهانی ارزش تغییر وضعیت داد و در نقطه تولید این زنجیره مهم‌ترین نقش جهانی را برعهده گرفت. به همین جهت است که این کشور به عنوان کارخانه جهان تلقی شد.

پس از انجام این اصلاحات و پیوند خوردن با اقتصاد جهانی، چین سیاست صنعتی خود را تعریف کرد، سیاستی که هدف اصلی آن ارتقای موقعیت این کشور در زنجیره جهانی ارزش است. در سند موسوم به ساخت چین ۲۰۲۵، این کشور مبنای سیاست صنعتی خود را ایفای نقش در حلقات بالاتر زنجیره جهانی ارزش قرارداده است.

به طور خلاصه از آغاز سیاست درهای باز تاکنون چین کوشیده اولاً مشارکت خود در زنجیره جهانی ارزش و ایفای نقش کلیدی در آن را تضمین نماید و ثانياً با انتقال تکنولوژی و بین المللی کردن شرکت های چینی و همزمان فشار و محدودیت های بیشتر برای حضور شرکت های خارجی در اقتصاد داخلی این کشور به حلقات بالاتر زنجیره جهانی ارزش نقل مکان نماید.

فصل پنجم: آموزه های تجربه توسعه چینی

مقدمه

برای تبیین آموزه های تجربه توسعه اقتصادی در چین برای ایران در ابتدا باید به چند نکته توجهی ویژه داشت. نخست آنکه دو کشور علیرغم اشتراکاتی که با یکدیگر دارند و هر دو در قرن بیستم انقلابی را پشت سر گذاشتند و در دوره هایی با مجموعه غرب دچار مشکلات اساسی شدند، اما تفاوت ها نیز بنیادین است.

فرهنگ چینی و عناصر کلیدی آن با فرهنگ ایرانی تفاوت های مهمی دارد. سیر تحول نهاد دولت در کشور متفاوت بوده و در دوران مدرن نیز موقعیت آنان در اقتصاد جهانی بسیار با یکدیگر متفاوت بود. مهم تر از همه آنکه انقلاب ایران و نظام برآمده از آن با نظام سیاسی برآمده از انقلاب چین تفاوت های کلیدی دارد. وجود این تفاوت ها و تفاوت های متعدد دیگری که جای بحث آن در این مقاله نیست زمینه را برای به کارگیری کامل الگوی توسعه چین در ایران از بین می برد. بنابراین بحث بر سر بکارگیری کامل الگوی توسعه چینی در ایران نیست.

از سوی دیگر پیشرفت های چین در دهه های اخیر چنان شگفت آور بوده که نظیر آن را در کشورهای دیگر در حال توسعه کمتر می توان یافت. اینکه کشوری در حال توسعه از وضعیت فقر مطلق و حاشیه نشینی کامل در اقتصاد جهانی در طول یک سده به کارخانه جهان بدل شود و مهمترین نقش را در تجارت جهانی ایفا نماید خود حکایت از این دارد که حکمرانی در آن کشور موفقیت های بسیاری داشته و درس های بسیاری برای سایرین دارد. اما این موفقیت ها و درسها می تواند در قالب آموزه هایی ارائه شود و نه الگوی کلان و قابل کاربست در سایر کشورهای در حال توسعه از جمله ایران.

به دیگر سخن آنچه در پی می آید نه الگوی توسعه چینی و توصیه به کاربست آن در ایران بلکه فهرستی از آموزه های کلیدی است که بر مبنای بررسی روند تحول در اقتصاد سیاسی چین در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز در فصول پیشین بدان پرداخته شد ارائه شده اند.

۱- اصلاح قرارداد اجتماعی

یکی از آموزه های کلیدی تجربه توسعه در چین را می توان اصلاح قرارداد اجتماعی نامید، اصلاح قرارداد اجتماعی بدان معناست که با آغاز اصلاحات و سیاست درهای باز نظام سیاسی نوع جدیدی از مناسبات را با جامعه تحت حکومت خود تعریف کرد. همانگونه که در فصل اول اشاره شد، در دوره نخست پس از انقلاب چین اجماعی نانوشته میان جامعه این کشور و دولت حاکم بر آن بر مبنای ایجاد نظم و امنیت و در مقابل تسلط انحصاری حزب کمونیست بر بلوک قدرت قرار داشت. انقلابیون توانسته بودند به آشوب طولانی مدت در چین پایان دهند و نظم اجتماعی و سیاسی را پس از دوره ای دراز از بی ثباتی مزمن برقرار سازند. به همین دلیل بنیان قرارداد اجتماعی در این دوره ایجاد نظم سیاسی و اجتماعی در برابر تسلط بر بلوک قدرت بود. افزون بر این نگرش های ایدئولوژیک نیز در این دوره در شکل دهی به قرارداد اجتماعی و دوام آن تاثیرگذار بود.

اما با گذشت دهه های نخستین پس از انقلاب، نیاز به مبانی جدید مشروعیت به گونه روزافزون احساس شد. در این دوره گرچه امنیت نسبی در کشور برقرار شد و دولت توانست آنچه را که تحت عنوان نظم آهنین از آن نام برده می شود برقرار سازد، اما در ایجاد حداقل های رفاه و توسعه اقتصادی ناکام ماند. نه تنها ناکام ماند بلکه در این دوره فجایع اقتصادی فراموش نشدنی در چین رخ داد، استانداردهای زندگی حداقلی در بخش هایی از کشور از بین رفت و یکی از بزرگترین تلفات ناشی از قحطی در چین رخ داد، تلفاتی که پیامد مستقیم برنامه بلندپروازانه و فاجعه بار جهش بزرگ به جلو مائو محسوب می شوند. افزون بر این انقلاب فرهنگی فاجعه دیگری رقم زد و کشور را در آستانه فروپاشی کامل نظم اجتماعی و بازگشت به دوره هرج و مرج قرار داد.

بنابراین در سال های منتهی به آغاز برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز، اصلاح قرارداد اجتماعی میان جامعه و دولت به شدت احساس می شد. قرارداد اجتماعی اولیه که پس از سال ۱۹۴۹ بر روابط دولت و جامعه حاکم شده بود دیگر جوابگو نبود و رابطه طرفین به طور روز افزون به سوی شکنندگی و بحران پیش می رفت. به همین دلیل انقلابیون سابق و اصلاح طلبان بعدی کوشیدند تا این قرارداد را اصلاح نمایند به بیان دیگر اصلاحات در چین در برداشتی کلان نوعی اصلاح قرارداد اجتماعی حاکم بر روابط دولت- جامعه این کشور بود. در روند اصلاحات، قانون اساسی چین تغییر کرد، متنی که مهمترین نماد قرارداد اجتماعی دولت و مردم تحت حاکمیت آن به شمار می رفت. در قانون اساسی جدید بسیج تمامی نیروهای اجتماعی در راستای پیشبرد

توسعه جایگزین مباره طبقاتی شد که تغییری دگرگون کننده به شمار می رفت. به بیان دیگر مهمترین اصلاحی که در قرارداد اجتماعی حاکم بر روابط دولت و جامعه در دوره اصلاحات رخ داد اولویت بخشی به توسعه اقتصادی و رفاه مادی جامعه بود. دولت مهمترین کارویژه خود را پیشبرد توسعه اقتصادی و گسترش رفاه اجتماعی برشمرد و این کارویژه را به عنوان ما به ازای تسلط بر بلوک قدرت تعریف کرد. از آن هنگام تاکنون توسعه اقتصادی در چین نه به عنوان یک گزینه بلکه به عنوان ایدئولوژی نظام حاکم بر نظام سیاسی و پیشران اصلی تحرکات آن شناخته می شود به بیان دیگر نظام سیاسی تداوم موجودیت خود را را درگرو پیشبرد توسعه اقتصادی و رفاه افزون تر برای جامعه چین تعریف کرده است. این تعریف از سخنرانی دنگ که مانیفست اصلاحات در چین به شمار می آید و در فصول پیشین به آن پرداخته شد کاملاً به دست می آید در این سخنرانی دنگ تاکید کرده که رسالت بهبود اصلی حزب کمونیست بهبود شرایط اقتصادی کشور و کاهش درد و رنج مردم چین است، رسالتی که همچنان کارویژه اصلی نظام حاکم برای کشور به شمار می آید و ضامن تسلط انحصاری حزب بر بلوک قدرت است.

بنابراین در سطح کلان و مبانی اقتصاد سیاسی، مهمترین درسی که روند تحولات و اصلاحات در چین به همراه دارد آنکه بقای نظام های سیاسی و برخورداری از رابطه با ثبات با جامعه در گرو اصلاح قرارداد اجتماعی حاکم بر روابط طرفین است. غالباً گفته می شود تفاوت اصلی اصلاحات در چین و شوروی آن است که اولاً نظام سیاسی حاکم بر چین قرارداد اجتماعی را در زمان مناسب اصلاح نمود و ثانياً این قرارداد به شیوه مناسب اصلاح شد. شوروی در هر دوی اینها ناکام بود.

در متون جامعه شناسی سیاسی غالباً گفته می شود که نظام های سیاسی همواره فرصت بازسازی رابطه خود با جامعه را ندارند به بیان دیگر اصلاحات در راستای بازتعریف روابط قدرت و جامعه در هر زمانی قابل انجام نیست. این امر به ویژه در مورد کشورهای درحال توسعه که روابط دولت- جامعه در آنها به ثبات نسبی نرسیده و بیم بروز انقلابات و تغییرات ویرانگر همواره وجود دارد بیشتر مصداق می یابد. کشورهای متعددی از ایران قبل از انقلاب تا مصر دوره مبارک وجود دارند که در متون جامعه شناسی سیاسی به عنوان کشورهایی که اصلاحات را دیر شروع کردند از آنها یاد می شود. در این موارد اصلاحات معمولاً به عنوان کاتالیزوری در

راستای فروپاشی نظام سیاسی و دگرگون شدن یک جامعه عمل کرد، در حالی که هدف از اصلاحات در هیچ نظام سیاسی با هدف افزایش ریسک بقای آن نظام سیاسی نیست.

از طرفی نوع اصلاحاتی که نظام‌های سیاسی اجرایی می‌شود معمولاً در راستای حفظ بقا و افزایش توانمندی این نظام‌ها صورت می‌گیرد. در این مورد نیز برخی کشورها به خصوص نظام‌های کمونیستی و به ویژه شوروی نوع اصلاحاتی را که در پیش گرفتند نه تنها به بقای نظام سیاسی کمکی نکرد بلکه فروپاشی آن را تسهیل نمود. آنچه در تبیین مدل توسعه چینی در فصول گذشته تحت عنوان تدریجی گرایی و اولویت بخشیدن به اصلاحات اقتصادی شود تاکنون از آزمون توسعه سربلند بیرون آمده است. بنابراین مراد از اینکه چینی‌ها اصلاحات را از نقطه مطلوبی شروع کردند اولویت بخشیدن به اصلاحات اقتصادی است عمدتاً بدان دلیل که اصلاحات اقتصادی منافع مشترک فزاینده‌ای بین طیف وسیعی از مردمان یک کشور فراهم می‌آورد و رشته‌های پیوند دهنده منفعتی آنها با نظام سیاسی را گسترش داده و تحکیم می‌بخشد.

۲-تقدم تدریجی گرایی بر شوک درمانی

شاید مهمترین درس تجربه توسعه در چین را می‌توان تقدم تدریجی گرایی بر شوک درمانی دانست. در فصل نخست اشاره شد که در نظام‌های کمونیستی و به طور کلی در کشورهای در حال توسعه‌ای که از اقتصاد برنامه‌ریزی شده به سوی اقتصاد بازار حرکت کرده‌اند دو مسیر شوک درمانی و تدریجی گرایی را پیموده‌اند. برخی کشورهای پساکمونیستی و به ویژه روسیه را می‌توان در زمره کشورهایی دانست که مدل شوک درمانی را برگزیدند و کوشیدند اقتصاد را یک شبه از اقتصاد برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار تغییر دهند. اشاره شده که از منظر علمای علم اقتصاد تغییر اقتصادی برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار دشوارترین اقدام است. چینی‌ها برخلاف کشورهایی چون روسیه اصلاحات اقتصادی بازار محور را نه از مسیر شوک درمانی بلکه به طور بسیار تدریجی اما مداوم و استوار به پیش بردند.

از منظر برخی صاحب نظران و چنین شناسان رفتار چینی ها به رفتار آب میماند که به تدرج اما مداوم بر محیط اثر می گذارد و آن را تغییر می دهد و دشوار ترین موانع بر سر راه خود را از بین می برد. به بیانی فارسی حرکت چین در مسیر اصلاحات اقتصادی و توسعه آهسته و پیوسته بوده است. آهسته بوده از آن لحاظ که هیچگاه در پی ایجاد تغییرات یک شبه و سریع بر نمی آمدند اما از دیگر سو در بیش از سه دهه اخیر اصلاحات هموار تداوم داشته است و هیچگاه متوقف نشده است.

در مقطع آغاز اصلاحات در دهه ۱۹۸۰، اقتصاد چین در آستانه فروپاشی بود و نیاز به شوک درمانی به وضوح احساس می شد. اما نخبگان این کشور به رهبری دنگ اصلاحات تدریجی را به عنوان گزینه برتر برگزیدند و به پیش بردند. البته بعدها بر سر مسیر اصلاحات و سرعت آن به خصوص نسبت توسعه سیاسی و اقتصادی نزاع سختی در درون نخبگان حزب کمونیست در گرفت، نزاعی که نهایتاً به تراژدی میدان تیان انمن ختم شد. به دیگر سخن این نکته که همواره اجماعی حداکثری در میان رهبران حزبی برای پیشبرد اصلاحات وجود داشته است چندان دقیق نیست بلکه بخش مهمی از اصلاحات و پیشرفت آن از مسیر درگیری های درون حزبی و پیروزی بخشی از نخبگان و بخشی دیگر از آنان پیشرفته است.

ضرب المثل چینی که در فصل نخست به آن اشاره شد بدین مضمون که هنگامی از رودخانه خروشان عبور می کنید مواظب سنگهای زیر پای تان باشید به روشنی مسیر مدل توسعه چینی را نشان میدهد. به بیان دیگر تدریجی گرایی و عبور احتیاط آمیز و زیگزواگی از مسیر پر ریسک گذار از اقتصاد برنامه ریزی شده به اقتصاد بازار را می توان چکیده مدل توسعه چینی در عرصه حکمرانی دانست.

اقتصاد سیاسی ایران در شرایط کنونی در نقطه ای قرار گرفته که رویکرد شوک درمانی و تدریجی گرایی برای اصلاح آن را می توان رو در روی یکدیگر دانست. برخی استدلال می کنند که بدون تغییرات شوک آور و بنیادین در اقتصاد ایران، توسعه سربابی بیش نخواهد بود. دیگرانی که البته در اقلیت قرار دارند از اصلاحات تدریجی دفاع می کنند. روشن است که مدل توسعه چینی تدریجی گرایی را توصیه می کنند.

البته روشن است که منظور از تدریجی گرایی اجرای بسیار کند برنامه های توسعه ای و برگشت پذیری اصلاحات که در ایران پس از انقلاب به کرات مشاهده شده، نیست. گفته شد که اصلاحات در چین در قالب

منطق "آهسته و پیوسته" همواره به پیش رفته است. اما در ایران در دوره‌هایی که اصلاحاتی انجام شده یا بسیار کند بوده یا توسط دولت بعدی از بنیان مورد سوال قرار گرفته و از بین رفته است. در چین پس از اصلاحات هیچ یک از دولت‌ها و سیاستمداران منطق اصلاحات بازار محور و سیاست خارجی متناسب با آن را به چالش نکشیدند، در حالی که هر دوی اینها در دولت‌های مختلف ایران در دهه‌های اخیر رخ داده است. بنابراین تدریج گرایی چینی به هیچ روی به معنای کندی و برگشت پذیری اصلاحات به گونه‌ای که اساسا اصلاحات از معنا تهی گردد نیست.

۳- اصلاح سیاست خارجی

یکی دیگر از آموزه‌های کلیدی مدل توسعه چینی را می‌توان در تغییراتی که در سیاست خارجی این کشور رخ داد تبیین نمود. در فصول پیش گفته شد که سیاست خارجی چین در دوره مائو نوعی از تجدید نظر طلبی رادیکال را به عنوان مشی رفتاری خود در صحنه بین المللی در پیش گرفته بود. گفته شد که انقلاب چین در پایان دوره درازی از استعمار و تحقیر به پیروزی رسید و به همین دلیل در ابتدای انقلاب، خارجی‌ها به عنوان عوامل اصلی نابسامانی جامعه چین برشمرده شدند و کشور از لوٹ وجود آنان آنگونه که کمونیست‌های انقلابی اولیه می‌گفتند پاک شد. به علاوه سیاست خارجی چین رویکرد بسیار رادیکال تجدید نظر طلبانه‌ای نه تنها در رقابت با کانون‌های قدرت و ثروت بلکه در تعامل با همسایگان و نیز شوروی که روزگاری به عنوان مهم‌ترین عامل پیروزی کمونیست‌ها و رسیدن آنها به قدرت تلقی می‌شد در پیش گرفت.

از دیگر سو از ابتدای انقلاب چین بلوک سرمایه داری از پذیرش نظام حاکم بر این کشور به عنوان نماینده ملت چین سرباز زد. البته چین مائویی نیز علاقه‌ای به گسترش روابط با این کشور‌ها نداشت و روابط با آنان را به عنوان یکی از عوامل اصلی درماندگی چین تلقی می‌کرد. در این دوره چین به پایگاه گسترش جنبش‌های کمونیستی در شرق آسیا تبدیل شد و علاوه بر درگیر شدن در جنگ کره و جنگ ویتنام در حمایت از متحدین کمونیست خود، کوشید اغلب نهضت‌های کمونیستی در شرق آسیا و در سایر مناطق به خصوص در آفریقا و خاورمیانه را حمایت مالی و نظامی نماید. در دوره از تاریخ چین مائویی، این کشور به مهمترین پایگاه حمایت از جنبش‌های کمونیستی در منطقه تبدیل شده بود. به علاوه از اواخر دهه ۱۹۶۰ روابط با شوروی به گونه‌ای روزافزون رو به وخامت گذاشت و حتی طرفین با یکدیگر درگیری نظامی پیدا کردند. چنین سیاست

خارجی طبیعتا نمی توانست در راستای توسعه اقتصادی کشور نقش سازنده ای ایفا نماید بلکه به عنوان یکی از معضلات توسعه چین محسوب می شد.

اما از اوایل دهه ۱۹۷۰ سیاست خارجی چین به تدریج تغییر کرد. اولین و مهمترین تغییری که در سیاست خارجی این کشور ایجاد شد بازسازی مناسبات با ایالات متحده عنوان رهبر و مهم ترین کشور دنیای سرمایه داری در قالب دیپلماسی پینگ پنگ بود. البته بازسازی این مناسبات در آن زمان ارتباطی با پیشبرد توسعه اقتصادی نداشت بلکه به دلیل ترس از شوروی و ایجاد توازن در برابر شوروی اتفاق افتاد. اما این اقدام که از طرف شخص مائو طراحی و اجرا شد، مهمترین مانع را از مسیر تعامل چین با بلوک غرب و به طور کلی اقتصاد جهانی رفع کرد. با این تحول که توسط رهبر انقلاب صورت گرفت و نه توسط اصلاح طلبان، مسیر تعامل چین و جامعه بین المللی به خصوص اقتصادهای پیشرفته گشوده شده. البته از هنگامی که دیپلماسی پینگ پنگ با هدایت مائو در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و نیکسون به چین سفر کرد تا زمانی که روابط دو کشور برقرار شد، یک دهه به طول انجامید و در این مدت نخبگان حاکم بر این کشور در پیشبرد مسیر توسعه کشور و اساسا ضرورت داشتن توسعه با یکدیگر در نبرد بودند و ابهام ناشی از این نبرد همچنان بر این کشور سایه افکنده بود.

اما با آغاز سیاست اصلاحات و درهای باز سیاست خارجی دچار چرخشی استراتژیک شد چرخشی که هنوز هم تداوم دارد. با این چرخش سیاست خارجی از بخشی از مسئله توسعه چین به بخشی از راه حل آن تبدیل شد. البته در مورد نقش سیاست خارجی نباید بزرگ نمایی کرد زیرا بسیاری از کشورها سیاست خارجی های مدارا و همراهی با ایالات متحده را در سال های اخیر برگزیده اند اما در پیشبرد توسعه موفقیت چندانی نداشتند. فیلیپین به عنوان یکی از همسایه های چین نماد چنین وضعیتی است. این کشور که از قرن ۱۹ تاکنون همواره در کنار غرب و ایالات متحده بوده، در دهه های پس از جنگ جهانی دوم به یکی از متولفین این کشور در شرق آسیا بدل شد، اما از همکاری با ایالات متحده سود چندانی به دست نیاورد و نتوانست اقتصاد خود را در مسیر توسعه و رقابت با بازیگرانی همچون تایوان و مالزی قرار دهد.

در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز، چین حمایت از جنبش های کمونیستی را به طور کامل کنار گذاشت و اولویت را به روابط با همسایگان خود داد. به علاوه تلاش کرد تا روابط با تعداد هرچه بیشتری از کشورها توسعه دهد. و از انزوا به درآید. به بیان دیگر در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز سیاست خارجی چین دو کارویژه اساسی پیدا کرد. کارویژه نخست جذب منابع بین المللی توسعه ای و سرانجام کردن آنها به سوی اقتصاد فقیر و روبه رشد چین. در این دوره عمده وقت و توان سیاست خارجی چین در نهادهای اقتصادی بین المللی و در سفارتخانه ها در پیشبرد دیپلماسی اقتصادی و جذب سرمایه گذاران و یافتن بازارها برای تولیدات چینی صرف می شد. به عبارت دیگر از دوره اصلاحات و سیاست درهای باز بدین سو پیشبرد دیپلماسی اقتصادی مهم ترین کارویژه سیاست خارجی چین بوده است. به علاوه نخبگان چین از آنجا که توسعه اقتصادی و پیشبرد شتابناک آن را به عنوان مبنای قرارداد اجتماعی جدید می نگریستند، کوشیدند تا در منطقه آسیای شرقی و بعدها سایر مناطق ثبات ایجاد کنند و در سایه این ثبات، بازارها را تصاحب نمایند. به بیان دیگر چین در این دوره از یک بازیگر تجدید نظر طلب و مخالف نظم موجود به یکی از ستون های ثبات در منطقه تبدیل شد.

در این راستا چین از مداخله در امور داخلی همسایگان به ویژه کشورهای کوچک آسه ان دست برداشت و این کشورها را نه به عنوان دست نشاندهان آمریکا در این منطقه بلکه به عنوان همسایگانی که باید با آنها همکاری کرد، سهمی از بازار آنها را به دست آورد و بخشی از بازار خود را در اختیار آنها قرار دارد تعریف نمود. از این دوره به بعد هیچ اثری از مداخله چین در امور داخلی این کشورها به خصوص بی ثبات سازی آنها و تلاش برای جایگزینی نظام های سیاسی این کشورها با نظام هایی که مطلوب حاکمان چین بود مشاهده نشده است. به علاوه چین همگرایی منطقه ای را که سابقا آن را به عنوان ابزاری برای مهار این کشور تفسیر می کرد به عنوان بخشی از راه حل توسعه در منطقه شرق آسیا برشمرد و وارد دیالوگ با آسه ان و سایر مکانیسم های همگرایی منطقه ای شد.

۴- اولویت آزادسازی بر خصوصی سازی

یکی دیگر از آموزه های کلیدی تجربه توسعه اقتصادی چین را می توان به تقدم و تاخر آزادسازی و خصوصی سازی نسبت داد. این تقدم و تاخر به نوعی ریشه در همان تدریجی گرایی دارد که به عنوان ویژگی کلان و کلیدی مدل توسعه اقتصادی چین در صفحات پیش مورد بحث قرار گرفت. در فصول پیشین اشاره شد آزادسازی تجاری که با شعار سیاست درهای باز به عنوان بخش کلیدی برنامه اصلاحات آغاز و با ایجاد مناطق ویژه اقتصادی و گسترش آنها عملیاتی شد، نخستین گام در راه تغییر پارادایمیک در اقتصاد سیاسی چین بود. در دهه ۱۹۸۰ و در شرایطی که آزادسازی تجاری آغاز شد، اقتصاد چین همچنان دولتی بود و دولت همچنان نقش کلیدی و چه بسا تنها بازیگر در صحنه اقتصاد چین محسوب می شد. در آن زمان سخنی از خصوصی سازی به میان نبود بلکه دولت به بخش خصوصی بسیار ضعیف و نیم بندی که باقی مانده بود فضای فعالیت داد و به آنان اجازه داد تا با شرکت های دولتی رقابت کنند. به بیان دیگر دولت پیش از آنکه پای خود را تا حدی از اقتصاد بیرون بکشد و شرکت های دولتی را خصوصی سازی نماید، فضا را برای ایجاد فشار رقابتی بر شرکت های دولتی فراهم آورد و آنها را وادار به رقابت با بخش خصوصی نمود.

یک دهه پس از آغاز آزادسازی تجاری و پیشرفت برق آسایی که در پیامد آن در کسب و کار های چینی صورت گرفت دولت خصوصی سازی شرکت های دولتی را به طور جدی در دستور کار قرار داد و در قالب برنامه "دولت کوچک بازار بزرگ" کوشش کرد بخش های بیشتر و بیشتری از اقتصاد را در اختیار بخش خصوصی قرار دهد. در این دوره به موازات پیشرفت خصوصی سازی و گشودن حوزه های بیشتری از فعالیت اقتصادی به روی بخش خصوصی، آزادسازی تجاری و هماهنگ شدن با قواعد و قوانین جهانی تجارت آزاد نیز تداوم یافت و پیوستن به سازمان گات و بعدها سازمان تجارت جهانی به دستور کار شماره یک دیپلماسی اقتصادی این کشور مبدل شد. به بیان دیگر در دهه ۱۹۸۰ تنها آزادسازی تجاری در جریان بود، اما در دهه ۱۹۹۰ خصوصی سازی و آزادسازی به طور توأمان به پیش رفت.

این تجربه در مقابل تجربه شوک درمانی کشورهای اروپای شرقی و روسیه قرار می گیرد که پس از برافتادن نظام های کمونیستی کوشیدند اصلاحات را با خصوصی سازی و فروش شتابناک شرکت های دولتی به بخش

خصوصی آغاز کرده و به پیش ببرند. اکنون که بیش از دو دهه آغاز خصوصی سازی در چین و روسیه می گذرد واقعیت های روی زمین نشان می دهد که مدل خصوصی سازی در روسیه با شکست مواجه شده در حالی که مدل آزاد سازی و سپس خصوصی سازی در چین با موفقیت های بسیاری همراه بوده است.

همانگونه که در فصول پیشین اشاره شد مکانیسم های آزادسازی و پیشبرد آن در چین را می توان به چند دسته تقسیم کرد. نخست آنکه دولت چین در قالب ایجاد مناطق آزاد و فرصت دادن به رشد نیروهای موجود بخش خصوصی داخلی و نیز تشویق و حضور بخش خصوصی خارجی آزادسازی یکجانبه را در پیش گرفت. بنابراین نخستین مکانیسم پیشبرد آزاد سازی در چین به صورت یکجانبه بود. همزمان با این روند چین با تغییر رژیم تجاری این کشور در راستای الحاق به گات و بعدها سازمان تجارت جهانی، آزاد سازی چند جانبه را نیز در پیش گرفت. همانگونه که گفته شد از اواسط دهه ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۱ که این کشور به سازمان تجارت جهانی ملحق شد آزادسازی تجاری چندجانبه اولویت نخست دیپلماسی اقتصادی این کشور بود. در مراحل بعدی و در دهه های اخیر با معطل ماندن دور دوحه، چین آزادسازی تجاری در قالب موافقتنامه های تجارت آزاد منطقه ای و نیز موافقتنامه های تجارت ترجیحی را در دستور کار قرار داده است.

اشاره شده خصوصی سازی با تأخیر و در مراحل بعدی در دستور کار دولت قرار گرفت. اما روند خصوصی سازی به صورت مداوم به پیش رفت به گونه ای که دولت به تدریج کوچک و کوچکتر شد و بازار نقش کلیدی را در اقتصاد این کشور به دست آورد. در شرایط کنونی تنها سیاست گذاری های کلان و نیز برخی بخش ها همچون حوزه های فناوری اطلاعات، انرژی، حمل و نقل و برخی صنایع که به صنایع استراتژیک معروف اند همچنان در اختیار دولت قرار دارند. به همین دلیل دولت هنوز در اقتصاد حضور دارد اما این حضور اندک است و به دلیل بزرگی شرکت هایی همچون شرکت های نفتی چین نقش دولت چشمگیر به نظر می رسد. اما دولت عملاً از بخش های اساسی اقتصاد چین خارج شده است.

در ایران کنونی آزادسازی و خصوصی سازی هر دو در بن بست قرار دارند. خصوصی سازی نیم بندی که از دهه ۱۳۷۰ آغاز شده به پدیده ای به نام خصولتی ها منجر شده و بخش خصوصی واقعی را تحت فشار بیشتر قرار داده است. شکست در خصوصی سازی واقعی باعث شده نوعی ابهام در این حوزه حاکم شود. از دیگر

سوحمايت گرايى و مقابله با آزادسازى در اقتصاد سياسى ايران در همه سال‌هاى پس از انقلاب رو به افزايش بوده است. ايران تنها اقتصاد بزرگ جهان است كه هنوز به سازمان تجارت جهانى ملحق نشده و چشم اندازى براى الحاق آن تا اينده اى ميان مدت نيز وجود ندارد. افزون بر اين ايران با كشورهاي مختلف موافقتنامه هاى معنادار تجارت آزاد نيز منعقد نكرده است. بنابراين فرايند آزادسازى تجارى نيز در ايران با بن بست مواجه است. اين بن بست دوگانه شرايط ويژه اى براى ايران رقم زده و دو گفتمان متفاوت را براى اصلاحات ساختارى پديد آورده، گفتمانى كه اولويت را به خصوصى سازى مى دهد و گفتمان در حاشيه اى كه آزاد سازى، الحاق به سازمان تجارت جهانى و پذيرش قواعد تجارت جهانى را به عنوان گام نخست توصيه مى كند.

آنچه از بررسى تجربه توسعه در چين مى توان دريافت آنكه آزادسازى بر خصوصى سازى تقدم داشته و با پيشرفت آزاد سازى و ايجاد زمينه هاى اوليه لازم براى فعاليت بخش خصوصى، خصوصى سازى نيز صورت گرفته و پيش رفته است. نتيجه هر دوى اين‌ها، ادغام چين در اقتصاد جهانى و پذيرش قواعد حاكم بر آن بوده است. مذاكره كننده ارشد چين در مذاكرات الحاق به سازمان تجارت جهانى در اين باره روايت جالبى را بيان مى كند. او مى گويد تجارت جهانى مانند بازى بسكتبال است. در بازى بسكتبال تيم هر كشور به آن تعلق دارد، اما قواعد جهانى بسكتبال يكي است و هيچ كشورى نمى تواند بر اساس قواعد خود در جهان بسكتبال موفق شود. چيني ها پس از آنكه قواعد جهانى تجارت آزاد را پذيرا شدند و بزرگ‌ترين دگرگونى نظام حقوقى و قانونى خود در دوران مدرن را براى تطبيق با اين قواعد صورت دادند، به بخشى از نظام تقسيم كار جهانى تبديل شدند، خصوصى سازى را به پيش بردند و بخش مهمى از كسب و كارهاى اقتصادى در سطوح مختلف را به بخش خصوصى سپردند. البته ذكر اين نكته ضرورى است كه دولت هرگز از اقتصاد چين به طور كامل خارج نشد بلكه نوعى تركيب ميان دست نامرئى آدام اسميت و دست مرئى دولت شكل گرفته و همين تركيب ظاهرا نامتجانس مهمترين تفاوت و تمايز مدل چيني توسعه و اقتصاد سياسى اين كشور با مدل آنگلساكسون است كه در آن دولت حداقل به عنوان شرط لازم پذيرفته شده و نه بيشتر.

ه- از خودكفايى به متن منحنى لبخند

در فصول پيشين اشاره شده استعمار قرن نوزدهم زخم هاى كارى بر پيكر امپراطورى رو به زوال چين وارد آورد و از عوامل سقوط آن به ورطه هرج و مرج و فروپاشى اقتصادى- اجتماعى بود. دوره استعمار در چين با

شکستن زورمدارانه در های این کشور و ورود زورمندانه استعمارگران به اقتصاد آن همراه بود. این تجربه تلخ سرآغازی برای شکل گیری تفکرات ضد خارجی و خود کفایی گرایانه در اقتصاد سیاسی این کشور شد. حزب کمونیست مهمترین نماد چنین تفکرانی بود که از ۱۹۴۹ قدرت را در این کشور در دست گرفت و مسیر توسعه آن را به سوی خودکفایی حداکثری سوق داد.

در دهه نخست پس از انقلاب چین همانگونه که در فصل نخست گفته شد مدل توسعه استالینیستی در این کشور به طور کامل به کار گرفته شد و انقلابیون تازه کار کوشیدند پا جای پای شوروی بگذارند. روشن است که در تئوری چپ توسعه، خودکفایی و گسستن پیوند ها با جهان سرمایه داری یکی از مولفه های کلیدی محسوب می شود. از دیگر سو از همان ابتدای انقلاب چین روابط این کشور با جهان سرمایه داری تنش آلود بود و جریان اصلی جهان سرمایه داری تا اوایل دهه ۱۹۷۰ از شناسایی کمونیست ها به عنوان نمایندگان مردم چین سرباز زد. به عبارت دیگر چین در انزوا و تحت تحریم قرار گرفت. اشاره شد که پیشبرد استراتژی کلان خودکفایی به ویژه در قالب برنامه هایی چون جهش بزرگ به جلو و اقدامات دیگر باعث توسعه توسعه نیافتگی در این کشور شد. به بیان دیگر زمانی که اصلاح طلبان قدرت را در دست گرفتند چین در زمره فقیرترین و منزوی ترین کشورهای جهان بود.

با آغاز اصلاحات و سیاست درهای باز، استراتژی کلان خودکفایی کنار گذاشته شد و اصلاح طلبان پیوستن به اقتصاد جهانی و تبدیل شدن به بخشی از تقسیم کار بین المللی را به عنوان استراتژی کلان جایگزین برگزیدند. ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، تلاش برای الحاق به سازمان تجارت جهانی و استقبال از سرمایه گذاری خارجی در راستای این استراتژی کلان جدید قابل فهم است. به بیان دیگر در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز استراتژی کلان چین از خودکفایی به تبدیل شدن به بخشی از زنجیره جهانی ارزش تغییر پیدا کرد. در چارچوب این استراتژی کلان و با در پیش گرفتن سیاست های مناسب، چین به تدریج به کارخانه جهان بدل شد و در نقطه تولید صنعتی در زنجیره جهانی ارزش مهمترین نقش را پیدا کرد. اشاره شد که در سال ۲۰۱۴ حدود ۴۰ درصد از کل صادرات چین را شرکتهای چند ملیتی صورت می دادند.

کوشش های توسعه ای چین در دهه های اخیر معطوف به یافتن جای پای در زنجیره جهانی ارزش بوده است. به بیان دیگر در تمام این سالها چین کوشید در رقابت با سایر کشورهای در حال توسعه برای میزبانی تولید صنعتی، برنده شود و برنده شد. دقت در تفاوت جایگاه چین و هند به عنوان دو کشور در حال توسعه در زنجیره جهانی ارزش و کلیت اقتصاد جهانی به خوبی این وضعیت نشان می دهد. موفقیت چین در میزبانی تولید صنعتی و تبدیل شدن به کارخانه جهان محصول مولفه های چندی بود که برخی از آنها همچون نیروی کار ارزان و سیاست های مناسب ارزی بسیار بیان شده است. اما استواری اصلاح طلبان در پیشبرد توسعه اقتصادی و پیش بینی پذیر نمودن محیط کسب و کار این کشور و تعاملات آن با صحنه بین المللی نیز نقش بسیار مهمی در تبدیل شدن چین به کانون تولید صنعتی جهان ایفا کرد.

در این راستا دولت چین از ابتدای دهه ۱۹۹۰ که فرایند جهانی شدن اوج گرفت کوشید بر این موج سوار شود و از منافع آن بهره مند گردد. به همین دلیل به گشودن درها به روی اقتصاد جهانی ادامه داد و تلاش کرد از انقلاب اطلاعاتی بیشترین بهره را برای ارتقای جایگاه در زنجیره جهانی ارزش ببرد. در واقع دو دهه پس از تبدیل شدن چین به کارخانه جهان این کشور به تدریج به سوی برندسازی شرکتها و محصولات چینی و افزایش رقابت پذیری آنها در اقتصاد جهانی روی آورد. به بیان دیگر از آنجا که نقطه تولید صنعتی در صناعی که از فناوری های پایین و متوسط بهره می گیرند در زنجیره جهانی ارزش دارای کمترین ارزش افزوده و بیشترین چالش های اجتماعی و زیست محیطی است، چین در مرحله دوم توسعه خود می کوشد تا در حلقه های بالاتر از زنجیره جهانی ارزش که منافع بیشتری را نصیب شرکت های این کشور می کند و آثار و پیامدهای زیست محیطی آنها کمتر است قرار گیرد و کشورهای دیگری را در نقطه تولید صنعتی جایگزین خود نماید.

در این حوزه نیز وضعیت کلان اقتصاد سیاسی ایران همچنان مبهم است. مسلط شدن پارادایم چپ توسعه در اقتصاد سیاسی ایران در دهه های اخیر در ترکیب با تحریم های بین المللی و شکل گیری منافع عظیم ناشی از رانت ها و انحصارات، شرایطی را پدید آورده که گسست از سنت شکست خورده خودکفایی را بسیار دشوار ساخته است. در ایران امروز هنوز گفتمان خودکفایی طرفداران قابل توجهی دارد پیوستن به نظام تقسیم کار جهانی و زنجیره جهانی ارزش نوعی از وابستگی و ضد ارزش محسوب می شود.

تجربه توسعه در چین نشان می دهد که گشودن درها به روی بخش خصوصی بین المللی و تلاش برای تبدیل شدن به بخشی از زنجیره جهانی ارزش یکی از دلایل کلیدی موفقیت این کشور بوده است. به بیان دیگر چینی ها زمانی که بادهای تغییر در اقتصاد جهانی از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع به وزیدن کرد هیچگاه در برابر آن مقاومت نکردند بلکه کوشیدند خود را با این تغییرات تطبیق دهند. اما به نظر می رسد در ایران گرایش های قدرتمندی به مقاومت در برابر تغییرات اقتصاد جهانی وجود دارد. البته این به معنا نیست که ایران از زنجیره جهانی ارزش بیرون افتاده و رابطه ای با آن ندارد بلکه ایران در سطوح بسیار پایین این زنجیره و در نقاطی که کمترین ارزش افزوده را تولید می کنند قرار گرفته و بخشی از اقتصاد آن به شبکه بین المللی قاقاق متصل شده است. به بیان دیگر قدرت ایران در تعیین جایگاه خود در این زنجیره بسیار کاهش یافته که عمدتا به دلیل در پیش گرفتن سیاست درهای بسته است. تجربه چین به روشنی حکایت از این دارد که دست شستن از فرمول های کهنه خودکفایی و جایگزینی واردات، یکی از پیش شرط های موفقیت اقتصادی در شرایط نوین بین المللی است.

۶-۱ اصلاح شرکت های دولتی

اصلاحات ساختاری در شرکت های دولتی را می توان یکی دیگر از آموزه های مهم مدل توسعه چینی بر شمرد. همانگونه که اشاره شد اصلاحات ساختاری در شرکت های دولتی از دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و همچنان تداوم یافته است. در این دوران طولانی بخش مهمی از شرکت های دولتی واگذار شدند و در بخش هایی که همچنان دولتی ماندند اصلاحات ساختاری گسترده ای صورت گرفته است. به بیان دیگر میان شرکت های دولتی امروز چین و شرکت هایی که در دوره مائو در اقتصاد این کشور ایفای نقش می کردند شباهت چندانی وجود ندارد. اصلاح شرکت های دولتی در دهه ۱۹۹۰ و در زمانی به طور جدی پیگیری شد که دنگ شیائوپینگ و سایر رهبران به این جمع بندی رسیدند که بدون اصلاح شرکت های دولتی تحول اقتصادی در چین به پیش نخواهد رفت. در پرتو اصلاح شرکت های دولتی، ساختارهای مدرن مدیریتی و اداری بر آنها حاکم شد، این شرکت ها به همکاران مهم شرکت های چندملیتی در چین تبدیل شدند و از این رهگذر خود به بازیگران مهم در اقتصاد دگرگون شده چین و به تدریج در اقتصاد جهانی مبدل شدند. در سال های اخیر شرکتهای دولتی در قالب برنامه

"به سوی خارج" دولت چین که از یک دهه پیش آغاز شده و همچنان تداوم دارد، بین المللی شده اند و بخش مهمی از فعالیت های خود را به خارج چین منتقل کردند.

در مورد ایجاد ساختارهای نوین مدیریتی در شرکت های چینی ذکر این نکته ضروری است که این ساختارها عمدتاً برگرفته از علم مدیریت مدرن و در واقع نوعی به کارگیری ساختار شرکت های جهانی بود. به بیان دیگر علم مدیریت جدیدی در چین خلق نشد بلکه تجارب ارزشمند شرکت های غربی و علم مدیریت غربی در چین به کار گرفته شد. در شرایط کنونی نیز ساختار مدیریتی و سازمانی شرکتهای چینی با آنچه در کشورهای توسعه یافته و یا همسایگانی مانند ژاپن و کره جنوبی وجود دارد تفاوت چندانی ندارد.

روند اصلاحات ساختاری در شرکت های دولتی چین و نتایج آن در مگاپروژه جاده ابریشم به روشنی قابل مشاهده است. در این پروژه کلان بخش عمده ای از طرح ها توسط شرکت های دولتی چین در حال انجام اند. به بیان دیگر وارد آوردن فشار رقابتی به شرکت های دولتی با گشودن اقتصاد به روی رقابت بین المللی از یک سو و ایجاد فضای فعالیت بیشتر برای بخش خصوصی داخلی از سوی دیگر و تلاش برای بین المللی کردن شرکت های دولتی از ابزارهای کلیدی دولت چین برای ایجاد اصلاحات ساختاری در این شرکت ها بوده اند

. در ایران امروز شرکت های دولتی بخش مهمی از بودجه دولتی را به خود اختصاص می دهند و روشن است که ساختارهای سخت و نرم آنها بسیار قدیمی و کهنه است. به دیگر سخن در ایران هنوز اصلاح شرکت های دولتی آغاز نشده و با توجه به اینکه شرکت های دولتی نقش کلیدی در اقتصاد کشور ایفا می کنند، این سخن رهبران چین که بدون اصلاحات ساختاری در شرکت های دولتی پیشبرد توسعه در چین ناممکن است می تواند در مورد ایران نیز مصداق داشته باشد. در واقع بدون انجام اصلاحات ساختاری در شرکتهای دولتی ایران، بین المللی کردن آنها و وادار نمودن آنها به رقابت با بخش خصوصی داخلی و بین المللی، این شرکت ها نه تنها نخواهند توانست نقشی موثر در توسعه اقتصادی ایران ایفا کنند بلکه می توانند بخش مهمی از موانع توسعه کشور باشند. بدون اصلاح شرکت های دولتی و منطبق نمودن آنها با شرایط نوین تجارت جهانی، می توان

مدعی شد که حتی با وجود نرخ های بالای جذب سرمایه گذاری خارجی، در عمل توسعه به معنای دقیق آن در ایران رخ نخواهد داد.

۷- الحاق به سازمان جهانی تجارت

یکی دیگر از آموزه های مهم توسعه چین در دهه های اخیر، الحاق این کشور به سازمان تجارت جهانی به عنوان مهمترین نهاد تنظیم کننده قواعد در این حوزه است. اینکه به چه دلایلی رهبران چین فرآیند الحاق را علیرغم دشواری های بسیار تداوم بخشیدند و به سرانجام رساندند و اینکه الحاق را چگونه به برنامه کلان اصلاحات و سیاست درهای باز پیوند زدند از منظر بر گرفتن آموزه ها برای کشوری با مختصات ایران که هنوز در نقطه آغاز فرایند الحاق قرار دارد واجد اهمیت است. در فصول پیشین اشاره شد که به موازات پیشبرد سیاست درهای باز از میانه دهه ۱۹۸۰، چین الحاق به سازمان تجارت جهانی را آغاز کرد و پس از نزدیک به ۲۰ سال مذاکرات بر سر الحاق نهایتاً در سال ۲۰۰۱ به سازمان تازه تاسیس تجارت جهانی پیوست.

نکته کلیدی که در روند الحاق چین به سازمان تجارت جهانی شایسته توجه است آنکه این فرآیند به عنوان بخشی کلیدی از برنامه کلان اصلاحات و سیاست درهای باز پیگیری شد و به سرانجام رسید. به بیان دیگر الحاق به سازمان تجارت جهانی بخشی جدایی ناپذیر از اصلاحات اقتصادی در چین بود و بدون آن اصلاحات اقتصادی با کاستی بزرگی مواجه می شد. در فصول پیشین گفته شد که از منظر اصلاح طلبان رشد و توسعه چین در متن اقتصاد جهانی معنا پیدا می کرد و نه در انزوا و خودکفایی. به همین دلیل آنان پیوستن به اقتصاد جهانی و تطبیق دادن قواعد تجارت و اقتصاد چین با قواعد جهانی را به عنوان مرحله ای کلیدی در پیشبرد اصلاحات تعریف کردند.

از منظر صاحب نظران حوزه تجارت جهانی، الحاق به سازمان تجارت جهانی در صورتی می تواند برای کشوری مفید و موثر واقع شود که به عنوان بخشی از بسته سیاستی گشایش به روی جهان خارج و مشارکت در نظام تقسیم کار بین المللی به آن نگریسته شود. در غیر این صورت از الحاق بی هدف به این سازمان نه تنها بهره چندانی نخواهند برد بلکه ممکن است در برابر هجوم قدرتمندان دنیای صنعت و تجارت دچار مشکلات بسیار بیشتری شوند.

نکته دیگری که در الحاق به سازمان تجارت جهانی به عنوان یک آموزه اهمیت دارد آنکه اصلاح طلبان از این فرایند به عنوان یک ابزار کلیدی برای پیشبرد اصلاحات قانونی و نهادی در نظام تجاری و اقتصادی این کشور بهره گرفتند. به بیان دیگر بخش مهمی از حمایت هنجاری از خصوصی سازی و اصلاحات قانونی و نهادی بازار محور در دهه ۱۹۹۰ با اتکا به الزامات الحاق به سازمان تجارت جهانی انجام شد. به بیان بهتر الحاق کمک کرد اصلاحات در چین در دهه ۱۹۹۰ به گونه ای روان و با فشارهای کمتر به پیش رود.

همانگونه که اشاره شده در وضعیت کنونی ایران تنها اقتصاد بزرگ جهان است که به سازمان تجارت جهانی نپیوسته و چشم اندازی برای الحاق آن نیز وجود ندارد. مهمترین معضل الحاق ایران به این سازمان در سالیان اخیر تعریف مبهم این فرایند و اهمیت آن در چارچوب استراتژی کلان اقتصادی و تجاری کشور بوده است. از آن جا که در تمام این سالها حمایت گرایی و مرکانتیلیسم به عنوان پارادایم مسلط بر اقتصاد سیاسی کشور سایه انداخته، الحاق به سازمان تجارت جهانی نه تنها معنای چندانی پیدا نکرده، بلکه در صورت جدی شدن، منافع انحصارات و انحصارطلبان متعددی را که در سال های اخیر به مدد خوان گسترده رانت بر اقتصاد کشور سایه انداخته اند با مشکلات جدی مواجه می سازد و مقاومت شدید آنها را احتمالا برخواهد انگیخت.

این در حالی است که ایران بدون الحاق به سازمان تجارت جهانی و تطبیق قواعد و قوانین تجارت خود با قواعد بین المللی نمی تواند انتظار رشد اقتصادی پایدار و شفافی داشته باشد. مهمتر آنکه بخش خصوصی ایران بدون الحاق به سازمان تجارت جهانی نمی تواند تا آینده قابل پیش بینی به نیروی تعیین کننده در اقتصاد سیاسی کشور تبدیل شود. الحاق به این سازمان ضمن آنکه پیش شرط اساسی برای پیشرفت اقتصادی و توسعه کشور محسوب می شود اما در صورتی که در قالب یک بسته سیاستی بزرگتر که همانا میدان دادن به نیروهای بازار برای ایفای نقش کلیدی در تخصیص منابع و شکل دهی به روابط اقتصادی در سطح ملی است، تعریف نشود دستیابی به نتایج الحاق احتمالا محقق نخواهد گشت.

ذکر این نکته ضروری است که در تمام این سالها این بحث که آمریکا مانع الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی بوده همواره مطرح شده است. اما نکته مهمتر آن است که در تمامی این مدت الحاق به سازمان تجارت جهانی هیچگاه به عنوان یک اولویت استراتژیک در دستور کار سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی ایران قرار

نداشته است. به بیان دیگر زمانی می‌توان از اهمیت الحاق و تلاش برای انجام آن سخن گفت که این پرونده همسنگ پرونده هسته ای ایران و لزوم حل و فصل آن با اهمیت تلقی می‌شد که هیچگاه نشد. بنابراین کارشکنی های آمریکا و کارشکنی های انحصارطلبان داخلی در مسیر آزادسازی اقتصادی کشور مقوم همدیگر بودند و زمینه را برای تداوم انزوای اقتصاد ایران فراهم آوردند. تا زمانی که در داخل ایران اراده سیاسی استراتژیک لازم برای الحاق فراهم نیاید تاثیر سایر متغیرها را نمی‌توان چندان مورد بحث قرار داد.

۸- سهم کردن بخش خصوصی در قدرت

یکی دیگر از ویژگی های کلیدی مدل توسعه چینی را می‌توان سهم کردن بخش خصوصی در قدرت نامید. البته در اینکه این ویژگی آموزه است یا عبرت نویسنده قضاوتی ندارد. در فصل های پیشین اشاره شد که روابط بخش خصوصی و دولت در دوره پس از انقلاب چین از سرکوب به همکاری تغییر کرد. به دیگر سخن یکی از مهمترین ویژگی های اصلاحات و سیاست درهای باز میدان دادن به بخش خصوصی بود. از همین رو از ابتدای دوره اصلاحات و سیاست درهای باز و در روندی تدریجی حوزه های بیشتر و بیشتری برای فعالیت بخش خصوصی گشوده شد، قانون اساسی در راستای مشارکت بیشتر بخش خصوصی در اقتصاد سیاسی چین تغییر کرد و با پیوستن این کشور به سازمان تجارت جهانی و سایر نهادهایی که قواعد نظام بازار را در سطح جهانی تنظیم می‌کردند، فضای بین‌المللی نیز برای فعالیت بخش خصوصی چین بیشتر و بیشتر مهیا گشت. اما شاید مهمتر از همه این اقدامات زمینه ساز، اینکه حزب کمونیست که روزگاری فلسفه وجودی خود را ضدیت با بخش خصوصی و نیروهای بازار تعریف می‌کرد، در سال ۱۹۹۲ و در کنگره حزبی در قالب تئوری سه نمایندگی که از سوی جیانگ زمین ارائه شد راه را برای حضور فعالان اقتصادی و کارآفرینان در حزب کمونیست باز کرد. سخن گفتن از این انعطاف استراتژیک شاید بسیار ساده باشد اما این که حزب کمونیست می‌تواند به آن درجه تحول یابد که نیروهای بازار را در درون خود بپذیرد نشان می‌دهد که اصلاحات در چین تا چه میزان پیش رفته است با این اقدام مسیر بخش خصوصی به راهروهای قدرت البته به شیوه ای خاص باز شد. البته مشارکت بخش خصوصی در قدرت در چین تفاوت های مهمی با مدل آنگلو ساکسونی دارد. در قالب مدل آنگلو ساکسونی روابط بخش خصوصی و دولت حداقل به لحاظ تئوریک ساده تعریف شده است. این دو

از یکدیگر مستقل اند و در فضای دموکراتیک بخش خصوصی می‌تواند راه خود را به قدرت باز کند، بر آن تاثیر بگذارد یا حتی به آن شکل دهد.

اما در چین پس از ۱۹۹۲ بخش خصوصی به گونه ای فزاینده در قدرت تنیده شده و به عنوان بخشی از نظام سیاسی حاکم بر این کشور تعریف شده است. این بدان معناست که بخش خصوصی پس از سال ۱۹۹۲ که راه خود را به حزب کمونیست باز کرد نقش فزاینده ای در تصمیم سازی و جلب توجه دولتمردان به منافع این بخش در تصمیمات کلان دولتی ایفا کرده است. به دیگر سخن بخش خصوصی به معنایی که در نظام های لیبرال دموکرت وجود دارد در چین شکل نگرفته است. قدرت در چین یکپارچه شده و در انحصار حزب کمونیست است اما راه برای نقش آفرینی بخش خصوصی در قدرت تا حدودی باز شده است. اینکه این روابط ویژه دولت و بخش خصوصی و سهم شدن بخش خصوصی در تصمیم گیری ها و تصمیم سازی ها تا چه میزان می‌تواند پایدار باشد و اساس آن تا چه میزان از قابلیت الگوبرداری برخوردار است بحث بسیار مفصلی را می‌طلبد. آنچه قابل مشاهده است آنکه این رابطه تناقض آمیز بخش خصوصی و دولت و مشارکت آن در قدرت که تاکنون موثر بوده و این دو توانسته اند با یکدیگر به پیش بروند. به بیان دیگر اینکه کمونیست های چینی از همزیستی با سرمایه داران به هم آغوشی با آنان رسیده اند و همچنان می‌توانند با یکدیگر کار کنند یکی از تناقضات تئوری های رایج توسعه است تناقضی که همچنان به پیش می‌رود و همچنان کارکرد دارد.

۹- فقدان برنامه جامع اصلاحات

دیگر از آموزه های به ظاهر متناقض برنامه توسعه چین در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز جامع نبودن آن است. بر خلاف تصور رایج که اصلاحات در چین را دارای یک برنامه پیچیده از پیش تعیین شده برمی‌شمارد، واقعیات حکایت از داستان دیگری دارد. برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز چین پیش از آنکه یک برنامه به معنی دقیق کلمه باشد چشم اندازی بود که از سوی رهبران این کشور ترسیم شد و جهت گیری کلان آن را تغییر داد به بیان دیگر رهبران چین طرح عملیاتی بسیار مشخص و معینی برای پیشبرد اصلاحات نداشتند بلکه صرفا اولویت ها را مشخص کردند و کوشیدند کشور را در آن مسیر جهت دهند.

البته ممکن است میان این نکته که رهبران چین برنامه عملیاتی دقیقی برای پیشبرد اصلاحات در چین داشتند و وجود برنامه های پنج ساله توسعه در چین تناقضی به وجود آید. اما باید توجه داشته برنامه های پنج ساله توسعه در چین از ابتدای انقلاب این کشور همواره وجود داشتند و جز در دوره های کوتاهی متوقف نشدند. برنامه های پنج ساله اساساً میراث شوروی بودند و به تقلید از شوروی در چین و بسیاری از کشورهای دیگر اجرایی شدند. برنامه های پنج ساله حداکثر ساز و کارهای بروکراتیک برای پیشبرد توسعه اقتصادی بودند و رهبران در هیچ کشوری چندان درگیر اجرای آنان نبودند. آنچه در اینجا به عنوان اصلاحات از آن یاد می شود رویکردهای کلان نخبگان سیاسی حاکم بر این کشور است که در گفتار و رفتار رهبران تجلی می یابد. برنامه های توسعه پنج ساله زمانی اهمیت می یابند که با چشم اندازی که رهبران برای کشور ترسیم می کنند همراستا باشند. برنامه های پنج ساله توسعه چین در هیچ منبع معتبری به عنوان یکی از دلایل اصلی پیشبرد توسعه در چین برشمرده نشدند و حداکثر نقش آنها در حد تسهیل کننده روند توسعه بوده است. آنچه در اینجا تحت عنوان اصلاحات مورد بحث قرار گرفت و در تبیین روند توسعه چین اهمیت دارد، تغییر در برداشت کلان رهبران این کشور از مسیر توسعه است که از تئوری های چپ و مارکسیستی به سوی تئوری های متعارف توسعه که همانا نقش آفرینی کلیدی بازار در تخصیص منابع بود چرخش کرد. آنان در فرآیند تدریجی به بازار و نیروهای بازار امکانات بیشتر و بیشتری برای نقش آفرینی دادند. روشن است که چنین سیاستی نمی تواند مانند سیاست های چپ روانه از ابتدا تا انتها بر مبنای برنامه ریزی پیش برود.

اولویت های تعیین شده از سوی رهبران چین در صحنه عمل با موانع مختلفی برخورد کرد و در روندی سعی و خطا به پیش رفت. این که در ابتدای این فصل گفته شد که مدل توسعه چین نوعی مدل زیگزاگی است و شبیه به عبور از رودخانه خروشان می ماند دقیقاً به همین معناست. اولویت هایی که رهبران این کشور ترسیم کردند در عمل به گونه زیگزاگی به پیش رفت به عبارت دیگر مدل توسعه چینی مبتنی بر سعی و خطا بوده است.

در فصول پیشین اشاره شد که شکل گیری شرکت های شهر و روستا به عنوان نمادهای اولین مرحله اصلاحات و سیاست درهای باز در چین اساساً از سوی دولت طراحی نشده بود، موفقیت شگفت آور آنها سیاستمداران را غافلگیر کرد و کاری که آنان انجام دادند آن بود که با این موج همراه شوند. هرچه اصلاحات

در چین به پیش رفت، پازل های مختلف این تصویر نیز تکمیل شد. تصویر کامل این روزها از مدل توسعه چینی ارائه می شود روشن و کامل است در حالی که در ابتدای این روند اساسا چنین تصویری در ذهن رهبران نبود. قطعات مختلف تصویر به تدریج تکمیل شد. نکته مهم آن است که تکمیل شدن این تصویر با سعی و خطا های بسیاری همراه بود

در فرهنگ کمال گرای ایرانی تدوین طرح های جامع و مانع و همه جانبه نگر برای پیشبرد توسعه همواره مورد تاکید بوده است به بیان دیگر ذهن کمال گرای ایرانی کوشیده در ابتدا طرح های جامع و مانع توسعه ایران را تدوین نماید و سپس آن را عملیاتی کند. البته این طرح ها اغلب روی کاغذ ماند و اجرایی نشد. در مباحث توسعه کشور در دهه های اخیر کمال گرایی نافرجام به روشنی قابل مشاهده است. حتی در مباحثی که راجع به مدل توسعه چینی صورت می گیرد بر برنامه های جامع آنها به شدت تأکید می شود در حالی که در عمل چنین دقت نظر و برنامه ریزی نه امکان دارد و نه وجود داشته است. مهمترین نکته ای که در این حوزه در مورد مدل توسعه چینی وجود دارد تعهد ویژه رهبران این کشور به پیشبرد اصلاحات و از پیش رو برداشتن موانع است. به بیان دیگر آنها هیچگاه به برنامه های کوتاه مدت و تبلیغاتی و نمایشی تن ندادند و همواره چشم اندازی را که برای کشور و برای حزب کمونیست و موفقیت آن ترسیم کرده بودند در نظر داشتند. آنچه در مدل توسعه چینی قابل مشاهده است و اهمیت دارد تعهد به پیشبرد اصلاحات و غلبه بر دشواری های آن است بنابراین در در تبیین مدل توسعه چینی باید به این نکته توجه داشت که تعهد به اصلاحات بازار محور و گشودن درهای این کشور به روی جهان اهمیت اساسی داشته است. به بیان دیگر رهبران چین به تدریج پتانسیل های جامعه چین را که به طور تاریخی خلاق، صنعتگر و گشوده به روی جهان بود را فعال نموده و اجازه دادند تا جامعه در فرآیند سعی و خطا، نقش کلیدی را در پیشبرد توسعه بازار محور در دست گیرد. البته این بدان معنا نیست که دولت سالاری در مسیر توسعه چین وجود نداشته است. دولت همواره راهنمای مسیر توسعه بوده، اما این دولت برنامه جامع توسعه نداشت و در فرایند پیچیده و پر از سعی و خطا توسعه را به پیش برد

۱۰- معضله توسعه سیاسی

با وجود آنکه توسعه چین در دهه های اخیر شگفت آور بوده و این کشور به پیشرفتهای اقتصادی بسیار عظیمی دست یافته، اما یک معضل کلیدی حداقل از منظر تئوری های متعارف توسعه در این کشور همچنان باقیست: توسعه نیافتگی سیاسی. البته تعریف واحدی از توسعه سیاسی همانند بسیاری دیگر از مفاهیم کلیدی در علوم اجتماعی وجود ندارد اما در اغلب تعاریف، مشارکت سیاسی در اشکال دموکراتیک یعنی به شکل انتخابات و گردش نخبگان، رقابت آزاد بر سر منابع قدرت و کسب آن به عنوان شاخص های کلیدی توسعه سیاسی برشمرده شده اند. به بیان دیگر جامعه ای توسعه یافته از لحاظ سیاسی تلقی می شود که منشأ قدرت سیاسی در تشکل های مدنی نهفته باشد و از طریق مکانیسم های انتخاباتی به طور موقت تفویض گردد.

توسعه سیاسی و لزوم پیشبرد آن به موازات توسعه اقتصادی در دهه اول پس از آغاز اصلاحات و سیاست درهای باز در درون حزب کمونیست و در جامعه چین به شدت مطرح شد و به نوعی شکاف میان رهبران حزبی و نیز جامعه چین دامن زد، شکافی که نهایتاً در میدان تیانانمن به شکلی تراژیک تبلور یافت و به شدت سرکوب شد. از آن هنگام توسعه سیاسی در چین همواره در حاشیه بوده و هیچگاه سخنی از پیشبرد توسعه سیاسی به موازات توسعه اقتصادی در میان نیامده است. اگر از منظر تئوری های متعارف توسعه به چین امروز بنگریم، مدل چینی یک کسری بسیار بزرگ دارد و آن هم دموکراتیک نبودن ساخت قدرت است. البته چینی ها معتقدند که گردش نخبگان و مشارکت عمومی در سیاست در این کشور وجود دارد اما در قالب حزب کمونیست و نه در قالب مدل غربی لیبرال دموکراتیک.

از منظر تئوری پردازان متعارف توسعه با پیشرفت اقتصادی چین و پیچیدگی فزاینده اقتصاد سایی این کشور از یک سو و ظهور یک طبقه متوسط عظیم از طرف دیگر اولاً فشارها بر نظام سیاسی برای مدیریت یک اقتصاد بسیار پیچیده افزایش خواهد یافت و ثانياً فشار طبقه متوسط برای نقش آفرینی در سیاست و در دست گرفتن بخشی از قدرت رو به فزونی خواهد بود. از این منظر نظام سیاسی کهنه و تا حدی فاسد چین قابلیت انعطاف پذیری و پاسخگویی به فشار های دوگانه را نخواهد داشت و به تدریج فرو خواهد پاشید. از این منظر فروپاشی حزب کمونیست چین لزوماً با یک انقلاب دیگر و خونریزی های بسیار گسترده همراه نخواهد بود بلکه ممکن است شبیه اتفاقی که در کره جنوبی در دهه ۸۰ و یا در تایوان رخ داد به تدریج فضا برای چند

حزبی شدن کشور و مشارکت متوسط طبقه متوسط در سیاست از مسیر مسالمت آمیز باز شود. البته در آن صورت هم فرایند این تغییر شوک های بسیار زیادی به اقتصاد چین وارد خواهد کرد و که ممکن است بخشی از دستاوردهای کسب شده در سالهای اخیر را تحت تاثیر قرار دهد. البته این تئوری در شرایط کنونی همچنان در عالم نظر باقی مانده است و برخلاف پیش بینی های آن حزب کمونیست چین سلطه خود بر جامعه این کشور را حفظ کرده و توانسته مسیر توسعه را به پیش برد اما به این نکته کلیدی باید توجه داشت که این تئوری به عنوان جریان مسلط تئوری پردازی در مورد مسائل توسعه ماحصل مطالعه تجارب توسعه در کشورهای بسیار متفاوت و در دوره های بسیار دراز است بنابراین بی توجهی به آن یا نادیده انگاشتن آن در راحتی امکان پذیر نیست. به بیان دیگر یکی از خطرات بالقوه ای که توسعه چینی با آن مواجه است و ممکن است روزی نوعی انفجار درونی در این کشور شکل دهد بی توجهی به توسعه سیاسی و به حاشیه راندن آن محسوب می شود.

- ¹ Zakaria, Freed, *The post-American world*: W.W. Norton, New York, 2008
- ² Kang, David, *East Asia before the West: five centuries of trade and tribute*. Columbia University Press, New York, 2006
- ³ Kissinger, Henry, *On China*, Penguin, New York, 2012
- ⁴ Hui, Wang, *China from Empire to Nation-State*, Harvard University Press, Cambridge, 2003
- ⁵ Garver, John, *Chinas decision for rapprochement with the United States*, Michigan University Press, 1982
- ⁶ Chang, Jun, *Mao: The Unknown Story*, Random House, 2005
- ⁷ Walder, Andrew. G., *China under Mao: a revolution derailed.*: Harvard University Press, Cambridge, MA, 2017
- ⁸ Kari, Karl, R., *Mao Zedong and China in the twentieth-century world: a concise history*. Duke University Press, Durham, 2010
- ⁹ Lieberthal, Kenneth, *Governing China: from revolution through reform*. W.W. Norton, New York, 2004
- ¹⁰ Lubetkin, Wendy, *Deng Xiaoping: A Revolutionary Life*, Chelsea House, New York, 2007
- ¹¹ Vogel, Ezra F., *Deng Xiaoping and the transformation of China*, Harvard University Press., Cambridge, MA, 2012
- ¹² Shambaugh, David, *Chinese foreign policy: theory and practice*, Clarendon, Oxford, 1998
- ¹³ Lin, Yu, *The China miracle: development strategy and economic reform*, the Hong Kong Centre for Economic Research and the International Center for Economic Growth, Hong Kong, 2007
- ¹⁴ Lu, Deng, *Entrepreneurship in suppressed markets: private-sector experience in China*, Garland Pub, New York, 1998
- ¹⁵ Lardy, Nicholas, *Markets over Mao: the rise of private business in China*. Peterson Institute for International Economics, Washington, DC, 2014
- ¹⁶ Luthi, Lorenze, *The Sino-Soviet split Cold War in the communist world*, Princeton University Press, Princeton, 2008
- ¹⁷ Cook, Sang, *The Chinese economy under transition*, St. Martins Press. New York, 2000
- ¹⁸ Lai, Harry, *Reform and the non-state economy in china: the political economy of liberalization strategies*, Palgrave Macmillan, London, 2016
- ¹⁹ Chinese peasants explore new path to development. (n.d.). Retrieved November ٠٤, ٢٠١٧, from <http://english.sina.com/china/١٨٩٥٣٢/١٠٠١/٢٠٠٨.html>
- ²¹ The secret of China's success. (n.d.). Retrieved November ٠٦, ٢٠١٧, from <http://www.globalcapital.com/article/yvy٤lp٥gcbm٤/the-secret-of-china's-success>
- ²² OECD Economic Surveys: China, Books / OECD Economic Surveys: China / ٢٠١٠. (n.d.). Retrieved November ٠٦, ٢٠١٧, from http://www.oecd-ilibrary.org/economics/oecd-economic-surveys-china-٢٠١٠_eco_surveys-chn-٢٠١٠-en

²³Chinas township and village enterprises and their evolving business alliances and organisational change (n.d.). Retrieved November ٦, ٢٠١٧, from <http://www.bing.com>

²⁴Yusuf, Nabeshima, *Under New Ownership : Privatizing China's State-Owned Enterprises*. Retrieved November 08, 2017, from <https://openknowledge.worldbank.org/handle/10986/7399>

²⁵Prime, Paul, *Funding Economic Transition in China: The Privatization Option*. Eurasian Geography and Economics, 45(5), 382-394. doi:10.2747/1538-7216.45.5.382

²⁶Gan, Jie, *Privatization in China: Experiences and Lessons*, Chinas Emerging Financial Markets The Milken Institute Series on Financial Innovation and Economic Growth, London, 2015

²⁷ Lee, Kevin, *Power and sustainability of the Chinese state*, London: Routledge, 2012

²⁸ متن قانون سرمایه گذاری مشترک خارجی چین در آدرس ذیل قابل دستیابی است

Law of the People's Republic of China on Chinese-Foreign Joint Ventures, Retrieved November ١٢, ٢٠١٧, from <http://www.china.org.cn/english/features/investment/٣٦٧٥٢.htm>

²⁹ Fulton, Trish, *China's Tax Reform Options*, World Scientific, Beijing, 2008

³⁰Huang, Yang, Foreign policy 'trilemmas': understanding Chinas stance on international cap-and-trade. Climate policy, 15(4), 494-516. doi:10.1080/14693062.2014.941319

³¹Zeng, Dauglas, *Global Experiences with Special Economic Zones Focus on China and Africa*, World Bank, 2015
<http://documents.worldbank.org/curated/en/٨١٠٢٨١٤٦٨١٨٦٨٧٢٤٩٢/pdf/WPS٧٢٤٠.pdf>

³² Davies, ken, *China Investment policy*, OECD Report, 2013
https://www.oecd.org/china/WP-2013_1.pdf

³³ Lai, Harry, *Reform and the non-state economy in china: the political economy of liberalization strategies*, Palgrave Macmillan, London, 2016

³⁴ Hardy, Nicholas, *Trade Liberalization and Its Role in Chinese Economic Growth*, IMF, 2003
<https://www.imf.org/external/np/apd/seminars/2003/newdelhi/lardy.pdf>

³⁵Gungwu, Wang, *China and the New International Order*, Routledge, London, 2009

³⁶ Law of the People's Republic of China Against Unfair Competition
http://www.wipo.int/wipolex/en/text.jsp?file_id=125970

³⁷ امیدبخش، اسفندیار، نظام های ایدئولوژیک نیازی به دیپلماسی اقتصادی ندارند، مصاحبه با وب سایت اینترنشنال:
<http://theinternational.ir/international-political-economy/interviews/item/>

³⁸Overview of the Terms of China's Accession to WTO

http://trade.ec.europa.eu/doclib/docs/2003/october/tradoc_111955.pdf

³⁹Lu, Xian, The 2001, *WTO accession of China: negotiating experience – challenges, opportunities and post-accession approaches*. Cambridge University press, 2015

⁴⁰ Nakatsuj, Keiji, *Essence of Trade Negotiation: A Study on China's Entry for WTO*

http://www.ritsumei.ac.jp/acd/cg/ir/college/bulletin/vol34-010/1-14_nakatsuji.pdf

⁴¹Cassiday, Robert, *China's WTO Accession: The Road to Implementation*, NBR Special Report

<http://unpan1.un.org/intradoc/groups/public/documents/apcity/unpan010814.pdf>

⁴²*China's Accession to the WTO: Impacts on China*

<http://siteresources.worldbank.org/INTEAPREGTOPINTECOTRA/Resources/chapter+1.pdf>

⁴³ Zeng, Kneth, *China's Foreign Trade Policy: The New Constituencies*, Routledge, London, 2007

⁴⁴Feng, Hang, *The politics of Chinas accession to the World Trade Organization: the dragon goes global* Routledge, London, 2008

⁴⁵China Free Trade Agreements

<http://fta.mofcom.gov.cn/english/index.shtml>

⁴⁶ متن سند تجارت خارجی چین در آدرس ذیل قابل دستیابی است

http://english.gov.cn/archive/white_paper/

⁴⁷ *China Foreign Trade*, Information Office of State Council, Beijing, 2011

http://english.gov.cn/archive/white_paper/23/08/2014/content_281474983043184.htm

⁴⁸ Dollar, David, *Global value chains shed new light on trade*, Brookings, Washington D.C., 2017

<https://www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2017/07/10/global-value-chains-shed-new-light-on-trade/>

⁴⁹ متن این سند سیاست صنعتی چین در آدرس ذیل قابل دستیابی است

[2/MPOC No.2020https://www.merics.org/fileadmin/user_upload/downloads/MPOC/MPOC_Made_in_China.pdf2020 MadeinChina](https://www.merics.org/fileadmin/user_upload/downloads/MPOC/MPOC_Made_in_China.pdf)

⁵⁰Made in China 2025

<http://english.gov.cn/2016/special/madeinchina2020/>